نگاهی بر کابل شاهیان

وزارت اطلاعات و کلتور



سیمینار بین‌المللی مطالعات
کوشانی
کابل عقرب ۱۳۵۷

مؤلف : محمدعثمان صدقی

مؤلف :

محمدعثمان صدقی

نگاهی بر کابل شاهان

مهتمم: گل محمد ادبیار

جلال آباد

۱۸ - حوت - ۱۳۵۶

«از آن سلطنت شا هیه بـــــا

شنا هان، وزرا ودر با ران اکنون از

خود می توان پر سید که آیـــــــا

ایشان واقعاً بودند یانبـــودنـــد؟»

را جا تا رنگینی

پیام

وزیر اطلاعات و کلتور

مسرت دارم که به مناسبت سیمینار بین المللی مطالعات کوشانی فرصت یافتیم تا چند جلد کتاب مختلف را چاپ ونشر کنیم ودر گنجینه پربار وغنی فرهنگ سالخورده خویش بیفزاییم.

تردیدی نیست که چاپ هر کتاب تازه، گام سودمندی است در جاده فنانا پذیر دانش، اما امروز نباید چون (ابوالفضل بیهقی) پنداشت که هر کتابی ارزش یکبار خواندن را دارد ویا نباید چنین پنداشت که چاپ هر کتابی سود مند است.

انقلاب ثور همان گونه که پنجره یی از دوران جدید را روی باروی ما کشود، افزون برین مارا آموخت که باید به سود خلق بنویسیم در جهة تاریخ بنویسیم ودر امر نگارش تاریخ، واقعگرای ومسوؤل باشیم.

امید وارم مؤرخان کشور از این پس تاریخ را به شیوه دیگر وبا شناخت ژرفتری بنویسند ودین شان را در برابر خلق خویش ادا سازند و امیدواریم کتاب (نگاهی به کابل شاهان) اثر «عثمان صدقی» نیز بتواند بخشی از ابهامات تاریخی مارا روشن سازد.

بارق شفیعی

فهرست عناوین

صفحه

صفحه

مقدمه :

چیزیکه درخردسالی همیشه مرا جلب میکرد دیوارها و قلعه ها و استحکامات برزبر کوههای شیردروازه و آسمائی کابل بود. قصه ها وافسانه های قدیم را که در آن هنگام از کلان سالان می شنیدم با برج و باره و حصار و تخت (شاه زنبورك) پیوند میدادم و صحنه های گذشته را درخیال زندگی می بخشیدم. سالها بعد ازآن وقتی رسالهٔ یفتالیان را می نوشتم ارتباط حوادث و زمان تاریخی را با این دیوارهای عظیم شهر کابل روشنتر دیدم وهمینکه کید اریان را بساختن این دیوارها و قلعه ها و تور کشی ها مشغول تصور می کردم علاقمندی من بآنها بیشتر می شد. آرزو داشتم فرصتی میسر شود و بتوانم اقلا صفحهٔ از وقایعی را که در گرد و نواح این حصار بی مانند روی داده بود بنویسم.

خوشبختانه دوست دانشمند و عزیزی دو کتاب ارزندهٔ را که دوتن از دانشمندان گزیدهٔ هندی بر تاریخ «هندوشاهیان» نوشته بودند بمن سپرد و اصرار برروشن کردن سرگذشت کابل شاهیان را باآن ضمیمه کرد . رعایت دوستی عزیز چون او از یکطرف و علاقه قبلی که ازقدیم درین مورد داشتم ازطرف دیگر مرا واداشت که چندی متوجه برج و بارهٔ فرو ریختهٔ این شهر باستانی شوم و سعی کنم که حتی الامکان چوکات آن دوران فراموش شده و تاریک را روشن سازم ووقایع را باز بخاطرها بیاورم .

ازین دو کتاب استادان هندی که عبارهٔ آثار غربی و شرقی وهندی درین موضوع میباشد یکی بنام (هندوشاهیان افغانستان و پنجاب) اثر پروفیسر «یوگند رامشرا» استاد تاریخ ورئیس دیپارتمان تاریخ یونیورستی پتنه است . درین اثر قیمتدار توجه بیشتر به پیشرفت مسلمانان درهند از ۸۶۵ تا ۱۰۲۶ - م معطوف گردیده و کتاب در سال ۱۹۷۰ در پتنه بچاپ رسیده است .

اثر ارزندهٔ دیگر را دکتر « د.ب پاندی» از هندو یونیورستی بنارس تألیف کرده که عنوان آن (شاهیان افغانستان وپنجاب) است ودرسال ۱۹۷۳ بسلسلهٔ تحقیقات در بارهٔ هند وافغان در دهلی بطبع رسیده است .

کتابی که اکنون بدسترس خوانندگان عزیز است قسماً خلاصه ایست ازین دو کتاب استادان مذکور وهم حاصل مطالعاتی که از آثار مورخین شرقی وغربی دیگر فراهم گردیده . طبعاً اسلوب نگارش این

اثر با آثار استادان موصوف تفاوت دارد و سعی شده است که حتی‌الامکان جریان‌وقایع بنحوی که روی‌داده درج شود بدون‌آنکه احساسات شخصی را در آن دخلی باشد .

برای اینکه خوانندهٔ عزیز بتواند سابقهٔ مطلب را از زمان انحطاط کوشانیان بزرگ تا ظهور کابلشاهیان روشن ببیند مجملی بصورت مقدمه دربارهٔ کیداریان و یفتالیان درآغاز کتاب جای داده شد وهم بنا بر ارتباط نزدیک رتبیلان یا زنبیلان با کابلشاهیان سطری چند علاوه گردیده .

طوریکه درمتن کتاب نیز دیده میشود معلومات تاریخی در باب قسمت اول کابلشاهیان که معروف به ترکی شاهیانند بسیار نامکمل است چه تحقیقات تاریخی و کاوشهای علمی ومطالعات سکه‌شناسی هنوز طوری که باید صورت نبسته معهذا تاجائیکه منابع دست داشته یاری کرد بجمع آوری حوادث دوران ترکی شاهیان پرداخته شد . درحصهٔ دوم تاریخ کابلشاهیان یعنی (هندوشاهیان) یا (برهمن شاهیان) اگرچه معلومات نسبتاً غنی‌ترست اما نه بقدریست که شایسته فراهم آوری تاریخ کامل این دوران باشد . مخصوصاً بخش اول تاریخ هندوشاهیه بسیار واضح نیست ولی بخش‌دوم آن که حاکی ازجنگها وتماس‌های برهمن شاهیان باسلطنت غزنوی است نسبتاً روشنتر میباشد اشارات شعرای دربارغزنه درمدایحی که بنام سلطان بزرگ سروده‌اند و نوشته‌های مورخین اسلامی که حوادث سیاسی وجنگی دولت غزنوی باسلطنت (شاهیه) راثبت کرده‌اند در روشن ساختن تاریخ هندو شاهیان

مدد گار خوبی اند و ما را تا اندازهٔ قادر می‌سازند که جریان تصادم‌ها و تماس‌های این دو سلطنت مختلف کشور خودرا که یکی با مفکورهٔ مقدس نشر اسلام و دیگر برای حفظ و صیانت دولت و مذهب میراثی در مجادله بودند خوبتر تماشا کنیم ، معهذا هنوز نقاط تاریک در سلسلهٔ حوادث تاریخی این دور بسیار و محتاج مجاهدات مزید علمی میباشد تا آن نکاتی که از روی تخمین و تقریب از طرف مورخین نگاشته شده با یقین هم آهنگ گردد . امیدست تحقیقات باستان شناسی در آینده این صفحهٔ تاریخ ما را روشنتر کند .

محمد عثمان صدقی

جلال آباد ۱۸ حوت ۱۳۵۶

بخش اول

از کوشان‌شاه تا کابلشاه

قبل از آنکه به مطالعهٔ تاریخ کابل شاهیان بپردازیم لازم است پس منظر وقایع را از سقوط کوشانیان بزرگ تا ظهور کابل شاهیان مختصراً از نظر بگذرانیم و سطری چند در باره کیداریان و یفتالیان و رتبیلان بنویسم :

۱- پایان کار کیداریان

توجه (واسودیوا) آخرین شاه سلالهٔ کوشانیان بزرگ بطرف سرزمین هند وعروج ساسانیان در فارس وعلاقه شدید ایشان بسرزمین خراسان و فشار اقوام یفتلی از ماوراء آمو سبب سقوط امپراطوری دوصد سالهٔ کوشانیان بزرگ گردید . در پایان سال ۲۲۰ مسیحی (کیدارا) ـ یکی از شهزادگان با نفوذ کوشانی بر تخت باختر بنشست وسعی کرد پراگندگی سلطنت ضعیف شده را چاره جوئی کند . مورخین معمولاً وفات (واسودیوا) راحد فاصل بین کوشانیان بزرگ وخرد میدانند ولی هستند عدهٔ که کیدارا را آخرین کوشانیان بزرگ میشمارند . بعبارت دیگر آخرین شاه ضعیف شدهٔ کوشانیان کبیر مؤسس سلسله جدید کوشانیان صغیر بوده . « تصویر نمبر ۶ ، ۷ و ۸ دیده شود »

ازحالات کیداریان اطلاع ما بسیار کم است وآنچه بدست است ازتذکرنویسندگان خارجی ومسکوکات ایشان است. از روی منابع چینی برمی‌آید که در سالهای بین ۴۲۰ و ۴۳۰ میلادی کوشانیان در اثرحملات وفشار یفتلها از باختر خارج شده بدو سمت پراگنده شدند:

۱- حصه‌ئی بطرف غرب در امداد سرحدهای شمالی قلمرو ساسانیان تا بحیرهٔ خزر هجرت کردند.

۲- حصه‌ئی بطرف جنوب هندوکش آمده در کاپیسا و گندهاره مستقر شدند. رئیس این گروه (کیدارا) نام داشت.

ازروی مسکوکات معلوم میشود که ساسانیان نیز ازطرف غرب بر قلمرو کوشانی دست درازی کردند وبطورمستقیم یاغیر مستقیم در امور بعضی حصص غرب آریانا مداخله نمودند. زمانی هم ازضعف کوشانیان استفاده کرده بعضی مناطق رامتصرف شده بودند. حکام ساسانی در مناطق بین مرو و بلخ ودیگر حکمرانان ولایات سکه هائی بضرب رسانیده بودند که به سکه‌های کوشانی-ساسانی شهرت دارد پروفیسر هرتسفلد (Ernest Herzfeld) این مسکوکات را بدو حصه منقسم نموده است:

(صفحهٔ ۹ سالنامه ۱۳۲۲ مقالهٔ کوشانیهای خرد بقلم استاد کهزاد)

۱- مسکوکات شهزادگان خاندان ساسانی که بعنوان نائب‌السلطنه در بلخ ومرو بوده وعنوان (شاه‌شاهان کوشان) اختیار کرده بودند. نشراین دسته سکه‌ها از ۲۲۰ تا ۲۸۶م ادامه یافت.

۲- مسکوکاتی که در زمانه‌های بعد تر ازطرف حکمرانان ولایات در بین سالهای ۳۰۹ تا ۳۷۹ میلادی بضرب رسیده است عنوان (شاه کوشان) دارند که بر طبق عقیده (مارتن) خروج کوشانیان ازباختر پیش ازعصرضرب دستهٔ دوم سکه‌ها نبوده.

بموجب روایت طبری که هرتسفلد صحت آنرا تصدیق می‌کند پادشاه کوشان که درهٔ کابل وپنجاب را بدست داشت وپادشاهان طوران ومکوران (ناحیه قزدار در جنوب کوئته ومکران واقع در

سواحل خلیج عمان و اوقیانوس هند) سفرائی بحضور اردشیر فرستادند و او را بشاهنشاهی شناختند.

(صفحه ۱۰۹ ایران درزمان ساسانیان تالیف کرستن سن)

اردشیر در سال ۲۲۶ میلادی بسلطنت رسید و عنوان کوشانی (شاو شاهان) را برخود بست.

برطبق تفحصات پروفیسر هرتسفلد پس از فتوحات (وهرام دوم) که درسال ۲۸۳م واقع شد تمام خراسان که در آن زمان بسی وسیعتر از امروز بود جزو ایران محسوب میشد و گویا خوارزم و سغد و سکستان که حدود آن خیلی وسعت داشت با ایالات مکوران و توران نیز ضمیمهٔ آن بوده است از طرفی همهٔ ممالک ناحیه و سطای رود سند و مصب آن شط کچ (کچها Katchh) و کاتهیاوار (Kathiavar) و مالوه و ایالات ماورای این ممالک جز قلمرو ساسانی بوده مگر درهٔ کابل و پنجاب که بکوشانیان تعلق داشته است.

(صفحا ۱۵۹—۱۵۸ ایران درزمان ساسانیان تالیف کرستن سن)

از حفریات هیئت باستانشناسی فرانسوی درسال ۱۹۳۳ در تپهٔ مرنجان کابل ۳۳۸ سکه شاهپور درین ناحیه بدست آمده که نشانهٔ ضعف دولت کابل و نفوذ شاهپور بوده. شاهپور دوم از کابل علیه گندهاره، هده و پیشاور که در تصرف کیداریان بود بجنگ پرداخت. اما کیداریان بزودی خود را تقویه کردند. مورخ ارمنی فوستوس بیزانتی (Faustos Byzantium) جنگهای بین کوشانیان و ساسانیان را که در حوالی سنوات ۳۶۷ و ۳۶۸ روی داده بود نوشته و متذکر شده که ساسانیان دو بار از کوشانیان شکست یافتند باین تفصیل که در دفعه اول یکی از لشکرهای آنها بکلی محو شد و در دفعهٔ ثانی خود شاهپور دوم مجبور شد که از میدان جنگ فرار کند.

(صفحه ۳۲ جلد ۳ سال ۱۹۳۷ ژورنال انجمن آسیائی شاهی بنگال اقتباس استاد کهزاد)

کیداریان پس از مهاجرت بجنوب هندوکش با شعبه دیگر کوشانیان

پیوستند و دولت متحدی تشکیل دادند که شامل ولایات کاپیسا ، کابل ، گندهاره و پکتیا بود . قلمرو ایشان در جنوب هندو کش از طرف شرق به رود سند ها از جانب غرب به بامیان از شمال به هندو کش و از جنوب به بنو محدود بوده چنین می نماید که مرکز این حکومت در اوائل (کاپیشی) بوده و بعد بنا بر فشار بعضی قبائل آسیای مرکزی به پشاور منتقل شد . کیدارای دوم در سال ۴۲۵ یا ۴۳۰ میلادی دولت خود را در گندهاره برقرار ساخت . کننگهم که سکه های طلاء و نقرهٔ کیدارا را بدست آورده بود می نویسد :

در سکه های طلاء بمانند سکه های کوشان شاهان تصویر شاه ایستاده و آلهه نشسته نقش شده است . اما سکه نقره از نوع ساسانی شده میباشد یعنی پورترت شاه طوری نقش گردیده که چهرهٔ کامل او دیده میشود . نام و عنوان و قبیلهٔ وی بحروف هندی در اطراف آن نقش است و القاب وی (کیدارا کوشانا شاهی) است . در پشت سکه آتشکدهٔ ساسانی با سه حرف یا نمره در پائین و رهبانان باطراف آن میباشد . • در سکه های طلاوس که از پنجاب بدست آمده کیدارا بصورت نام خانوادگی مکرر دیده شده که سکه های تورامانا (Toramana) و پسرش (پراوارسینا) حکمرانان کشمیر نیز درین جمله میباشد . این نام در کتب مورخین اسلامی کتورمان کتوران هم ذکر شده که هنوز در کافرستان موجود بوده و امرای چترال باافتخار خود را «شاه کتور» می خوانند .

(صفحات ۱۸۴ و ۱۸۵ اندوسیت های اخیر اثر کننگهم)

ازمنابع چینی نیز معلوم میگردد که کوشانیان خرد برطلا و نقره ضرب میزدند . سکه های یافته شدهٔ کیدار او پراوارسینا که بهردو فلز طلا و نقره است موید آنست . یک سکه طلای کیدارارا کننگهم از ستوپای بنام (ماوتی پند) در چند میلی شمال غرب «شاه دهیره » یا تکسیلا بدست آورد . مسکوکات طلائی دیگر با عنوان قبیله وی کیدارا که عموداً درزیر بازوی شاه نقش شده و نامهای ذیل در حاشیه این سکه ها خوانده میشود :

سری سیلا
سری کر یتا وریا
سری وسوا
سری کوسالا
سری پراکاشا

که ایشان بدون شک جانشینان کیدارا در شمال غرب پنجاب بودند، چون هیچیک از ین نامها در فهرست شاهان کشمیر دیده نمیشود باین نتیجه میرسیم که این شاهان در کشور غربی کشمیر در شاهد هیره (تکسیلا) و منسیرا در شرق رود سند هدر یا سین وچترال در غرب حکومت داشتند . . .
یک سکه طلای کیدا را توسط میسن (Masson) از ستوپه های هده با سکه های سه شاه «نیود سیوس دو» «مارسین» و (لیو) بدست آمده چون آخرین این امپراطوران در ۴۷۳ م وفات یافته پس کیدار یان خرد تا این زمان حکومت داشتند . «تصویر نمبر ۹ ملاحظه شود»
پس از مغلوب شدن از دست یفتلی ها کیدار یان چه شدند؟ ایشان بطور قطع از گندهاره رانده شده بودند ولی حکمرانی خود را در دیگر مناطق هنوز بدست داشتند چه سکه های ایشان که تاریخ بعدتر دارد یاد دست کننگهم عقیده دارد که ایشان در شمال در چترال و گلگت در غرب اندس و در پکهالی و کشمیر در شرق رودخانه سند کو ر حکمرانی داشتند.
«صفحات ۱۸۶—۱۸۷ اندوسیت های اخیر دیده شود»
کی تو لو یا کیدارا پنج کشور یا ولایت را در شمال گندهاره فتح کرده بود. نام این ولایات داده نشده است اما بنظر کننگهم ولایات غزنی و کابل در غرب نگاهار و چترال در وسط گندهاره او - دیانا در شرق شامل قلمرو جدید کیدارا بوده .
کیدارا پس از استقرار در پشاور پسر خود پیرو (Piro) را بر تخت شاهی نشاند و خود بکابل آمد تا در کاپیسا که مدخل دره های هندوکش است از پیشرفت قبائل یفتلی جلوگیری کند .
کو نگک کهاس پسر دیگر کیدارا همان سرلشکر دلیری بود که مهاجرت کیدار یان را از شمال بجنوب رهبری کرد، اما در سکه ها از وی اثری

نیست. تاریخ ترک سلطنت کردن کیدارا و جلوس پسرش را محققان به سالهای ۳۸۰ - ۳۷۵ م قرار میدهند .

کرونولوژی کیداریان

ـ مرگ واسودیوا (آخرین شاه کوشانی بزرگ)	سال ۲۲۰م
ـ کیدارا	۲۲۰ - ۲۶۳
ـ نفوذ ساسانیان	۲۳۰— ۲۸۳
ـ آغاز خروج از باختر (فشار یفتلی و ساسانی)	۳۰۰— ۳۵۸
ـ گروم باتیس شاه مقتدر کیداری	۳۵۸— ۳۶۷
شکست ساسانیان و امحای لشکر فارس	۳۶۷
ـ شکست قطعی شاه ساسانی	۳۶۷
ـ کیدارای دوم	۳۷۰
ـ برآمدن قطعی کیداریان از باختر با کوزگ کهاس	۳۷۵
ـ پیرو در پشاور	۳۷۵
ـ ورهران در پشاور	۳۷۵ —۴۲۵ (؟)
شکست یزدگرد ساسانی از یفتل ها	۴۵۱

ـ سری سیلا
ـ سری کریتاوریا
ـ سری وسوا
ـ سری کوسالا
ـ سری پراکاشا

شاهان کم اقتدار کیداری در شمال غرب- پنجاب—از ۴۵۰—۴۷۵م

انقراض کامل کیداریان ۴۷۷م و هجرت ایشان به کشمیر و گلگت و چترال
= دوره اقتدار کیداریان از ۲۲۰ تا ۴۷۷ میلادی = ۲۵۴—سال .

۳- یفتالیان فاتح

نفوذ ساسانیان در درهٔ کابل دیر دوام نکرد و دولت مقتدر یفتلی نه تنها آنها را از افغانستان بیرون کرد بلکه نفوذ سیاسی خود را بر شاهان ساسانی نیز پهن نمود . یفتالی ها شعبهٔ از پنج طایفهٔ یوچی بودند که مرکزشان تاهیان در ولایت تخارستان بود (صفحه ۲ رسالهٔ یفتالیان اثر نویسنده) . ایشان پس از ضعف کوشانیان بزرگ بر دیگر اقوام یوچی=

سیادت حاصل کردند و بزودي شهنشاهی با قدرتی تاسیس کردند . از سقوط کوشانیان بزرگ تا عروج دولت یفتلی تاریخ بسیار روشن نیست اما این مسئله محقق است که آغاز دولت یفتلی در سالهاي اخیر قرن چهارم یا آغاز قرن پنجم بوده .

از سال ۴۲۰ م یعنی خاتمه کوشانیان بزرگ تا ۴۲۵ م که سال انقراض کوشانیان خرد بدست پادشاه یفتلی بود محض پنج نفر از شاهان این سلسله را می شناسیم حالانکه در مدت دراز دو صد سال قطعاً اشخاص دیگر نیز مسلط بوده اند که از هویت آنها تا اکنون اطلاعی نداریم . آن پنج نفر عبارتند از :=کیدارای اول- کیدارای دوم- کونگک کهاس- پیروو ورهران .

کیداریان توانستند که نیم قرن دیگر در جنوب هند و کش دولت خود- را زنده نگاهدارند و بالاخره در اثر یک سلسله جنگهاي توان فرسا قوت و هستی خود را باختند و نتوانستند در برابر یفتل های سلحشور مقاومت کنند .

در تاریخ یفتلی نامهاي دیگر بمانند (تاتان)-(سواینخان) و (چوخان) را نیز ذکر کرده اند . در جنگی که با بهرام پنجم در حوالی مرو روی داد تاتان پادشاه یفتلی کشته شد و ملکهٔ او اسیر گردید - این جنگ که در اثر یك خدعهٔ حربی بنفع بهرام پنجم انجامید در سال ۴۲۸ م اتفاق افتاد و این شکست مانع پیشروی یفتل ها بسوی غرب شد .

درزمان سلطنت سواینخان (۴۴۳-۴۲۱ م) یفتل ها به آرامی در تقویه قوای خود پرداختند اما در عهد (چوخان) که بعضاً او را بنام (کونکها) هم نوشته اند . جنگ در بین یفتلها و ساسانی ها دوباره آغاز شد و از ۴۴۳ تا ۴۵۶ م دوام کرد . پادشاه فارس در ۴۴۳ م در نیشاپور مقر گرفت و جنگهای نه ساله را رهبری کرد و در سال ۴۵۰ م از آمو بگذشت و یفتل ها را شکست داد .

(صفحه ۱۸۵ اند وسیت های اخیر کننگهم)

مؤسس امپراطوری یفتلی (اقتلانوس کبیر) است که کلمهٔ یفتل در ین نام واضح دیده میشود اما علاوهٔ حرف (نوس) در اخیر نام به آن شیوهٔ

یونانی داده است که ما را در تلفظ صحیح آن مردد میسازد. چینیان او را **شولوپوچن** خوانده اند و در تواریخ زبان دری بنامهای «اخشونور» و «خوشنواز» قید گردیده که به معنی عالیجناب و عالیفکرست (رسالهٔ یفتالیان) افتلا نوس چهارمین پادشاه یفتلی است و هموست که قریب چهل و پنجسال پادشاهی کرد و از ۴۳۶ تا ۴۸۵ م در جنگهای متواتر فارسیان را شکست داده رفت و مناطق جنوب رود آمو را از دست شان باز گرفت. فیروز ساسانی که در فارس از تخت برانداخته شده بود بقوت وی دو باره برتخت نشست و نفوذ سیاسی خوشنواز بر دولت پارس قایم گردید.

در سال ۵۶۳ م دولت یفتلی در غرب تا دولت تحت الحمایه ساسانی ودر شرق تا ختن و در شمال تا تاشکند و خوارزم وسعت داشت که مرکز آن باختریانه بود.

یفتالیان درسال ۵۵۴ م باوجود مصروفیت زیاد با دولت ساسانی اولین دستهٔ قوای خود را برای تسخیر هند آماده کردند و چون ولایت گندهاره تا رود اندس بدست شان بود در فکر پیشروی در داخل خاک هند شدند. در نخستین مجادله با (سکند اگوپتا) شکست خوردند و تا غرب رود اندس عقب نشستند. دومین حملهٔ بامر (خوشنواز) در سال ۴۶۵ م روی داد. «تورامانا» سپه سالار عسکر یفتلی پس از دهسال جنگ در ۴۸۰ م امپراطوری (گوپتا) را از هم پاشید و هندوستان در جملهٔ ولایات چهل گاه امپراطوری یفتلی داخل شد. تورامانا درسال ۵۰۰ م (یا ۴۹۹ م قرار صفحه ۱۰۳ اکسفورد هستری اف اندیا مولفه سمث) پس از وفات خوشنواز امپراطوری خود را در هند اعلان و عنوان «مهاراجا» را اختیار نمود واوست که معبد آفتاب را در ملتان بنا کرد.

تورامانا بعد از دو سال سلطنت بمرد و مهراکولا (مهرگل) یا مهراگولا بجای او نشست. نام مهراگولا که همان مهرگل باشد با معبد آفتاب ارتباط دینی داشته. وی سی سال صاحب اختیار مطلق هندوستان بود که «درصورت لزوم مقاصد خود را با دو هزار فیل وعساکر بیشمار سواره تعقیب می کرد».

(صفحه ۳۳۶ تاریخ هند مولفه سمث و صفحه ۹۳ ۱ جلد اول تاریخ افغانستان مولفه سائکس)

در اکثر سکه های اوگاو ناندی که سمبول شیو است با نام و عنوان شاهی که میراث کوشانیان بود ضرب شده (تصویر ۱۵ ملاحظه شود) سکالا یا سیالکوت در پنجاب مرکز او بود . حکمرانی یفتلی ها در اندس علیا درسال ۵۳۰ یا ۵۳۵م با شکست و مرگ مهراگولا خاتمه یافت . یفتلها دامنهٔ فتوحات خود را به سند، مالوه و حتی گوالیار و وادی گنگ پیشبردند . اما شکوه فتوحات ایشان در هند با شکست مهرگل در (کهرور) نزدیک ملتان بپایان رسید، چه شهزادگان هند و از مکادهه (نار اسنها گوپتا) و از مالوه (یاسودهرمن) با دیگران علیه دشمن مشترك اتحاد نموده بودند .

پس از شکست مهرگل کیداریان اندس علیا وحصهٔ زیاد سرزمین های سابق را بدست آوردند و حکمرانی کردند و سکهٔ طلا و مس با نام خاندان کیدارا را ضرب زدند. حکمرانی ایشان سه قرن ادامه یافت تا بالاخره شاه اخیر ایشان توسط وزیر برهمن از تخت برانداخته شد . با وجود یکه نام قبیله وی از استعمال درافتاده بود اما تاثیر آن تا چهار قرن دیگر در سکه های کشمیر دیده میشد و تا عهد مسلمانان دوام کرد . بزودی پس از مرگ مهرگل شاه زابلی یفتلهای فاتح کیداریان تکسیلا یا (شاه دهیره) را بدست آوردند . کننگهم عقیده دارد که این شهر معروف نام اخیر را ازآن یافت که جایگاه رهایش «شاهیه» بود . جانشنیان کیدارا این عنوان شاهان کوشانی بزرگ را بمیراث بردند . در سرتاسر تاریخ محلی کشمیر این شاهان بعنوان (شاهی) و سرزمین ایشان بنام (شاهی راجیا) قید شده است .

(صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸ اندوسیت های اخیر تألیف کننگهم)

بعد ازختم دولت یفتلی هند سلطنت ایشان درخاك آریانا نیز دیر دوام نکرد و با مرگ «کاتولفس» آخرین پادشاه آنها در جنگ با نوشیروان ساسانی و ترکها بپایان رسید . وضع کشور چنان بود که

امرای محلی قدرت بدست آوردند مثلا در کابل «کابل شاهان» در زابلستان و سیستان «رتبیلان» درغزنی وگردیز «لویکان» و در غور و هرات «سوریان» اقدار بهم رسانیدند که ازجمله دولت کابل شاهان که از نژاد کیداری بودند و رتبیل ها که از نسل کوشانو یفتلی بودند و ازطرف کابل شاهیان در زابلستان، رخج حکمرانی داشتند اهمیت زیاد دارند. درهمین زمان است که سیلاب بزرگ دیگر از طرف غرب و جنوب غرب آریانا را مورد تاخت وتاز قرار داد.

کرونولوژی یفتل ها

تأسیس دولت یفتلی	۴۲۰م
تاتان	۴۲۰—۴۲۸م
مرگ تاتان و شکست یفتالیان	۴۲۸م
سولین خان	۴۳۱-۴۴۱م
چوخان (کونکها)	۴۴۱-۴۵۶م
جنگ باساسانیان	۴۴۳—۴۵۶م
افتلانوس (خوشنواز)	۴۵۶—۵۰۰م
فتح هند	۴۶۵م
سقوط امپراطوری گوپتا (هند چهلمین ولایت یفتلی)	۴۸۰م
ظفر بر ساسانیان	۴۸۴م
جنگ ها باساسانیان	۵۳۳-۵۶۵م
مرگ کاتولفس آخرین شاه یفتلی	۵۶۷
تورامانا امپراطور یفتلی هند	۵۰۰-۵۰۲م
مهراکولا (مهرگل)	۵۰۲-۵۴۲م
خاتمهٔ دولت یفتلی در هند	۵۴۲م
دوران اقتدار از ۴۲۰م تا ۵۴۲م	۱۲۲ سال

۴- رتبیل ها- زنبیل ها

نظر بارتباطی که کابل شاهان بارتبیلان دارند لازم است سطری چند در باره ایشان هم نگاشته آید:

رتبیل ها از بنی اعمام کیداریان و کابل شاهان بودند. در ابتدای تاسیس دولت کابل شاهی در «کاپیشی» بحیث والیهای مناطق جنوب ولایت کابل یعنی ازغزنی تا قندهار و سیستان مقرر شده بودند. اما بعدها بنابر ضعف دولت کابلشاهی و هجوم عرب بر سیستان ایشان نام شاهی را برخود بستند و یا مؤرخان عرب ایشانرا باین عنوان ثبت کردند. بهرحال در آثار اسلامی ایشان به رتبیل شاهان شهرت یافتند.

در مورد نام رتبیل تاریخ واضح نیست. اسمائی بمانند رتبول، زنبول زنتبیل و زنبورك بنظر میخورد در تحریر عربی آغاز اسلام حروف عربی نقطه نداشت رتبیل و زنبیل یکسان تحریر میشد و مورخان مابعد در قرائت کلمات متیقن نبودند. در خاطرات عامیانه مردم کابل نام زنبورك معروف است. یکی از قله های دورتر از شهر کوه شهردروازه که بسمت جنوب شهر موجوده کابل واقع است معروف به «تخت زنبورك» و «تخت شاه» است معلوم میشود که «زنبورك» شاه بوده و چنانکه مروج بود شاهان در کوهستانها جایگاهائی از خود بیادگار مانده اند مثلا تخت شاه جهان در پرگنه کوهی که در عقب شفاخانه ابن سینا و پائین تر از بالاجوی بود (در شهر کابل) قرار داشت شاه جهان در آن می نشست و از تماشای منظره حظ می برد. آن سنگ عظیم در اثر زلزله و باران واژگون گردید ولی هنوز جای تخت و نوشته های اطراف آن در سنگ موجود است. تخت شاه یا تخت زنبورك نیز از همین نوع بود. اگر زنبورك را با رتبیل مرتبط بدانیم زنبیل یا زنبورك یا زنبورك قریب تر بنظر میخورد تا رتبیل. چنانکه گفتیم علت التباس رتبول یا زنبیل شباهت رسم الخط است که با تبدیل نقطه زنبیل رتبیل شده خواهد بود.

در منابع عربی از قبیل فتوح البلدان بلاذری کامل ابن اثیر و طبری و غیره این نام رتبیل قید شده است. در زین الاخبار گردیزی که تاریخ

تالیف آن ۴۴۴ هجری است نیز رتبیل آمده بدینقرار :

۰۰۰ پس از سیستان به بست آمد (یعقوب لیث) و بست بگرفت و از آنجا به پنجوای و تکین آباد شد و با رتبیل حرب کرد و حیله ساخت و رتبیل را بکشت و پنجوای و رخد بگرفت .

«صفحه ۱۳۹ زین الاخبار تصحیح استاد حبیبی »

در تاریخ سیستان که در حدود بین ۷۲۵ — ۴۴۵ هجری تالیف شده این نام گاهی بصورت زنتبیل و گاهی زنبیل ذکر شده . ملک الشعرا بهار که تاریخ سیستان را تصحیح کرده باستناد یک نسخه از تاریخ طبری که در اواخر یا اوائل قرن ششم هجری نوشته . . شده این اسم از نتبیل دیده که یکجا هم «زنده پیل» آمده . بنظر استاد بهار اصل کلمه زنتبیل بوده که همان «زنده پیل» است که در ادبیات فارسی مکرر در تعریف پهلوانان استعمال شده ۰۰۰ «تاریخ سیستان طبع تهران ۱۳۱۴ شمسی »

نکته قابل ملاحظه اینست که در تاریخ سیستان این اسم بصورت رتبیل ذکر نیافته و در هرجا زنبیل یا زنتبیل آمده است . «مارکوارت» مصرانه اظهار می کند که شکل اصلی زنبیل یا ژنبیل است و «بوسورت» آنرا تائید می کند «صفحه ۳۴ سیستان بزیر دست اعراب» — در آریانا انتیکوا آمده است که در اخیر قرن هفتم مسیحی مسلمانان در کابل حتی در شمال کوهها به بت پرستانی مقابل شدند که پادشاه آنها «رتنه پالا» نام هندی داشت (صفحه ۱۳۳) . بعضی صورت صحیح آنرا «روتون پال» و «راتاپال» وغیره نیز تصور کرده اند .

دانشمندان ایتالوی «سکارسیا» طی مقاله در مجله ایست ایندوست «جلد ۱۶ — سال ۱۹۶۶ صفحه ۲۰۱ تا ۲۰۵ چاپ ایتالیا» اشاره بمنابع چینی کرده دلائل عمده می آورد که قرائت درست کلمه زنبیل است نه رتبیل وزنبیل هم باید بضم اول ادا شود . تبدیل شدن زنبیل در زبان عامیانه کابل به «زنبورک» در نام «تخت زنبورک» مطابق یاد داشت دوست دانشمندی یک تحول عادی از نظر زبان شناسی میباشد که «اتر کشن» نامیده میشود و آنکه کلمه مهجور یا دشوار به کلمه نزدیک بآن که معنی مشهور دارد از نظر لفظی تقرب می کند .

البته در نظر باید داشت که رتبیل یا زنبیل نام یک شخص نی بلکه نام یک دودمان و یا لقب افراد آن است که مورخین عرب همه را بنام خاندان ایشان رتبیل ثبت کرده اند بدون آنکه در فکر ذکر نام خود ایشان گردند. از اوائل قرن اول تا اوخر قرن سوم هجری هر یک از شاهان زابل و سیستان رتبیل یا زنبیل خوانده شده اند بلاذری و مسعودی بعد از ذکر فتوح نخستین اسلامی تا کابل که از حدود سنه ۳۰ هجری به بعد دوام داشت در شرح فتوح عبدالملک بن مروان «۸۶-۶۵ هجری» می نویسد که رتبیل شاه نواحی بست بعد از رتبیل مقتول شاه سابق با لشکر عرب جنگ کردی. علت جنگ آن بود که در سال ۷۰۴ میلادی مطابق ۸۴ هجری عماره بن تمیم اللخمی که ابن اشعث را از عراق تا خراسان دنبال کرد و الی سیستان مقرر شد «افغانستان بعد از اسلام صفحه ۸۶ پوهاند حبیبی». قرار تذکر یعقوبی زنبیل با ین تقرر موافقه نکرد و سبب خشم الحجاج شد (یعقوبی ترجمه بلدان صفحهٔ ۲۸۳ و صفحه ۶۸ سیستان زیر نفوذ اعراب موءلفه بوسورث) اگر واقعه چنان بوده باشد مسئله پرستیژ و قوت زنبیل و ضعف و مؤثر نبودن قوای عربی بوده. مدت حکومت وی دیر نبود در عهد عبدالملک معزول شد و مسمع بن مالک بسیستان مقرر شد. در سیستان ابوخلده الخارجی با بسیاری مردم از بزرگان جمع شده بودند و با مسمع حربها کردند آخر بوخلده گرفته شد و سوی حجاج فرستاده شد. درین هنگام مسمع بسیستان وفات یافت و عبدالملک مروان به دمشق. سال ۸۶ ه و محمد بن شیبان برادر زادهٔ مسمع بجای او نشست (صفحه ۱۱۸ تاریخ سیستان) و هم مسعودی در مروج الذهب (تألیف ۳۳۲ هجری) می نویسد که «..... هر که برین سرزمین متصل هند حکم راند اورا رتبیل گویند.» اما نام رتبیل یا زنبیل نه در مأخذ غیرعربی و فارسی دیده شده و نه در مسکوکات و کتیبه های مکشوفه بنظر رسیده است. در منابع عربی و فارسی وقتی ذکر رتبیل ها می آید جز همین لقب نامی برده نمیشود.

بلاذری نکته مهمی را ذکر می کند با ین معنی که چون کابلشاه مسلمانان را از کابل بیرون راند رتبیل برزابلستان و رخج تا بست

دست یافت . چنین بنظر می رسد که قدرت رتبیلان بعد از شکستی است که قشون اعراب از کابلشاه یافته بودند. ربیع بن زیاد سردار لشکر عرب رتبیل را دربست منهزم ساخت ودر جنگ دیگری که با او دررخج یعنی ولایت قندهار کنونی کرد رتبیل شکست یافت و قلمرو او بدست ربیع درآمد .

بعد از ربیع عبیدالله بن ابی بکره از طرف معاویه با مارت سیستان آمد و رتبیل با او از طرف خود و بلاد کابل بقبول هزار هزار درهم (یکملیون) صلح کرد . (صفحه ۹۳ افغانستان بعد از اسلام تألیف استاد حبیبی) .

استاد حبیبی باستناد تاریخ طبری نوشته است که بعد از مرگ یزید بن معاویه (۶۳ هجری) چون درسیستان بین قبایل عربی نزاع افتاد رتبیل خواست آنجا را ضمیمه قلمرو خودش سازد ودر ایام خلافت عبدالله بن زبیر (۶۴-۷۳ هجری) سرداران لشکر عرب به زرنج آمدند وبار تبیل جنگیدند واو را بکشتند .

بعد از رتبیل مقتول رتبیل دیگر ادارهٔ مملکت را بدست گرفته وسعی کرد که نفوذ اعراب را برچیند تا اینکه در عهد عبدالملک بن مروان عبدالله بن امیر برسیستان امیر شد و بارتبیل بمجادله پرداخت ورتبیل باقبول هزار هزار درهم باوی صلح کرد. بعد از ان قدرت رتبیل روز بروز زیادتر شده رفت چنانکه درعصر امارت حجاج بن یوسف عبیدالله بن ابی بکره به سیستان و رخج آمد و تا نزد یک کابل پیشرفت اما در جنگ بارتبیل مغلوب شدو لشکرعرب مضمحل گردید وعبیدالله بادادن پنصد هزار درهم صلح کرد . این جنگ درسال ۷۹ هجری روی داد .

حجاج درسال ۸۰ هجری چهل هزار لشکر مجهز و مسلح بقیادت عبدالرحمن بن محمد بن اشعث فرستاد . زنبیل عقب نشینی کرد و عبدالرحمن حصهٔ بزرگی از سرزمین رتبیل را باغنائم زیاد گرفت. عبدالرحمن باخلیفهٔ عبدالملک و حجاج مخالف شد و در سال ۸۲ هجری برآنها شورید . بین او وحجاج پیکارهای زیاد روی داد تا که

در سال ۸۳ه عبدالرحمن ه زرنج عقب نشست وچون بدان شهرراه نیافت به بست آمد ورتبیل اورا امان داد . حجاج نامهٔ به رتبیل نوشت ومبلغ یک ملیون و چهار صد هزار در هم باعمارهٔ بن تمیم فرستاد وعبدالرحمن را از وخواست رتبیل دراول قبول نکرد اما چون خطر حجاج راحس میکرد بالاخره مجبورشد اوراتسلیم بدهد اما عبدالرحمن خود رااز بالای قصر انداخت و در رخج بمرد وسراورا نزد حجاج بردند . (صفحه ۵۵ افغانستان بعد از اسلام تألیف استاد حبیبی) .

در سال ۹۲ هجری قتیبه برسیستان لشکر کشید.وی مردی دلیر ولشکرشکن بود . رتبیل پیام صلح داد وقتیبه که میدانست دست یافتن بررتبیل کار آسان نیست قبول کرد و همین قتیبه است که عمرعبدالعزیزاورا بسبب جهل اواز قرآن معزول کرده بود (صفحه ۳۲۹ جامع الحکایات عوفی جلد اول بکوشش بانومصفا تهران) .

باوجود لشکر کشی متواتر اعراب وصد ماتی که دولت رتبیل از ایشان برداشت خاندان رتبیل در سیستان ورخج وزابلستان تاحوالی هند حکمروائی داشتند . درماه صفر ۱۶۹ هجری تمیم سردار عرب از بست به رخذ شد و با رتبیل حرب کرد وبرادر اورا اسیر کردو بعراق فرستاد (صفحه ۲۰۶ تاریخ سیستان) .

در تاریخ سیستان آمده است که درسنه ۲۴۹ هجری یعقوب لیث صفاری در رخذ باصالح بن نضر که برتبیل پناه برده بود بیاویخت ورتبیل رابیفگند و بکشت باشش هزار مرد وسی هزار اسیر گرفت باچهار هزار اسپ و برادر رتبیل بزنهار یعقوب آمدو تخت سیمین رتبیل وخزینه وسلاح وتمام قراپتان اودرد وصد کشتی به سیستان حمل شد که دران جمله احرسی برادر رتبیل هم بود . یعقوب صالح بن حجر ان عم رتبیل را بولایت رخد حکمران فرستاد . موصوف درسال ۲۵۲ هجری عاصی شدو عاقبت خود کشی کرد .«تصویر نمبر۹ دیده شود»

درسنه ۲۵۵ هجری پسر رتبیل موسوم به کبر (گبر) که بقلعهٔ

بست محبوس بود فرصت یافت و بگریخت و سپاهی بزرگی جمع کرده و برخد شد و رخد بگرفت و یعقوب بدفع او درذیحجه همین سال برآمد و پسر رتبیل از رخد به کابل گریخت و یعقوب بعد از تاخت و تاز برخلج و ترکان درشوال ۲۵۶ هجری به سیستان آمد . صفحه ۲۱۵ و ۲۱۶ تاریخ سیستان) .

دوسال بعد درربیع الاول ۲۵۸ ه بازیعقوب بسر کوبی رتبیل به زابلستان رفت و پسر رتبیل به قلعهٔ (نای لامان) (دراجرستان کنونی به غرب غزنه) برشد و حصار گرفت او را فرود آورد و بند برنهاد . (تاریخ سیستان صفحه ۲۱۶) .

خلاصه اینکه رتبیل ها یا زنبیل ها در جنوب منطقهٔ کابل اززابلستان تا سیستان و ازرخج تا حد ودسند را ز برحکمرانی داشتند و مراکزمهم ایشان درشهرهای زرنج و بست و پنجوائی و کوهک بود مدت اقتدار ایشان ازلشکرکشی های اسلام تا سال ۲۵۸ هجری (۸۷۹) میلادی که یعقوب لیث صفاری آنهارا مستاصل گردانید دوام کرد و بظن قوی مذهب ایشان زردشتی وآفتاب پرستی بود زیرادیانت گبری در سیستان و اراضی غربی افغانستان تا همین عصرها ادامه داشته و تخمین میشود که نه تن ازین خاندان بقدرت رسیده بودند . یعقوب بنیاد دولت ایشان راچنان براند اخت که دیگرنامی از یشان باقی نماند .

حیف است که نه سکه از یشان باقیست و نه کتیبه ئی . آنچه در بارهٔ ایشان میدانیم ازمنابع عربی و فارسی است که بیشتر حاکی از جنگ و لشکرکشی است . چون درساحهٔ قلمرو ایشان تحقیقات علمی و آرکیالوژی هنوز صورت نگرفته فعلاً از تاریخ مدنی و اجتماعی ایشان بطور واضح چیزی نمی توان گفت .

کرونولوژی تقریبی زنبیلان (رتبیلان)
(از ۱ هجری تا ۲۵۸ هجری)

براساس مأخذ عربی و فارسی زنبیلان یا رتبیلان از آغاز دورهٔ اسلامی تا سال ۲۵۸ هجری (۸۷۹ میلادی) در جنوب افغانستان از زابلستان تا سیستان حکمرانی داشتند. طبق نگارش استاد حبیبی ذهن از ین حکم رانان محض بنام خانوادهگی ایشان رتبیل در تاریخ ذکر یافته اند بدینقرار:

۱ــ رتبیل در عصر خلفای راشدین از ۱ هجری تا ۳۳ هجری.

۲ــ رتبیل در عصر اموی از ۳۳ه تا ۶۶ هجری که بدست مسلمانان کشته شد.

۳ــ رتبیل از ۶۷ تا ۱۰۰ هجری که با دادن یک ملیون درهم با با مسلمانان صلح کرد طبری او را رتبیل اعظم نامیده.

۴ــ رتبیل از ۱۰۱ تا ۱۳۲ هجری که از دادن باج با امویان سر باز زد.

۵ــ رتبیل اوائل عصر عباسی از ۱۳۳ تا ۱۶۶ هجری که مطیع دربار بغداد و همعصر خنچل شاه کابل بوده.

۶ــ رتبیل از ۱۶۷ تا ۲۰۰ هجری در عهد الهادی عباسی که برادرش اسیر شد و او را به بغداد فرستادند.

۷ــ رتبیل از ۲۰۱ تا ۲۳۳ هجری (؟)

۸ــ رتبیل عصر صفاری از ۲۳۴-۲۴۹ هجری که بطرفداری صالح بن نضر با یعقوب لیث جنگ کرد و کشته شد.

۹ــ رتبیل از ۲۵۰ تا ۲۵۸ هجری که تاریخ سیستان او را (کبر) خوانده با یعقوب لیث جنگ کرد و اسیر شد و با مرگ او رتبیلان خاتمه یافتند. مدت اقتدار ۲۵۸ سال.

بخش دوم

سلطنت کابل شاهان

بامطالعه تاریخ کابل شاهان پیوسته با اصطلاح سرزمین هند برمی خوریم پس لازم است که بعد از ذکر مجادلات قوتهای محلی و خارجی و تشکیلات کهداریان و یفتالیان وزنبیلان و پس منظر سیاسی کشور که رابطه مستقیم با تاریخ مورد نظر دارد از مفهوم (هند) وعنوان (شاهی) قلمرو پایتخت های شاهیه سخن بگوئیم تا در تعقیب مطالب مربوط باین دوره سهولت روی بدهد از حکمرانان محلی دیگر همانند شاران بامیان وسوریان غور و هرات وغیره که رابطهٔ مستقیم ندارند ذکری بمیان نخواهیم آورد.

هند کجا بود ؟

در قرون وسطی وقتی سخن از هند میرود هند بمفهوم امروزی آن تصور میشود حالانکه اطلاح هند آنروز را با امروز فرق بسیار است نام هند بمفهوم (بهاراتا) یا (بهاراتاورشا) بود منطقهٔ شمال غرب نیم— قارهٔ هند و پاکستان موسوم بود به (اودیچیا) یا (اوتراتها) مورخین اسلامی این منطقه را هند خواندند و در نظر ایشان مناطقی که در شرق رودهلمند افتاده و شامل نواحی غزنی کابل و قندهار بود با بقیهٔ هند

امروزه باستثنای سند هند خوانده میشد. در حدود العالم هند و هندوستان هردو ذکر یافته است قرار آن حدود هند بدینقرار ست:

مشرق وی ناحیت چین است و تبت جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی رود مهران است و شمال وی ناحیت شگنان و وخان و بعضی از تبت.

(حدود العالم ورق ۱۳ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آرشیف تاریخی).

اما در ایام ما بعد اطلاق هند به سرزمین شرق رود سند شد. نام هند غالباً از پارسیان با عراب رسید چه پارسیان این کشور را از زمان هخامنشیان باین نام میخواندند در کتیبه های هخامنشیان هند یا هندو بحیث یک ولایت ذکر شده است از نظر زبانشناسی کلمهٔ هند شکل پارسی شده کلمه سانسکرت سنده میباشد.

ناحیهٔ سند قبلا از طرف مسلمانان عرب فتح شده بود (قرن هشتم میلادی) و مفهوم هند شامل تمام هندوستان بود بجز سند چه آن جزو دولت عربی شمرده میشد. مورخین عرب حتی سلطنت های کابل و زابل را نیز جز هند می شناختند.

در نزد عرب سرحد جنوبی هند روشن نبود اما میتوان ملتان را حد فاصل آن شمرد. باری ملتان جز سلطنت (جیپالا) بود. حتی در زمان سلطنت جیپالا مؤلف حدود العالم ملتان را شهری در هند شناخته. ادریسی آنرا شهری در سرحد هند و آخرین شهر سند خوانده و تذکر داده است که بعضی آنرا جزو سرزمین هند می شمارند.

هند در زبان عرب با (هندو) و (گادارا) درزبان هخامنشی تطابق می کند نویسندگان قدیم یونان (قبل از اسکندر) نیز هند را چنان می شناختند. هندوی قدیم (سند هو) غالباً سرحد شرقی (سند ساگر دوآب) یعنی منطقهٔ بین رود جیلم و اندس بوده و قرار نظریهٔ سمث هند و سطا بقست به جریان اندس از «قلعه باغ» تا به بحر که شامل تمام سند و حصهٔ زیاد پنجاب در شرق اندس میباشد بعد از آن است که سائر مناطق هند بنا بر نفوذ سیاسی و تجارتی از طرف مسلمانان بزیر این نام شامل ساخته شده.

ازین بحث چنین نتیجه می توان گرفت که هند مذکرهٔ اعراب عبارت بود از منطقهٔ شمال غرب نیم قاره هند امروزه یعنی « اوتاراپاتها » (صفحات ۵ ۱–۳ ۱ شاهیان افغانستان و پنجاب تألیف داکتر پاندی ملاحظه شود).

عنوان شاهی

عنوان (شاو) یا (شاو نانو شاوو) بمعنی شاهنشاه از القاب کوشانیان بزرگ مخصوصاً کنشکا بود . برطبق تحریر چینیان شاهان (توهولو) یا تخاری عنوان (شاو–وو) را بکار می بردند که در یونانی بصورت Zaooy یا Zavu ترجمه شده وبر مسکوکات کجولا کدفیزس دیده میشود (صفحه ۱۱۳ اندو یست های ما بعد تالیف کننگهم) برطبق نظریهٔ کننگهم این عنوان همان (شاو) میباشد که بر مسکوکات کنشکا ، هوشکا ، واسو دیوا ضرب شده وعنوان (شاهی) را شاهان اندوسیتی ما بعد (کیداریان کابلشاهان برهمن شاهان) تا عهد محمود غزنوی استعمال می کردند .

لقب شاهی از کلمات اصیل تخاری است که در کتیبهٔ سرخ کوتل در حدود (۱۶۰ میلادی) چندین بار در رسم الخط یونانی (شا) نوشته شده و با نام شهنشاه بزرگ کوشانی (یکشاه – شاه بزرگ) آمده و در یک نسخه بعدی همین کتیبه باملای کنوی (شاه) هم ضبط گردیده است (مادر زبان دری وتحلیل کتیبهٔ بغلان صفحات ۵۰ و ۹۱ استاد حبیبی).

عنوان شاهی در کتیبه کوشانی که در هند بدست آمده بار اول استعمال شده . بعقیدهٔ کننگهم (شاهی) شکل هندی شده (شاو) است که ازطرف کوشانیان درسکه ها بکار رفته . عنوان (شاوو) بار اول ازطرف کنشکای اول برمسکوکات مسین کلاس دو استعمال گردید درمسکوکات طلای کلاس دوی او عنوان (شاوونانوشاوو) بکار رفته ودرسکه های کلاس اول مسین وزر بن عنوان (باسیلیوس باسیلیون) نقش گردیده . عنوان اولی در بیشتر سکه ها دیده میشود حالانکه

عنوان ثانوی بصورت بااهمیت تر استعمال گردیده . عنوان (شاونانو شاوو) بصورت بلاتغییر از طرف معاقبین کنشکای اول و شاهان ساسانی تقلید گردید . شاهان ساسانی نه تنها عنوان شاه و موتیف آتشگاه را از مسکوکات کوشانیان تقلید کردند بلکه ترکیب (شاوو نانو شاوو) هم اتخاذ نمودند (صفحات ۳۷ و ۳۸ شاهی‌های افغانستان و پنجاب را تألیف دکتر پاندی) .

استعمال کلمهٔ (شا) با تکای کتیبه سرخ کوتل بغلان در افغانستان بقرن اول میلادی می رسد . و چون دودمان های شاهان افغانستان از قرن اول میلادی تا دوران غزنویان با بقایای کوشانی ربط داشته اند از آنرو کلمهٔ (شاه) را در نام خاندانهای حکمروا بماند «کیدارایان» «یفتالیان» «کابل شاهان» و «هندوشاهان» دخیل می یابیم . (صفحه ۷۱ افغانستان بعد از اسلام استاد حبیبی)

از زمان کیدارا کوشانا ببعد عنوان (شاوو) و (شاوو نانو شاوو) ترك گردید ایشان محض کلمهٔ (شاهی) را بکار بردند یفتلها از آن تعقیب کردند . هندوشاهان (او دابهاندا پورا) در کتیبه‌ها و سکه‌ها عنوان (شاهی) (شاهی) را استعمال کردند . کلهنه چندین بار این سلسله هندو شاهان را شاهی نوشته است . در کتیبهٔ سنگی «کورا» که از عهد تورامانا شاهی باقیمانده کلمات (شا) و (شاها) ذکر گردیده (صفحهٔ ۵۳ شاهی های افغانستان و پنجاب تألیف دکتر پاندی .) کابل شاهان و هندو شاهان کابل و اودابهاندا پورا کلمهٔ شاهی را استعمال می کردند که با شهرت ایشان این عنوان ممتاز تر گردیده نه تنها نام ثلاثه شد بلکه در نام حکمداران شاخه های فرعی کشاتر په نیز داخل گردید . چنانچه در کتیبه و نوشته های بودائی که از گلگت بدست آمده معلوم میشود که در قرن هفتم شاهانی درینجا حکومت می کردند و عنوان شاهی را بکار می بردند (صفحه ۱ (حاشیه شاهی‌های افغانستان و پنجاب) . این شاهان غالباً از بقایای کیدار یانی بودند که در اثر فشار یفتلي ها گندهارا را گذاشته

بکوههای صعب العبور چترال و گلگت متواری شده بودند .

خلاصه عنوان شاهی از عصر کیدارا (اوائل قرن چهارم مسیحی) تاختم سلطنت احفاد برهمن شاهیان کابل در ویهند (ربع اول قرن یازدهٔ مسیحی) مدت تقریبا هفت قرن خاندانهای شاهی و امرای محلی کابل زمین را در جنوب هندوکش بهم پیوست و متصل نگهمیداشت که بتعقیب کیداریها کشاتریه های کاپیسا نیکی ملکا ، یفتلی ها کوشانو یفتلی ها ، تروکشه ها ، زابلی ها ، تگین ها ، برهمن ها همه درجزو آن می آیند (صفحات ۳۸-۵۳۷ جلد دوم تاریخ افغانستان تألیف استاد کهزاد) .

قلمرو شاهیه

مناطق کاپیسا و گندهاره قلب دولت شاهیه بود . هیون تسیانگ (شون تانگ) در هنگام سفر با فغانستان باین دو ناحیه رسیده و شاه کاپیسا را که از سلاله ترکی شاهان بود ملاقات کرده و در یادداشت خود نوشته است که حکمران کاپیسا کشاتریه و پایتخت ثانوی او در « اوداهاندا پورا » بود .

اهمیت سیاسی کاپیسا درعهد ترکی شاهان که کابل و کاپیسا را زیر نفوذ داشتند بیشتر بود و اهمیت گندهاره با هندوشاهان بود که از (اودابهاندا پورا) حکمرانی داشتند .

سلطنت ترکی شاهان شامل همه کابلستان بوده که شرق آن برود اندس می رسیده شمال و شمال غرب آنرا کوههای هندوکش و با تشکیل میداد ، زابلستان در جنوب و جنوب غرب آن بود . رود اندس بشرق و کشمیر در شمال شرق آن افتاده بود . اما قلمرو هندوشاهیه درعهد جیپال وسیعتر بود شمال غرب آن لغمان سرهند در جنوب غرب کشمیر در شمال وملتان در جنوب بود یعنی منطقهٔ از غرب پنجاب تاهندوکش و از حواشی کشمیر تا منطقهٔ ملتان می رسید . قلمرو هندوشاهیان در ابتدا از کابل تارودچناب بود درسال ۹۹۹ م .

سلطنت لاهوریان اضافه گردید دراخیردوران هندوشاهیان مشاهده می کنیم که (تری لوچا نا پالا) با سلطان محمود غزنوی بساحل چپ رود راماگنگا جنگید که این خود دلیل توسعهٔ قلمرو ایشان است تا برشرق رود خانهٔ مذکور اما معلوم است که قلمرو (تری لوچا نا پالا) درطول بیشتر از عرض بود. منطقهٔ تحت تسلط هندو شاهیان در هنگام مختلف فرق میکرد وبتدریج بطرف شرق انتقال می یافت (صفحه ۵۹۶ هندو شاهیان تألیف پروفیسر مشرا). مناطق مهم قلرو شاهیه قرارذیل است:

۱= کاپیسا: کاپیسا شامل کافرستان (نورستان) وتمام منطقهٔ بین رود کنر و هندوکش بوده. هیون تسیانگ آنرا «کیا، پی، شی» خوانده که ۶۶۶ میل (برابر ۴۰۰۰ ملی) وسعت دارد البیرونی آنرا «کیاپشر» نوشته. این منطقه در قرن دهم مسوحی موسوم به سلطنت کابل بود. چینیان در آن عصر آن را تسان (TSAN) یا «کی پن» خوانده. درزمان ورود هیون تسیانگ «لامپو»، «نگارا» «گندهاره» و «وارانا» داخل قلمرو کاپیسا بود منطقه تکشاسلا که درقدیم تابع کاپیسا بود درین وقت از کشمیر اطاعت میکرد الامپو نام قدیم لغمان است که رود کابل درجنوب رود النگار درغرب ورود کنردرشرق و کوههای کرنج در شمال آنست وسعت آن ۱۶۶ میل (برابر ۱۰۰۰ لی) میباشد درمه ادبیات پورانا» لامپو بنام امپاکا خوانده شده.

ب ـ نگارا: زائرچینی نگارا را (نه-گه-او-هو) نوشته که منطقه ایست در جنوب شرق لغمان که عبارتست از ناحیه جلال آباد امروز وسعت آن از غرب بشرق ۱۰۰ میل (=۶۰۰ لی) واز شمال بجنوب ۴۲ میل (۲۵۰ لی) است جگدالک درغرب، درهٔ خیبر در شرق، رود کابل در شمال و سفید کوه در جنوب آن واقع شده است این نام در (پورناها) مکرر ذکر یافته ودر کتیبهٔ که از «بهار» یافته شده منطقهٔ را بنام (نگاراهارا) ذکر کرده که امروز ننگهار یا ننگرهار خوانده میشود ودر سراج الاخبار هم بهمین نام ذکر میشده.

ج- گندهاره: گندهاره در نوشته‌زائرچینی بصورت (کان-تو او) ذکر یافته که درغرب رود اندس واقع شده که طول آن از شرق بغرب ۱۶۶ میل (۱۰۰۰ لی) وعرض آن از شمال بجنوب ۱۳۸ میل (=۸۰۰ لی) است ناحیه گندهاره محتوی مناطق لغمان، جلال آباد درغرب کوههای سوات و بنیر درشمال و رود اندس در شرق و کوههای قلعهٔ باغ درجنوب آن افتاده است. منطقهٔ گندهاره از زمانهای قدیم مشهور بوده واز وادی کابل تا تکسیلا وسعت داشت ودوشهر عمده آن «تکشاسیلا» و «پوشکلاواتی» بود (راجه سکهارا) آنرا منطقهٔ خارج از هندوستان یاد داشت کرده است البیرونی آنرا قندهاره نوشته که نباید با قندهار امروز مغالطه شود.

در قرن یازدهٔ مسیحی گندهاره به (اوداپهاندا پورا) نیز شهرت یافت که شاید علت آن ازرواج افتادن نام گندهاره بوده باشد ناحیهٔ ورانا یا (فالانا) درتحریرهیون تسیانگ ۶۶۶ میل (=۴۰۰۰ لی) وسعت داشت. منطقهٔ بود بجنوب شرق غزنی کننگهم وارانارا بنو یکی میداند که شامل دووادی بزرگ رود کرم وگومل میباشد.

مناطق دیگری که جز وقلمروشاهیه بوده بدینقرار است:

اودیانا (وادی سوات) که کاپا (مناطق جیلم وشاهپور) بارپارا (منطقهٔ نزدیک دلتای سند-ساگر) ووادی کانگرا تمام این مناطق را هم (راجه سکهارا) وهم (هیون تسیانگ) یادداشت کرده اند.

(صفحات ۱۷-۱۸-۱۹-۲۰ شاهیهٔ افغانستان وپنجاب دیده شود).

پایتختها: شاهیهٔ کابل (کابل شاهان) بنا برحوادث روزگار مراکز متعدد داشتند که مهمترین این مراکز کاپیشی، کابل وویهند بود.

آ- کاپیشی: این شهرمرکزسلطنت کاپیسا بود که برطبق نگارش هیون تسیانگ محیط آن بدو میل (۱۰ لی) میرسید هیون تسیانگ نام پایتخت کشور کاپیشی راذکرنکرده اما چنین قیاس میشود که زائر-چینی مملکت را بنام مرکز آن کاپیشی خوانده. کاپیشی را (فوشه) عالم

فرانسوی که در افغانستان مطالعات دامنه داری داشت با بگرام امروزه یکی میداند. برطبق نظر فوشه و دیگر مؤرخان این شهر تا بسال ۷۹۳-۷۹۲م پایتخت شاهیه بود اما در سال مذکور از طرف ابراهیم بن جبل سرلشکر قوای عرب ویران کرده شد. بقول استاد کهزاد این شهر مهم آریانا در جنوب هندوکش از قرن دوم قبل از میلاد تا اخیر قرن هشتم مسیحی مدت هزار سال پایتخت افغانستان قدیم محسوب میشد (صفحه ۱۰۵ تاریخ افغانستان جلد دوم)

نام بگرام را بعضی از علما و یگرام دانسته اند که گرام در سنسکرت شهر و (وی) حرف تعریف است و آنرا افضلیت میدهد و معنی، و یگرام شهر مهم و مرکز و پایتخت میشود. بعضی هم آنرا شهرخوانده و نجها باغ خدا قریه قریه راهب ها و قریهٔ بخت تعبیر کرده اند. کاپیسا از نظر جغرافیائی جلگه ایست حاصلخیز و فراخ و مستطیل شکل که شهر کاپیشی در گوشهٔ شمال مشرق این مستطیل بزرگ افتاده است. فاصله بگرام از کابل ۶۰ کیلومتر و از چاریکار ۸ کیلومتر ست.

در سه قرن اول مسیحی کوشانیان در کاپیسا استقرار داشتند و در زمان کنشکای کبیر کاپیشی پایتخت امپراطوری و حایز اهمیت زیاد بود و مخصوصاً از وجهه صنعت گریکو بود یک ترقی زیاد داشت. باوجود آزادی دین در کاپیسا چون شاهان متمایل به دین بودا بودند صنعت گران ماهر مصروف تعمیرات معابد و هیکل تراشی شدند و این شهر یکی از مراکز مهم بودائی گردید. هیون تسیانگ زائر چینی وقتی باین شهر رسید با شاه کاپیسا ملاقات کرد و در نوشته های خود و اکشاتریه خوانده قرار گفته او در کاپیسا یکصد معبد و شش هزار راهب بودائی زندگی داشتند. در تجارت و سیاست نیز این شهر مرکز مهم مملکت بوده اهمیت بسزا داشت. معبد بزرگ شاه بهار (معبد شاهی) و آبدات بودائی دورو نزدیک شهر در اثر حمله اعراب

ویران گردید. معبد شالوکیه (معبد برغمل های چینی) نیز در جوار این شهر بود که هیون تسیانگ مدت یکماه در آن اقامت گزید.

کیداریان بعد ازآنکه در اثر فشار یفتل ها و جنگهای هشت ساله با ساسانیان (۳۶۸-۳۵۰م) به جنوب هندوکش سراز یرشده بودند این شهررا مرکز قرار داده و دائرهٔ نفوذ خود را در ساحهٔ جنوب هندوکش پهن کردند که قلمرو ایشان شامل ولایات کاپیسا، کابل، گندهاره و پکتیا بود. وسعت دولت کیداری درین وقت از بامیان در غرب تا اندس در شرق و ز هندوکش در شمال تا (بنو) در جنوب میرسید. کیدارا مؤسس سلالهٔ کیداری در اثر فشار یفتلها و ساسانیان از شمال وغرب که بطور متداوم جریان داشت مرکز کاپیسی را نیز ترک کرده در پشاور که مقر زمستانی کوشانیان بود مرکز گرفتند.

آخرین سلالهٔ که کاپیشی را پایتخت ساختند شاهیهٔ کابل (کابلشاهان) بودند که بغلط در نزد مورخین به ترکی شاهان معروف شده اند. «برهاتگین» سرسلسلهٔ این خاندان بعد از اجرای یک درامهٔ سیاسی در کابل موجوده خود را بحیث پادشاه بمردم قبولانید و باز رنگی و درایتی که داشت از کاپیشی بر کشوری حکمرانی نمود که مشتمل بود برتمام کابلستان تا برود اندس در شرق کاپیسای قدیم گندهاره علیا هندوکش و کوه بابا در شمال و شمال غرب زابلستان در جنوب غرب و جنوب رود اندس در شرق و کشمیر در شمال شرق.

پس از فتح اعراب و ویران شدن کاپیشی شاهی بنام کانیک که او را کنشکای دوم شناخته اند مرکز سلطنت کابلشاهی را از کاپیشی بکابل فعلی که جایگاه مستحکم و بافصیل استوار بود انتقال داد و بعد از آن تا قرنها از کاپیشی ویران شده نام برده نشد.

ب ـ کابل: دومین مرکز شاهیهٔ شهر کابل موجوده بود که بعد از خراب شدن کاپیشی پایتخت گردید. این شهر با قدامت تاریخی بر چهارراه تجارت شرق و شمال وجنوب وغرب واقع شده. در کتاب ویدا نام (کبها) برای کابل استعمال شده است. بعضی از مورخان

عقیده دارند که نام کابل تحریف یک کلمه سندیست بمعنی تجارتگاه شاید سبب تسمیهٔ کابل باین از جهتی بوده که اکثر کاروانهای هندی مال-التجارهٔ خودرا در بازارهای این شهر تاریخی عرضه می کردند. هیرودوت مورخ یونانی (۴۸۳-۴۰۶ م)-رواج مال التجارهٔ کابل را در بازارهای یونان وروم ذکر کرده وآنرا بنام کسپاتروس ذکر نموده که مورخین آنرا با کابل یکی میدانند.

شهرهای که در وادی کابل درهنگام حملهٔ اسکندر مقدونی موجود بود وبطلیموس ودیگر مورخین ازآن ها نام برده اند عبارتند از: (نوبی لیس) (پارسیانا) (کیزانا) (کارناسا) وغیره (اور تسپانا) یا (کابورا) یا کارورا عبارت از کابل فعلی است که بطلیموس باشندگان آنرا « کابلی تی » خوانده است. این شهررا (اوردها شتانا) نیز خوانده اند که بمعنی بلندزمین است وهمین وضع ستراتیژیکی آن بود که اعراب نتوانستند بصورت قطعی برآن دست یابند.

درسال ۲۸ یا ۳۸ هجری (۶۴۸ یا ۶۵۷ م) مسلمین عرب بسرکردگی عبدالرحمن بن سمره بر کابل حمله آورده وآنرا فتح کردند اما این فتح پایدار نبود. حملهٔ دیگر اعراب که درسال ۷۹ هجری (۶۹۷م)-روی داد به عربها صدمات زیاد رسید. و کشته واسیر بسیار دادند. در حملهٔ دیگر درسال ۸۱ هجری (۶۹۹ م) مسلمانان ظفر یافتند. شاه کابل که از شاهان کیداری بود مجبور شد کابل را ترک گوید و بطرف سرحد های شرقی و کشمیر رهسپار شود.

کابل شاهان درسال ۱۷۶ هجری (۷۹۳م) پس از خراب شدن کاپیشی بکابل انتقال کردند زیرا این شهر بنا برموقعیت و کوههای بلند و حصار مستحکم محفوظ بود. در عهد (لگه تورمان) آخرین شاه سلالهٔ شاهیهٔ کابل (ترکی شاهان) کالار وزیر برهمنی او کودتا کرد و شاه را محبوس ساخت و سلالهٔ برهمنی موسوم به برهمن-شاهیان را که شعبهٔ دیگر کابل شاهان اند در کابل تأسیس نمود. این شاهان حصار بزرگ شهر را که در عهد کیداریان برکوههای آسمائی و شیر دروازه

کشیده شده بود ترمیم کردند که توانست از هجوم حمله آوران- جلوگیری کنده

باظهور دولت های طاهری وصفاری در افغانستان نفوذ عرب ازین کشور برچیده شد وهمین زمان است که سلسلهٔ برهمن شاهان تاسیس یافت. یعقوب لیث کابل را فتح کرد ولی اداره آنرا بدست شهزادهٔ از ازخاندان ترکی شاهان سپرد ولی بعدها (سامانتادیوا) شاه برهمنی حمله نموده تخت از دست رفته را مجدداً اشغال کرد. برهمن شاهان تاعهد غزنویان از شهر کابل مملکت خودرا اداره می کردند اما شاخهٔ دیگر ایشان در همین عصر در ویهند واقع کنار رود سند به تشکیل جدید پرداخت و (لالیه) سرسلسلهٔ این خاندان درتقویهٔ دولت خود پرداخت معهذا کابل شهر مقدس برهمن شاهان بود وشاهی که درین شهر مراسم تاجپوشی را نمی گذراند شایسته عنوان شاهی نمیشد. آخرین شاهیکه مراسم تاجگذاری را درین شهر بجای آورد (جیپال) بود.

اینکه بعضی ها جائی را در کنار رودخانهٔ لوگر موقعیت قدیم شهر کابل قدیم تصور می کنند درست نیست زیرا شهر مهمی که حصار مستحکم داشته و بتواند در برابر حملات گوناگون اعراب، سامانیان، صفاریان وغزنویان تاب مقاومت داشته باشد درین حوالی دیده نمیشود. ممکن است معبدی در کنار رود لوگر وجود داشته که در اثر حملات از بین رفته ورودخانه همچنان درعقاید برهمنان مقدس باقیمانده. هندوان کابل تاحال درروز های دینی درکنار این رودخانه مراسم مذهبی را اجرا می کنند.

«تصاویر را تا ۵ دیده شود»

ج- ویهند: پایتخت دیگرومهم دولت شاهیه ویهند بود. اکثر نویسندگان مسلمان این شهررا ویهند، اوهند، وهوند وغیره نوشته اند- کننگهم که آنرا درسال ۱۸۹۱ م دیده بود گفته که هندو ها آنرا (اوند) UND و افغانها هند (HIND) میخوانند. در یکی دانستن «اوند» با «ویهند» و «اودابهانداپورا» از نظر باشناسی تاریخی اشکالی وجود

ندارد . البیرونی آنرا پایتخت گندهاره خوانده که درغرب رود اندس درموضعیکه رودکابل بارود اندس یکجا میشود واقع بوده نام قدیم این شهر (اودابهاندا پورا) بودکه هیون تسیانگ بصورت (وو-تو کاهانتو» نوشته شده است . در سنسکرت (اوداگاکهاندار) آمده که در جنوب آن رود اندس جریان داشت . این شهر در قرن هفتم پایتخت شاه کاپیسا بود. در سالهای ۸۷۰م که مرکز کابل دستخوش حملات غرب و شمال گردیده بود این شهر اهمیت بیشتر یافت . قرار نوشته کلهنه این شهری بود مرفه و مرکز مهم شاهیه که شاهان شاهیه ازهمین جا حکمروائی داشتند . «لالیه» که ازطرف (سمانتادیوا) شاه کابل والی ویهند شده بود درسالهای اخیرسلطنت سمانتا که وضع دولت او در اثر فشار اجنبی دچار بحران شده بود، موقع را مناسب یافته بکمک «گورجارها» و «الگهانا» و دیگران در ویهند علم استقلال برافراشته و سلسله برهمن شاهان ویهند را اساس گذاشت . پایتخت قدیم گندهاره اهمیت خود را ازدست داد ودر عوض «اودابهاندا پورا» ترقی یافته رفت .

بقول اورل شتین دانشمند معروف در چاپهای غلط راجاتارنگینی شعری که نام «اودابهاندا پورا» درآن ذکر یافته است دیده نمیشد و این خود سبب سرگردانی محققان گردید . اما درتزک شاهی کشمیر مؤلفه «جونا راجه» دیده میشود که لشکرکشی موفقانه سلطان شهاب الدین (۱۳۷۰-۱۳۵۲م) از کشمیر بسمت غرب آغاز شد . درآغاز لشکرکشی (اودابهاندا پورا) را از «گووندا خان» گرفت وخود وی را مطیع ساخت . وچون گووندا خان شهزاده منطقه اندس خوانده میشد و سرزمین وی با گندهاره مطابقت داشت باسانی میتوان شناخت که شهر «اودابهاندا پورا» شهر «ویهند» میباشد که زیاد از یکبار البیرونی آنرا پایتخت گندهارا نوشته است موقعیت این شهر مهم که در لشکرکشی های محمود غزنوی اکثرا ذکریافته ازطرف کننگهم واضحا نشان داده شده که نزدیک «اوند» در حدود «۵» میل بالای اتک وبساحل راست اندس واقع است . درزمانهای بسیارقدیمتر از البیرونی نیز

پایتخت گندهاره درین محل وجود داشته واین مسئله ازطرف یک شاهد کلاسیک یعنی هیون تسیانگ تائید گردیده .

رینو در کتاب تذکرات پرهند «میموار سور لند» خود شهر بزرگ «وو-تو-چیا-ها وچه آ» را که ازطرف زائر چینی مرکز مهم تجارتی در ساحل رود اندس خوانده بود باویهند البیرونی یعنی (اوند) یکی میدانند. ازوجهه زبانشناسی نیز اشکالی در شناختن «وو- تو-چیاهاو چه آ» با «اودهندا» وجود ندارد ولو که اختلاف ظاهری درین نام از طرف کلهنه و هیون تسیانگ دیده میشود .

در باره «وو-توچیا» ژولین می گوید که «وتاگهاندا» و بعد تر «اوداگهاندا» شده. جدول های این چین شناس معروف نشان میدهد که «اوداکهاندا» خواندن هم ممکن است. «اوداکاهاند» پراکریت شده «اودابهاندا» است وبا اودابهاندای سنسکرت فورم جدیدست تا نامهای پراکریت قدیم را برای پندت ها قابل قبول بگردانند .

درترجمه حال هیون تسیانگ «ترجمه بیل صفحه ۱۹۲»

«وو-توچیا ها چه آ» جائی است که زائر موصوف در سفر بازگشت بسوی وطن از اندس گذشته بودومعلومات جالب دیگر اینکه استاد موصوف در کنار رودسند ازطرف شاه کیاپیشی که قبلا درووتوچه امی زیست استقبال شد. حالا اگر نوشته های هیون تسیانگ والبیرونی رادرنظر بگیریم برحقیم که او دابهاندا «ووتوچیا ها چه آ-ویهند» رامقرشاهان گندهاره قبول کنیم «صفحه ۱۷ تاریخ شاهیان کابل مجله شرق وغرب چاپ ایتالیا مقاله اورال شتین ملاحظه شود شماره «او ۲ سال ۱۹۷۳» .

مراکز فرعی شاهیه

پایتخت دیگرهند وشاهان شهر «ناندانا» در نمکسار نزد یک رود جیلم بود . پروفیسر مشرا عقیده دارد که این شهرپایتخت «تری لوجانا پالا» بود که درسال ۱۰۱۳م درجنگ باسلطان محمود آنرا ازدست دادو آخرین جنگ او درکنار راماگانکا واقع شد «صفحه ۶ هندوشاهیان

افغانستان و پنجاب» دانشمندان چند بن جای دیگر را نیز بصورت پایتخت های فرعی قلمداد کرده اند بمانند «بهیرا» «بهاتندا» و «لاهور» که در یک وقت یا وقت دیگر پایتخت هندو شاهیان بوده اند .

شهر ها و اماکن مهمه :

شهرهای عمده و مراکز دینی و مناطق نظامی در قلمرو شاهیه بر حسب ذیل یاد داشت شده است :

۱- آسیفان: ازین منطقه مسلمان نشین بلاذری ذکر کرده و موقعیت آنرا بفاصله برابر از کابل ملتان و کشمیر قید نموده هنوز موقعیت اصلی آن مجهول مانده است .

۲ - باتهندا . مورخین اسلامی این شهر را پایتخت شاه جیپال نوشته اند «سمث» آنرا با (بهاتندا) یکی میداند .

۳- بالاوات : قصبهٔ بود در شمال شرق ملتان نزدیک برود ستلج وغالباً از جلاوات دور تر .

۴- بهاته یا بهاتیاه : این شهر با «بهیرای» امروزی در منطقهٔ نمکسار واقع درساحل چپ جهلم یکی بوده . عتبی در تعریف این شهر نوشته است که دیوار های آن بقدری بلند بود که جز عقاب کسی بآن رسیده نمی توانست . مؤرخان اسلامی آنرا بهاطیه نوشته اند .

۵- بهیمانگارا : برطبق تحریر عتبی بهیمانگارا قلعهٔ بسیار مستحکمی بود . گردیزی آنرا باهیروی تاریخی «بهیما پاندو ر» ربط میدهد . «ویدیا» عقیده دارد که این قلعه با بهیما دیوای خاندان هندو شاهیه ارتباط دارد . بهیمانگارا با نگار کوت امروزه واقع در وادی کانگرا یکی شناخته شده است .

٦- بیتور : قلعهٔ نظامی بود که برطبق نوشتهٔ البیرونی برملتقای رود کابل و اندس آباد بوده .

۷- بیروزا : شهری بود برساحل رود ستلج .

۸- پروان : درحدودالعالم این شهر با(ب) ثبت شده شهری بود زیبا واستراحتگاه سوداگران. این شهر بصورت در وازهٔ هند هم شهرت داشت وعبارت ازجبل السراج حالیه است که قصبهٔ آنرا مردم تاکنون پروان می نامند .

۹- پوروشارپورا (پیشاور) : هیون تسیانگ آنرا پایتحت ولایت کندهاره خوانده وبصورت (پولوشاپولو) نوشته است که محیط ان ۱۰ میل (۲۰ لی) وحاکمان شاهی کاپیسا برآن حکم می راندند. درقرن ده و یازده آنرا «پورشاور» یا«پرشاور»میخواندند. دکتر پاندی تصور می کند شهرقندهار متذکره حدود العالم همین پشاور است . اما در حدود العالم در بارهٔ قندهار یا قند خوار که شهری بود برمصب رود کابل چنین نوشته شده : قندهار شهر عظیمی است واندرو بتان زرین وسیمین است بسیار وجای زاهدان است و برهمنان و شهری با نعمت است»آبده معروف کنشکا بارتفاع چهار صد فت جهت حفظ استخوانهای بودا درسمت جنوب این شهر ساخته شده بود . این شهر تااوائل حلول اسلام مرکزعظیم بودائی وکنون مدنیت و فرهنگ عصر شمرده میشد . یکبار هم این شهررا پایتخت جیپالادیوا خوانده بودند .

۱۰- پوشکلاواتی : این شهر که همان چهار سده امروزه است در هفده میلی شمال غرب پیشاور افتاده . هیون تسیانگ آنرا بصورت «پوسه کالوفاتی» نوشته است .

۱۱- پولاشا : هیوتسیانگ آنرا درجنوب شرق پوشکلاواتی (چهارسده امروزه) نشان داده است که کننگهم آنرا با(پالودهیره) یا قریهٔ (پالی) یکی میداند .

۱۲- جلاوات : در شمال شرق ملتان نزد یك رود ستلج واقع بود.

۱۳- جهیلم : این شهر هنوز هم بهمین نام باقی است. البیرونی نوشته است که روخانهٔ (ویتاستا) نام جهیلم را از همین شهر گرفته.

۱۴- دروتا : البیرونی موقعیت این قلعهٔ نظامی را درجائیکه رودهای (شرواتا) و (ساوا) بارود غوربند می پیوند دتعیین کرده است.

۱۵- دون پور : این شهر هم در حوالی شهر لغمان در کنار رود کابل کائن وجایگاه سوداگران خراسان بود.

۱۶- سالاتورا : این شهر مسقط الرأس (پانی نی) عالم معروف بود. هیون تسیانگ موضع آنرا در شمال غرب (اودابهانداپورا) معین کرده. اولف کیرو تصور می کند که لاهور جایگاه شهر پایتخت هند و شاهیان بود پس از انتقال از کابل. اما این تصور از حقیقت بدور معلوم میشود (لاهور دیده شود).

۱۷- ساول : قریه ئی بود در کوهستان که افغانان در آن سکنی داشتند که در بین بنو وغزنی واقع بود. طبق نظر کننگهم این منطقه جزو (وارانا) بود. فرشته از اقامت طایفهٔ از افغانان در نزد یک کرمان یعنی وادی رود کرم بما معلومات داده است.

۱۸- سگاوند : واقع در بین لوگر وزرمت در نزد یک کوتل اتیمور که بنا برمعبد (سوخاواتی) شهرت زیاد داشت (داستان فتح سگاوند دیده شود).

۱۹- سودرا : این شهر در ساحل چپ رود چناب واقع بود که آنرا با «وزیرآباد» امروزی واقع در پنجاه میلی لاهور یکی میدانند.

۲۰ - سویتاواتالایا : شهری بود در جوار کاپیسا که هیون‌تسیانگ آنرا (سی-پو-تی-فه-له-تسو) نوشته‌است و(واترز) آنرا معبد (اندرا) می شناسد . معنی آن زیارتگاه یا اقامتگاه اندر است .

۲۱ - کولوساپنگ : چنانکه هیون‌تسیانگ‌نوشته‌است شهری بود درسرحد کاپیسا .

۲۲ - لامپا (لغمان) : لامپا نام ناحیهٔ مهم‌وزرخیزاست که مرکزآن نیز درآن هنگام شهری بود بهمین نام که بهردوطرف‌رود کابل واقع بوده ازینجهت آنرا لمغانات می خوانند . این شهر مرکز تجارت و استراحتگاه شاهان‌هندوشاهیه بود.موقعیت این‌شهرتاریخی را در موضعی که امروز به‌کنج عزیزخان است میتوان تعیین کرد شهرلمغان بعد ازجنگهای سلطا نمحمود وجیپال اهمیت‌خودرا باخت وچنان ازبین‌رفت که دیگر بصورت شهر درین‌ناحیه از آن اثری باقی نماند .

۲۳ - لاهاور : لاهور : نام (لاهورا از قرن دهم باینطرف به‌شکل‌کوتاه‌تر مورد استعمال‌آمده . قرار تحریرفرشته (لاهاور) مرکز (جیپالا) بوده نام‌سنسکرت‌آن (لاهاپورا) است که‌درعنعنهٔ بانی این‌شهر نام‌اساطیری (لاوا) پسر (راما) بود واسمای دیگر مانند لوهاوار (البیرونی) و (الاهوار) بلاذری از همان نام سنسکرت نشئت کرده است . بعقیدهٔ رشید خان این شهر پایتخت تابستانی هندوشاهان‌بود که درمنطقهٔ‌مردان واقع‌است (اثر مشرا صفحه ۲۶ دیده‌شود) واین‌همان اللهاور البیرونی است که لاهور حقیقی‌مورخین قدیم‌است‌وآن‌لاهور پنجاب که مورخین‌عصری تصور می کنند نمی‌باشد . قابل تذکرست که این‌لاهور محض چهارمیل از (اودابهاندا‌پورا) دور وهمان (سالاتورا) مسقط‌الراس پانی

عالم معروف قرن چهارم قبل از میلاد ست . هیون تسیانگ این مقام را در قرن هفتم میلادی دیده بود . الهاور از طرف کننگهم کشف و شناخته شد .(صفحه ۲٦ هند و شاهیان افغانستان و پنجاب تالیف مشرا) البته متوجه باید شد که این شهر بعد از دست رفتن کابل از شاهان برهمانی پایتخت زمستانی گردیده بود .

۲۴ - مولاستهانا : این شهر همان ملتان است که بنا بر معبد آفتاب خود شهرت زیاد داشت و نام شهرهم از نام بت آن برآمده است مارکوارت عقیده دارد که در بین این معبد یعنی « آدیتیا » الههٔ خورشید و معبد معروف «زون» در زمین داور ارتباطی برقرار بود (صفحه ۳۵ سیستان برزیر دست اعراب) معبد آفتاب در ملتان توسط «تور امانا» پدر «مهرا کولا» (مهرگل) شاهنشاه یفتلی ساخته شده بود که نام مهرگل با معبد ارتباط معنوی دارد ۰ باری این شهر « بغه پورا» هم نامیده میشد که معنی آن شهرخدا است محیط آن در حدود ده میل (۳۰ لی) است . ملتان در سال ۹۵ هجری (۷۱۳ م) ازطرف محمد بن قاسم ثقفی حکمدار اموی فتح شد .

۲۵ - ناردین : در ناحیهٔ جهلم واقع بود (تری لوچانا پالا) درهمین جا با سلطان محمود غزنوی مصاف داده بود .

۲٦ - نگارا : هیون تسیانگ آنرا (ناکی او هو) خوانده که عبارت ازجلال آباد فعلی باشد . زائرچینی اگرچه نام شهررا ننوشته اما واضح است که او مناطق را بنام شهر های آن ثبت می کرده . وسعت این شهر سه میل (= ۲۰ لی) بود ۰ در قرن دهم شهر «ننهار» خوانده میشد ولی نام قدیم آن (نگارا) یا (نگاراهارا) است (واترز) تصور میکند که نگارا با (نگرکوت) متذکره البیرونی یکی است که شجرهٔ کابل شاهیان در آن بوده و البیرونی نتوانسته بود آنرا ببیند . اما نگارا را نمی توان با نگرکوت یکی دانست .

۲۷ - نیهال : نیهال یا نمله شهری است در بین جلال آباد و کابل که برطبق نگارش بعضی مورخین جیپال با سبکتگین در حوالی آن جنگیده بود . این شهر که بصورت قصبهٔ موجود ست در دوران شاهان مغلی هند مورد توجه قرار یافت و باغ معروف مغلی از یادگار آن دورست .

۲۸ - واجیر استانا : نام آن در کتیبهٔ بریکوت متعلق بدورهٔ «جیپالادیوا» ذکر شده . بریکوت ناحیهٔ کوهستانی است درسوات علیا استاد حبیبی آنرا هجویر و اجرستان درغرب غزنی قرار میدهد قلعهٔ (نای لامان) درهمین جا بود که پسر رتبیل در آن حصاری شد و بالاخره یعقوب لیث آنرا کشود و او را اسیر کرد .

دورهٔ کابل‌شاهیان

تاریخ افغانستان بعد از سقوط کوشانیان بزرگ تا ظهور اسلام بسیار روشن نیست و مخصوصاً دورهٔ کابلشاهیان که هدف این نوشته است محتاج تحقیقات علمی و آرکیالوژی و سکه شناسی مزید میباشد .

در بارهٔ ایشان آنچه بدسترس داریم متکی بدو اثر ست: یکی الهند البیرونی عالم معروف و دیگر راجاتارنگینی اثر کلهنه مورخ و شاعر کشمیری . البیرونی از تاسیس سلطنت کابل شاهیان معلومات قیمتداری داده است که باذکر جیپال و احفاد او که همعصر خود او بودند واقعات را مختصراً بپایان رسانیده است .

اما در وقایع کشمیر : اثر کلهنه که یگانه اثریست در ادبیات سنسکرت نام شاهان تروشکا یعنی (هوشکا - یووشکا و کنشکا) ذکرو تاریخ ایشان ثبت گردیده است . اندوسیت ها ویا برطبق منابع چینی یوچی های بزرگ وساکاهای منابع هندی سلطنت خود را در شمال غرب هند تاسیس کردند را جاتارنگینی معلومات تاریخی دلچسپ آن سلسله را بدسترس می گذارد . برطبق آن آخرین میراث امپراطوری را که اندوسیت ها در آن سرزمین سرحدی تاسیس کرده بودند مشاهده میتوان کرد . این معلومات در باره آن شهزادگان شاهی میباشد که به هندو شاهان کابل شهرت دارند . اما معلوماتی که کلهنه داده است منظم نی بلکه در ضمن وقایع کشمیر و روابط آن دولت با دولت هندو شاهی بصورت

پراگنده ذکر یافته است . «صفحه۳ ،مجلهٔ شرق مقالهٔ ورل شتین ملاحظه شود» . کابل شاهیان بدو دسته منقسم اند :

۱- کابل شاهان یا شاهیه کابل معروف به ترکی شاهان که از نصف دوم قرن ششم تا اوائل قرن نهم برسراقتدار بودند . دولت ایشان در کاپیسا تاسیس و در کابل خاتمه یافت .

۲- کابل شاهان برهمنی یا هند و شاهیه کابل که در ۸۱۵م در کابل باقتدار آمدند و بعدها در اثر جنگها و فشار قوای خارجی و داخلی به ویهند منتقل گردیدند و در سال ۱۰۰۳م دولت آنها توسط غزنویان برچیده شد .

۱- شاهیهٔ کابل :

کابل شاهیان یا ترکی شاهیان : در هنگامیکه دورهٔ فترت در افغانستان حکمفرما بود« برهه تگین» از نژاد کهن اریان که از طرف یفتلها و الی گندهارا شد بود در مجادلات محلی مجبور شد پیشاور مرکز گندهاره را بگذارد و بطرف کابل مرکز قدیم کهن اریان بیاید . پس از مطالعه فضای سیاسی توانست که در سال ۶۶۷م سلسله کابل شاهان که بعضاً آنرا ترکی شاهیان می خوانند در کابل تاسیس کند . داستان به اقتدار رسیدن او را البیرونی چنین روایت کرده است : (هندوها شاهانی داشتند که در کابل می زیستند وترکها که گویند ایشان از تبت بوده اند)مورخان قدیم تقریباً تمام قبائلی را که ازماوراء آمو و پامیر بسرزمین شمال افغانستان وارد شده بودند بمانند کوشانیان، یفتلیان وغیره ترک خوانده و تصور می کردند که از تبت آمده بودند . البیرونی می نگارد : (نخستین شاه این خاندان(برهه تگین) بود که در ین کشور آمده در کابل درغاری سکنی گزید که در آن غار جز خزیدن بردست و پا بدیگر صورت امکان داخل شدن نبود .درین غار آب موجود بود واو آزوقهٔ خود را برای عدهٔ معین روزها ذخیره کرد . مردم نام- برهه تگین را شگون نیک گرفته داخل غار می شدند و بزحمت مقداری

ازآب را بیرون‌می آوردند .)
البیرونی ادامه میدهد :(درمدخل‌غار عدهٔ خاصی ازدهقانان مصروف کار بودند. فریبکاریهائی ازین نوع باداشتن متحدین موفق است والا اگرراز رابمردمان غیرافشا کنند موجب بدنامی میشود . ایشان مردم راشب وروز پیوسته بکارواداشتند تاجایگاه هیچوقت خالی از مردم نباشد.

(چند روز بعد ازآنکه اوداخل‌غار شده بودخزیده‌درحضورمردم بیرون‌آمدومردم اورا بنگاه طفل‌نوتولد نگریستند .وی‌لباس ترکی ببر کرده بود کلاه بلند موزه واسلحه داشت. مردم او راچنان‌احترام کردند که گوئی اصل معجزه‌آسائی دارد و سرنوشت او را برای پادشاهی برگزیده‌است .درعمل اوآن‌ممالک را زیرسلطه درآوردو برآنها بعنوان شاه کابل حکمرانی کرد. این حکمرانی‌در اولاداو باقی ماند که شمارهٔ حکمرانان آن‌قریبا به‌شصت میرسد)(صفحات ۳،و۱۳،۵د—البرونی ترجمهٔزاخو) .

این‌داستان‌اگرچه بنظرافسانه مانندست اماحقایقی درآن نهفته است جوامعی که معروض بحران اجتماعی وسیاسی بودند همیشه‌منتظر ظهور ناجی‌وپیشوا میشدند .درآن هنگام فضای این ناحیه مغشوش وبحرانهای‌سیاسی واجتماعی بحدکمال رسیده بود. برهه تگین که روحیهٔ مردم را می‌دانست ودر کار اداری ونظم ونسق جامعه صاحب تجربهٔ طولانی بود نخست مردم رامنتظر ظهورناجی ساخت و بعدخودبا علمی جادو آسا ملبس بلباس‌شاهی کوشانی‌ازغار بیرون آمد. لباس اوشباهت به‌تصویر شاهان‌اولین اند وسیتی داشت که‌بر سکه‌های کادفیزس‌وکنشکا نقش است . قبای بی‌آستین کوتاه که‌پیشروی آن‌باز بود باکلاه بلندوموزه واسلحه لباس کوشانی بود.چون مردم داخل‌شدن اورا به‌غارندیده بودند یقین کردند که‌او زادهٔ آسمانی چنان بود واعمانست که سرنوشت برگزیده است . باینصورت «برهه‌تگین» ظهور خودرا وجهه روحانی‌ودینی‌نیزدادو ازروحیات

مردم به نفع خویش استفاده کرد و باین نیرنگ توانست که بنیاد دولت «کابلشاهی» را بگذارد.

اکنون باید دید که این غار در کجا بود؟ در جنوب شهر کابل در عقب قلهٔ کاسه برج در ناحیهٔ که ـ موسوم به شهدای صالحین و گورستان عام است زیارتگاهی بنام (چشمهٔ خضر) وجود دارد که در حقیقت غاری است سیاه که در انتهای آن ذخیرهٔ آب بوده است چکیدن قطرات آب بر سهمگینی غار می افزاید بشهادت باربرنامه این منطقه (که اکنون گورستان است) حصهٔ از شهر قدیم کابل و یا ناحیهٔ مجاور شهر بوده تصور میشود که بعد از جنگهای خونین با اعراب و کشته شدن هزاران مسلمان عرب این منطقه بشکل گورستان درآمد و بشهدای صالحین موسوم گشت. برهه تگین با استفاده از روحیهٔ جامعهٔ آن عصر توسط طرفداران خود نخست تبلیغ و پروپاگند ظهور ناجی و رهبر را در بین مردم کرد و همگان را منتظر ساخت. و بعد همینکه وقت را مساعد و مناسب یافت بالباس سرخ شاهی کوشانی ظهور نمود و مردم را حیرت زده ساخت. مردم روحاً و جسماً باو ـ اطاعت کردند. شاید هم همین ظهور منجی سبب شد که کابل در نظر کابلشاهان مقدس شمرده میشد و شاهان هردو دسته یعنی ترکی شاهان و برهمن شاهان آنرا جایگاه تاجپوشی انتخاب کردند تا شاه درین شهر تقدیس گردد این مراسم تا عهد جیپالا دوام پیدا کرد. (تصویر نمره ۵ دیده شود)

البیرونی گوید: متأسفانه هندوها در نظم تاریخی وقایع توجهی ندارند و جانشینی شاهان بصورت تاریخ وار در نزد ایشان اهمیتی ندارد. وقتی از ایشان طلب معلومات شود درمی‌مانند و افسانه می‌گویند ازینرو برای خوانندگان خود داستانهائی را که شنیده‌ام نقل می‌کنم: بمن گفتند که سلسلهٔ نسبت ـ خاندان شاهی در پارچه ابریشمینی نوشته شده و در قلعهٔ نگرکوت محفوظ است. آرزو داشتم بآن برسم اما بنا بر علل متعدد رسیدن آن بعید از امکان بود. یکی ازین شاهان (کنک) بود و او همان پادشاهی است که معبد بودائی (ویهارا)

را در پروشاور (پشاور) تعمیر نمود که آن معبد بعد از وي (کنک کایتیا) خوانده شد (صفحه ۳ ۱ هندالبیرونی ترجمه زاخو)

منظور از کنک غالباً همان کنشکای کبیر ست که در حدود (۱۳۰ م) امپراطوری عظیم کوشانی را بوجود آورده و معبد بزرگ پشاور را ساخته بود . چون کابلشاهیان از نژاد کوشانی بودند افتخار می کردند که از آنخاندان در حدود شصت پادشاه بحکومت رسیده بودند . دورهٔ کابل شاهیان (ترکی‌شاهیان) درسر زمین کابلستان از ۵٦۷ م آغاز و به‌سال ۸۱۵ م که‌زمان کودتای کلار وزیر برهمنی (لگه‌تورمان) آخرین شاه این سلسله بود خاتمه یافت ودوصدو پنجاه سال‌دوام کرد. سال ۷۹۳ م زمانی بود که کاپیشی شهرمهم ولایت کاپیسا ومرکز کابل‌شاهیان ازطرف ابراهیم بن جبل سراشکرعرب فتح وویران گردید وبهمان تاریخ پایتخت از کاپیشی بکابل فعلی که محفوظ تر بود انتقال یافت . استحکامات کابل و دیوار هائیکه در عهد کیداریان بر بالای کوههای آسمائی وشیردروازه کشیده شده بود در زمان این کابل شاهیان ترمیم ومستحکم ساخته شد .

طوریکه ذکر یافت البیرونی حکمداران کابل شاهی را بدودسته تقسیم کرده است دستهٔ اول شاهانی که ترك واصل شان از تبت بوده ودستهٔ دیگر که از احفاد وزیر برهمنی بودند . اما کلهنه در ذکر ایشان فرقی‌دربین ایندودسته نمی گذارد . در زمان کلهنه شاهی (شاهی) بمعنی (کشاتریا) بوده ... وبزرگان شاهی که کلهنه ازآنها ذکر کرده ازفامیل حکمدار (کشاتریای) کاپیسا بوده که هیون‌تسیانگ نوشته جای رهایش وپایتخت ثانوی آنها (اودابهاندا پور) بود . (صفحه ۵۱ شاهیان افغانستان و پنجاب تألیف دکترپاندی) .

(و وکونگ) زائرچینی که درسالهای ۷٦۳—۷۵۳ م گندهاره را دیده بود درترکی بودن فامیل حکمروا شك ندارد. (و وسونگ) زائرچینی دیگر که‌در دههٔ اخیر قرن هشتم از گندهاره دیدن کرده

بود به شهزادگان ترکی گندهاره و کاپیسا که از نسل کنشکا بودند اشاره نموده است . در روایات هندی نیز کوشانیها ترک خوانده شده اند . ترکی شاهان گندهاره نیز خود را از نسل کنشکا دانسته و کلهنه آنهارا (ترو شکا) یعنی ترک گفته است . نویسندگان «پورانا» نیز گاهی مغشوش شده کلمهٔ (تروشکا) را بجای (توشاراس) بکار برده اند . دکترپاندی موافق «شاهیان افغانستان و پنجاب» علاوه می کند که معلومات البیرونی و هندی درین مورد قناعت بخش نیست . ممکن ترکی شاهی البیرونی از نژاد کوشانها و یاهونها «یفتلها» باشند که در نزد البیرونی و هندی ترک شناخته شده بودند . وهم بسیار ممکن است که البیرونی در بارهٔ شاهان کابل معلومات نادرست حاصل کرده باشد چه او خود معلومات تاریخی هندیها را انتقاد کرده و آرزو داشته که شجرهٔ نسب ترکی شاهان را که در قلعهٔ نگرکوت محفوظ بود ببیند . اینهم ناممکن نیست که هندیها هونها را ترک شمرده باشند چه کلمهٔ ترک نام عام است برای قبایل آسیای مرکزی و بطور مبهم درمورد خارجیان در اوائل قرون وسطی بکار میرفته انتخاب لقب «شاهی» به تقلید کوشانیان بعضی را بغلط برده که هونها ترک بوده اند . کلمهٔ ترک قرار تذکره های چینی در قرن پنجم درمورد هونها نیز استعمال میشده .

(کننگهم باستناد ابن خلکان گوید که در عهد یعقوب لیث صفاری کابل بدست ترکان قبیلهٔ درا ری « DARARI » بوده وچون میداند که قبیلهٔ باین نام نبوده پیشنهاد می کند که دراری «کیداری» خوانده شود و ازآن چنین حاصل میگیرد : که کیدارا کوشانا در کابل حکمروائی داشت .

« تگین که در اخیر نام برهه تگین است کلمه ایست ترکی ویا از آسیای میانه و بمعنی شهزاده است که چینیان آنرا بصورت «توـ کین» ثبت کرده اند . درآثار هندی نخستین حکمروای هون در گندهاره همین عنوان را داشت . شاهان هون در پنجاب نیز عین عنوانرا داشتند

که از مسکوکات آنها و تذکره های چینی معلومات شده است .

« ک . پ جایسوال » عقیده دارد که کلمهٔ « برهه » در نام برهه تگین تلفظ پارتی کلمهٔ بلخ است پس معنی برهه تگین حکمران بلخ میشود . ازروی نوشتهٔ البیرونی چنین فهمیده میشود که (برهه) نام جائی بوده و البیرونی آنرا (وار) قید کرده که اقامتگاه نخستین شاه ترکی شاهیه بوده . (سرکار) عقیده دارد که برهه تگین بمعنی سردار بزرگ است .

«قرار نوشتهٔ البیرونی سلالهٔ که ازطرف برهه تگین تأسیس شد شصت نسل باقیماند . ایلیوت مورخ انگلیسی هر نسل ۱۶—۲۰ سال میدهد و باینصورت آنرا تا آغاز مسحیت می رساند که آغاز سلاله شود وسعی میکند که ترکی شاهان را با کوشانی ها ربط بدهد وترکی شاهی را کوشانی میداند . اما میدانیم که این سلاله بعد از ظهور هون ها درمنطقهٔ شمال غرب هند برخاسته بودند . پس « برهه تگین» را باید در ربع چهارم قرن پنجم جای داد و امکان آن نیست که شصت نسل ازآن بوجود آید . البیرونی معلوماترا از روی روایت غلط گرفته واوخود مشکوك شده وخواسته که شجره- رادرنگر کوت ببیند ونتوانسته . شتین نظریه دارد که منظور ازشصت نسل استعمال کلمهٔ شاهی است که تادور مسلمانان ادامه یافته »..

«صفحات ۵۸-۵۲ شاهیهٔ افغانستان و پنجاب اثر دکتر پاندی ملاحظه شود» .

منظور دکتر پاندی ازهون ها همان یفتالیانند که کیداریان را در کوهستانهای صعب العبور متواری ساخته وخود بنیاد سلطنت بزرگی را نهادند . چون یوچی ها که کوشانیان ویفتالیان شاخه- های آن بودند ازشمال آمو وارد آریانا شده بودند مورخان قرون وسطی ایشانرا ترك گمان کرده بودند .

موضوع نصب نسل راکه مورد شك وتردید واقع شده باندك دقت میتوان حل کرده . درعبارت البیرونی شصت نسل ذکر نشده وآنچه او نوشته چنین است: «...درعمل وآن ممالك راز برسلطنت

درآورد و برآنها بعنوان شاه کابل حکمرانی کرد. این حکمرانی دراولاد او باقی ماند که شمارهٔ حکمرانان آن به شصت میرسید ه.» درین عبارات کلمات «نسل» و «حکمرانان» قابل توجه است. البیرونی شمارهٔ حکمرانان را شصت گفته نه شمارهٔ شاهان را . پس اگر ما عوض شصت نسل یعنی شصت پادشاه شصت حکمران مطابق متن بگیریم مشکل ما حل شده خواهد بود . چه حکمران پاشاه شهزاده و والی همه را احتوا می کند. ازوسط قرن هفتم کابل با تصادمات طولانی عرب متحد با مسلمانان خراسانی و سیستانی روبرو شد که این جنگها تا اواسط قرن نهم میلادی ادامه یافت حالانکه اعراب درسند با فتوحات محمد بن قاسم ثقفی قبلاً مستقر شده بودند. براساس نوشته‌های مورخین اسلامی رتبیل شاهان درین جنگها دست قوی داشتند که ما ازآن درصفحات قبل من حیث ارتباط ایشان با کابل شاهیان ذکر کردیم.

علاوه از «برهه تگین» البیرونی دو نام کنك و لگه تورمان را هم ذکر کرده است. در کتب دیگر عربی دو نام دیگر دیده میشود یکی از «عرج» «بضم ع» پادشاه کابل که در ۶۷۰ میزیسته ودر هنگام لشکرکشی عبدالرحمن بکابل حکمرانی میکرد ودیگر از «خنجل شاه یا خگل شاه» که المهدی بن منصور عباسی ۱۶۳ هجری=۷۸۰م» سفرای خود را بدربار او فرستاده واورا باطاعت خود خوانده بود. «صفحه ۸۳ افغانستان بعد از اسلام».

لگه تورمان آخرین شاه خاندان کابل شاهیان یاترکی شاهیان بود البیرونی کنك را بانی «وبهارای» پیشاور خوانده که ازروی این معلومات محققان اورا کنشکای اول خاندان کوشانی دانسته اند. بقایای آبدهٔ وی در «دهیره شاجی» هنوز برجاست.

البیرونی کنك وراوبطهٔ وی را باشاه قنوج بصورت داستان چنین نقل کرده : «صفحات ۱۷-۱۵ هند البیرونی ترجمه زاخو».

. . . . گفتند شاه قنوج درجملهٔ تحفهٔ یك

پارچه قماش ممتاز و بسیار عالی با و تقدیم داشت . کنک خواست از آن لباسی برای خود بسازد اما خیاط او جرأت ساختن لباس از آن قماش را در خود ندید و گفت در زر دوزی آن نقش پای انسان دیده میشود از هر سو که من آنرا بگیرم نقش پای در میان دو شانه قرار میگیرد .» معنی این نقش همان است که مادر داستان (بالی) پسر (ویرو کانا) ذکر کرده ایم . اکنون کنک یقین کرد که شاه قنوج بی حرمتی کرده و تحقیر در حق وی روا داشته و با قهر زیاد لشکر خود در اعلیه وی بحرکت درآورد . وقتی رای قنوج از آن اطلاع یافت سخت نگران شد زیرا توان مقابله با کنک را در خود نمی دید . پس با وزیر خود مشوره کرد و وزیر گفت : (تو کسی را برافروخته ساخته ئی که پیش ازین آرام بود و حرکاتی ناشایسته انجام داده ئی . اکنون بینی ولب های ببر و اعضای مرا قطع کن و بگذار حیله بکار برم زیرا مقابله با وی ناممکن است .) شاه با وی چنان کرد که گفته بود وزیر خود را بسرحد رسانید .

در آنجا لشکر دشمن او را یافتند و شناختند و بحضور کنک بردند . و کنک علت را پرسید وزیر گفت : (من سعی کردم که او را از مخالفت با تو منع کنم و صمیمانه خواهش کردم که تابع تو شود او بر من مشتبه شد و امر داد اعضای مرا قطع کند . بعد از آن او راه خویش در پیش گرفت و رفت . اگر شارع علیا را در پیش گیرند رسیدن باو راه دور دراز ی را پیمودن است و اما اگر زحمت عبور از یک بیابان گرفته و آب کافی برای چند روز برداشته شود باسانی میتوان باو رسید .) کنک در جواب او گفت (آب را باسانی میتوان برد) و امر برداشتن آب داد و وزیر را براهنمائی گماشت . وزیر پیشاپیش کنک روان شد و او را بصحرای بیکرانه رهبری کرد بعد از گذشت چندین روز بیابان پایان نیافت شاه از وزیر پرسید که اکنون چه باید کرد ؟ وزیر گفت مرا ملامت مکن که سعی کردم خداوندگار خود را نجات دهم و دشمن او را تباه سازم . نزدیک ترین راه ازین صحرا همان راهی است که آمده ئی . اکنون بکن با من هر چه خواهی که کسی ازین بیابان جان بسلامت نبرد . کنک بر اسپ خود بنشست و با اندوه باطراف تاخت و در مرکز خاک نیزه خود

برزمین زد. ازز یر نیزهٔ آب بطور عجیب فوران کرد و لشکریان را سیراب ساخت وآنقدر آب برداشتند که بازگشت ایشان را کفایت کرد. با دیدن این حادثه وزیر گفت) نقشهٔ من بمقابل انسانهای ضعیف طرح شده بود نه علیه فرشتگان با قدرت. چون چنین است عرض مرا بپذیر و شهزاده خیراندیش مرا عفو کن) کنک جواب داد: (از ینجا برمی گردم خواهش ترا برای تو قبول کردم ولی بپادارت آنچه درخوروی است رسیده باشد.) کنک از بیابان بازگشت و وزیر دو پاره بنزد ولینعمت خود شاه قنوج مراجعت کرد و درآنجا دریافت که بهمان روزی که کنک نیزه برزمین فرو برد دست و پای شاه قنوج از بدنش فرو ریخت.)

عوفی این داستان را مربوط بشاه زابل دانسته...

لگه تورمان آخرین شاه این سلسله است و البیرونی خود نوشته که (وکان آخرهم لکتورمان) اما مورخان بعد قول البیرونی را تحریف کرده و او را با قبیله (کتور) ارتباط داده اند بدینمعنی که (ورجع کنک الی ولایته و هو آخر ملوك کتورمان) (جامع التواریخ رشید الدین ـ فضل الله) واصل این عبارت عربی در نسخه فارسی موزیم برطانوی چنین است: (و کنک بولایت خود معاودت کرد و آخرین پادشاه کتورمان بود (صفحه ۷۷ افغانستان بعد از اسلام پوهاند حبیبی» و همین مطلب در نسخ خطی تاریخ بناکتی فخرالدین ابوسلیمان داود بن محمد «تالیف ۷۱۷ هجری» نیز آمده است. مفکوره که «کاتور» با ترکی شاهی ارتباط دارد از روی معلوماتی است که در جامع التواریخ و تاریخ بناکتی آمده که نام این پادشاه را بحیث نام خانوادگی شمرده و کنک را آخرین شاه آن میدانند.

استاد حبیبی میگوید که باغلب احتمال این کنک البیرونی همان شاهی است که مسعودی بلاد زابلستان را بنام پسر او می شناسد، و می نویسد که زابلستان بنام پادشاه آن شهرستان (فیروز بن کنک) نامیده میشود وما قبلا در کتب خود از قلعه هاي فیروز بن کنک در بلاد زابلستان توصیف کردیم که نظیر آن

بحصانت و ارتفاع وعجائب دیگر در روی زمین نیست و کسانیکه در دنیا گردش کرده اند هم مانند آن را ندیده اند. ممکن است که کنک در سرزمین کاپیستان بوده و فرزندش فیروز به زابلستان تسلط داشته است. در ازمنهٔ مابعد شاهان این سلسله را فیروز گفته باشند زیرا گردیزی هم یکنفر پیروز را در سنهٔ ۲۵۶ هجری معاصر یعقوب لیث میداند که یعقوب او را گرفته بود.

(صفحه ۷۸۷۹ تاریخ افغانستان بعد از اسلام)

(رشید الدین درتاریخ هند (۷۰۰ هجری) نیز کنک را آخرین شاه خانوادهٔ ترکی شاهیان نوشته. ایلیوت تصور کرده که این کنک دوم بوده. کننگهم به پیروی از ایلیوت دریکجا میگوید که کنشکای اول را البیرونی ذکر کرده ودرجای دیگر شاه (ونکا) یا (واکا) را از روی مسکوکات با کنک متذکره توماس یکی شناخته. وی (واکا) را آخرین شاه سلسله میداند که توسط (کالار) از تخت برانداخته شد. اما درنتیجه دوباره تخت را بدست آورد وتاپایان زندگی حکومت کرد.

«از روی مسکوکات اگر چه (واکا) را میتوان نزد یک (سپالاپاتی دیوا) قرار داد زیرا سکه های این دو شاه خیلی شبیه هم اند، اما یکی دانستن (واکا) با (کنک) قیاسی بیش نیست» (صفحه ۶۵—۶۳ شاهیه افغانستان وپنجاب تألیف دکتر پاندی).

اما (کتور) نام قبائل کافرستان (نورستان امروزی) است کننگهم میگوید که نام خاندان کیداری مکرر برسکه های طلاومس درپنجاب دیده شده که باین دودمان تعلق دارد بشمول مسکوکات ما بعد (توراماناً) شاه کشمیر و پسرش (پراواره سینا) سرداران کافرستان باافتخار خود را شاه کتور میخوانند. البیرونی شاهان (کتورمن) را در سال ۱۰۳۰ م ذکر کرده و دوقرن بعد چنگیزخان پس از حمله برهند و کشور (بویا کتور) زمستان را سپری کرد و قریب دوقرن بعد از وی تیمور لنگ برسرزمین کافران کتور حمله برد (صفحه ۱۸۶ اندویست های اخیر).

دکتور پاندی گوید که ارتباط (کتور) با ترکی شاهان قناعت بخش نیست چه کتورها در قرون وسطی معروف بوده و نسل یونانی ایشان نه دلیل بر قدامت ایشان است و نه برارتباط ایشان با شاهان کابل که خود تعلق با سیمای مرکزی داشتند (صفحه ۶۵ شاهیهٔ افغانستان و پنجاب) پس از لگه تورمان کتور ساختن تحریف متن البیرونی است . از طرف دیگر البیرونی مورخ قدیم و بصیر ومحقق است و در تمام نسخ خطی و چاپی کتاب الهند باتفاق «الکتورمان» ضبط شده اگر چه نام لکتورمان با نام معروف (توراماتا) که سردار معروف یفتلی فاتح هندوستان و مؤسس امپراطوری یفتلی در هند بود نزدیک است اما این دو شخص علیحده میباشند . درنظر باید داشت که (تورمان) یا (توره من) بمعنی شمشیری است در زبان پشتو چه توره شمشیرست ومن یا مند صاحب آن اما اینکه این نام فی الحقیقت پشتو میباشد درخور تعمق است .

البیرونی گوید : آخرین شاه این سلسله (لگه تورمان) نامداشت ووزیرش که برهمنی بود (کالار) نامیده میشد . موخرالذکرخوش طالع بود که تصادفاً گنجی پنهان یافت که در اثرآن بر نفوذ وقدرت وی افزود . در نتیجه آخرین شاه خاندان تبتی بعد از رسیدن بسلطنت که مدت مدیدی هم بقدرت بود آهسته آهسته قدرت خودرا از دست داد . علاوتاً (لگه تورمان) اخلاق بد و رفتار ناگوار داشت وازینرو مردم از دست او بوزیر شکایت می کردند . پس وزیر او را بزنجیر انداخت و محبوس ساخت . اما خود حکمرانی را دلخواه یافت ثروت وی او را در اجرای نقشه هایش موفق گردانید و بالاخره تخت سلطنت جلوس نمود (صفحه ۱۸ هند البیرونی ترجمه زاخو)

و (کالار) موسس سلطنت هندوشاهیه کابل بود . این حادثه در سال ۸۱۵م (۲۰۰ هجری) روی داد . ما ازخصوصیات زندگی (لگه تورمان) معلومات نداریم فقط همین قدر می دانیم که درنگهداری تخت وتاج میراثی دو صدو پنجاه ساله موفق نبود . مردی بود ضعیف النفس و نقطهٔ مقابل وزیر خود

(کالار) که مردی صاحب نفوذ وسیاست مدار برجسته و جاه طلب و پرادعا بود و توانست برتخت شاهی بنشیند و بدستهٔ اول کابل شاهیان (ترکی شاهیان» خاتمه بدهد.

سال ۷۹۲ سالیست که «کابل شاه» در برابر حمله اعراب قرار یافت ابراهیم بن جبل سرلشکر عرب کاپیشی مرکز کابلشاهیان را فتح کرده و آنرا خراب نمود. کابلشاه مجبور شد بکابل فعلی که حصار مستحکمتر و کوههای بلند داشت انتقال کند.

یکصد و پنجاه سال قبل از بربادی کاپیشی بنام یک شاه دیگر شاهیه بر میخوریم و او چنانکه گفتیم «عرج» بوده در آن هنگام کاپیشی مرکز اول و کابل مرکز دوم شمرده میشد. هردو حکمران را شاه میخواندند آنکه در کابل بود کابلشاه و آنکه در کاپیشی بود کابل شاه عظمی نامیده می شد. در حقیقت حکمران کابل با وجودیکه شاه خوانده میشد شهزاده و نایب السلطنه بود. در سال ۳۶ هجری «۶۵۶م» عبدالرحمن بن سمره به سیستان آمد «مردمان بفرمان او پیشرفتند یکچند سیستان ببود باز بخواش شد و بیابان بگذاشت و بست و رخذ بگشاد از ینجا بکابل شد و کابل بگشاد و بر گان بسیار از آنجا بردند» «صفحه ۶۵ تاریخ سیستان» و همین عبدالرحمن بن سمره است که بعد از چیره شدن بر نواحی رخج و بلاد داور - بت معروف «زون» را که از طلای ناب بود و چشمان یاقوت داشت بشکست.

ابن سمره یکی از دلاوران بخردو توماندان بیست سالهٔ خود مهلب بن ابی صفره ملقب به «فارس الفرسان» «سوار سوار کاران» را بحرب گماشته بود و کابلشاه که مردی جنگی و آزموده کاری بود درین پیکارها شخصاً مانند پهلوان دلیری شرکت می کرد که داستان اورا نویسندهٔ نامعلوم تاریخ سیستان چنین نگاشته است:

«شاه کابل حرب بنفس خویش همی کرد. مردی بود که هیچکس برا و برابری نکرد بسیار بکشت تا بیست و اند هزار مسلمان بردست او شهید گشت. چون مهلب آن بدید حمله کرد برشاه کابل و شاه کابل اندران وقت باز گشته بود سوی سپاه خویش. اورا یکی نیزه زد بر پشت او آمد و

نیزه بدرع اندرشد بکابلشاه اندرنشد بگشت و دیگرسو به پوش روی بدرع بیرون آمده مهلب نیرو کرد که باز آرد چندان قوت کرد که خواست کابل شاه را از پشت اسپ بر باید تا او بقوت گردن اسپ بیراند رگرفت اسپ برجای ماند آخر نیزه بر کند و کابل شاه بتاختن از پیش او بشد و اندروقت کس فرستاد و صلح کرد و گفت با اینچنین سپاه بحرب چیزی نتوان کرد . «صفحه ۸۷ تاریخ سیستان» «پس بحرب بکابل شاه عظمی رفتند و او پیش آمد با لشکر ساخته و هفت زنده پیل با هر ژنده پیل چهارهزار سوار و حربی سخت همی کردند . و سپاه اسلام از پیلان فرار همی کردند و کسی پیشدستی همی نکرد چون مهلب چنان دید پیشدستی کرد و پیش ژنده پیل اندرشد و پیلبان پیل بروی افگند مهلب ژنده پیل را ابراند ریکی نیز بزد پیلان دیگر و سپاه بهزیمت باز گشتند وسپاه اسلام دست بکشتن بردند تا بسیاری از ایشان بکشتند و بیشتر اسیر کردند و فتح چنین بزرگ بر دست مهلب بود «صفحه ۸۸ تاریخ سیستان»

مهلب بعد ازین فتوحات ازطرف ابن سمره سپه سالار شده بود در سال ۴۴ هجری «۶۶۴ م» از کابل بفتح ولایات شرقی روی آورد و بنه و الاهور را بین ملتان و کابل گرفت و جنوباً تا قیقان پیشرفت . قیقان حدود قلات کنونی بلوچ بود . بنه را با بنو و الاهور را با لاهور کنار رود سند در شرق پیشاور تطبیق کرده اند .

یکی ازین دو شاه کابل (عرج) بود که با قوای عبدالرحمن جنگید مدت حکمرانی عبدالرحمن بقول تاریخ سیستان سه سال بود ودرعصر امارت او مبادی دین اسلام در افغانستان تا کابل استقرار یافت و برخی از فقهای اسلام که در راس ایشان حسن بصری بود از راه تبلیغ دستورهای اسلامی را بین مردم استوار ساختند . عبدالرحمن در سال ۴۵ هجری (۶۶۵ م) وفات یافت . بعد از مرگ او کابل و زابل انقلاب کردند و این خود شاهد آنست که ظفر عبدالرحمن پایدار نبود حکمران کابل عربها را از کابل رانده زابلستان و بست و الرخج را دوباره بدست آورد و عربها بجای اولی خود رسیدند . در سال ۶۸۰ م (۶۱ هجری)

ابوعبیده بن زیاد حمله کرد ولی با چنان شکست روبروشد که تمام مناطق تحت نفوذ حتی سجستان را نیز رها کردند .

بعد از دورهٔ کنک در حدود ۱۷۰-۱۷۶ هجری تا پایان سلطنت لکتورمان آخرین شاه سلسلهٔ ترکی شاهان و انتقال مرکز سلطنت از «کاپیشی» به «کابل» ما با یک پادشاه دیگر بنام مهراب شاه برمیخوریم اگرچه چگونگی دورهٔ او روشن نیست ولی از آنچه در اثر (ارزقی) موسوم به (اخبار مکه) بدست معلوم میشود که پادشاه موصوف اهمیت زیاد داشته .

در کتاب (اخبار مکه) تألیف ابوالولید محمد بن عبدالله بن احمد بن ولید عقبه بن ازرق غسانی مکی مشهور به (ارزقی) (متوفی ۲۵۰ هجری) ذکر یافته است که در عهد مامون الرشید خراسان به ذوالریاستین فضل بن سهل سپرده شد و پرچم سیاه عباسی به بلاد کابل و دریای سند رسید . (مهرب بنی دومی) کابلشاه تاج و تخت خود را بوسیلهٔ ذوالریاستین بدربار امیرالمؤمنین مامون فرستاد و خود کابلشاه با تبعهٔ خویش در مرو بدست امام مومان اسلام پذیرفت .

پس امام امیرالمؤمنین امر داد تا تخت مذکور را در خزانهٔ بیت المال مشرق گذارند و تاج را در بیت الحرم مکه آویزند . چون تمام مسلمانان باطاعت مامون امیرالمؤمنین آمدند ذوالریاستین آنرا بمکه فرستاد .

ارزقی در جای دیگر کتاب خویش گوید : اصبهبد کابلشاه خراج و باج بلاد کابل و قندهار (مطلب قندهار) را دو چند پذیرفت و منابر و مساجد را در آن بلاد ساختند .

تاج کابلشاه را در کعبه بجائی آویختند که در آنجا د میثاق یا عهد نامه نصب شده بود تا نشانهٔ باشد از پیروزی به عذر و بدعهدی و استخفاف و سوختاندن عهد نامه ها و هم احترام به کعبه و کسب ثواب باشد . و مردم بدانند و عبرت گیرند که چگونه بعد از بن غدر و سوختاندن دو عهد نامهٔ (امین) از ملک خود بزور شمشیر کشیده شد و

نشیمن او طعمهٔ حریق گردید. (منظور بدعهدی امین بود با برادر خود مامون که بعد ازمرگ هارون الرشید در سال ۱۹۳ هجری امین برمسند خلافت بنشست ودوسال بعدخلاف عهد نام مامون را از خطبه براندا خت و بجای او بنام موسی پسر صغیرخودخطبه خواند).

در کتاب الجماهرفی معرفته الجواهر مولفهٔ البیرونی آمده است که چون اصپهبد کابل مسلمان شد ازو بتان سیمین وزرین گرفتند که با آن یک نگین یاقوت هم بودو مامون آنرا فرستادتا بروی کعبه آو یزند. (رسالهٔ «تاج کابلشاه در کعبه» اثر استاد حبیبی دیده شود).

ازروی نوشتهٔ ارزقی نام مهراب شاه پادشاه دیگر کابل را مییابیم که در عهد مومان الرشید بر کابلستان حکمرانی داشته ودیگر اینکه اهمیت این سلطنت تاجائی بود که تاج کابلشاه رادر خانهٔ کعبه آویختند که نشانهٔ تسلط دولت اموی بود بردولت مهم شرقی.

چنین قیاس میتوان کرد که دورهٔ حکمرانی مهراب شاه چند سال قبل ازدورهٔ حکمرانی (لکتورما) آخرین شاه سلسلهٔ ترکی شاهان بوده. اینکه مهراب شاه باتبعهٔ خویش درمرو بدست مامون مسلمان شده باشد درخور تحقیق مزیدست.

شهر کابل جایگاه ظهور (برهه تگین) موسس خاندان کابلشاهیان یاترکی شاهیان بود که بعد ازفتح کاپیشی در کاپیسا بدست عربها پایتخت ترکی شاهیان گردید. درباره وسعت سلطنت کابل شاهیان کلهنه نوشته که سلطنت ایشان تارودداندس وسعت داشت که ماورای سرزمین (تاکا) زیردست گوجارها بود. سرحدات شرق وجنوب غرب آن واضحاً تثبیت شده پس سلطنت ترکی شاهیان راباتمام کابلستان تا روداندس در شرق و کاپیسای قدیم گندهارهٔ علیا هندوکش و کوه بابادر شمال و شمال غرب زابلستان درجنوب غرب و کشمیردر شمال شرق میتوان محدود ساخت. (صفحه ۶۸ شاهیان افغانستان وپنجاب تألیف دکترپاندی دیده شود).

کرونولوژی کابلشاهیان

(ترکی شاهیان)

برهه‌تگین مؤسس خاندان ترکی شاهیه در حدود ٥٦٧م

رتبیل بحیث حکمران مستقل (۹ هجری) از ٦٣٠م ببعد

هیون تسیانگ در کاپیسا و ملاقات با شاه کشاتریه (١١ ھ) ٦٣٢م

آغاز حملهٔ عرب ٣٠ هجری ٦٥٠ م

عرج کابلشاه ٣٦–٥١ هجری ٦٥٦–٦٧٠ م

فتح کابل بدست مهلب ٤٤ هجری ٦٦٤ م

جنگ با اعراب و غلبهٔ کابلشاه ٦١ هجری ٦٨٠ م

خنچل شاه (خنگل شاه) ١٦٤ هجری ٨٧٠ م

کنک در حدود ١٧٠ تا ١٧٦ هجری ٧٨٦ تا ٧٩٢ م

فتح کاپیشی مرکز شاهیه از طرف ابراهیم بن جبل ١٧٧ هجری
٧٩٣ م

فیروز بن کنک حکمران زابلستان در حدود ١٦٩ هجری ٧٨٥م

انتقال پایتخت شاهیه از کاپیشی بکابل ١٧٦ هجری ٧٩٣ م

سهراب شاه در بین سنوات ١٧٦–١٩٦ هجری ٧٩٣–٨١١م

لگه تورمان آخرین ترکی شاهان از ١٧٦ تا ٢٠٠ هجری
٧٩٣ تا ٨١٥ م

کودتای کالار وزیر برهمنی ٢٠٠ هجری ٨١٥ م

انتقال خاندان ترکی شاهیان به گردیز و شاه‌دهیره (تکسیلا)
٢٠٠ هجری ٨١٥ م

دورهٔ اقتدار ترکی شاهان ٢٥٠ سال.

بخش سوم
برهمن شاهیان

تاریخ هندو شاهیان (برهمن شاهیان) کابل نظر بتاریخ دستهٔ اول کابل شاهان (ترکی شاهیان) روشنترست. منابع دست داشته درین مورد مشتمل است برآثار مورخین، مسکوکات، کتیبه ها و آبدات.

تحقیقات برین فصل تاریخ در قرن نوزدهم آغاز شد. آثار اسلامی وغیر اسلامی مربوط باین دوره ترجمه گردیده سکه شناسان و باستان شناسان بمطالعهٔ عتائق و مسکوکات پرداختند و همه در روشن کردن مدنیت این دور سهم گرفتند. مخصوصاً تحقیقاتی دانشمندانی چون «کننگهم» و «توماس» برمسکوکات و آثار علمای تاریخ و عتیقه شناسی برآبدات بمانند «اورل ستین» و «کگهم» و زحمات مترجمین آثار اسلامی و سنسکرت چون «زاخو» (ساشو) و «ایلیوت» درخور ستایش است. مخصوصاً «کننگهم» که توانست عدهٔ از شاهان و جایهای مربوط بآن دور را بشناسد و «ایلیوت» و «ستین» که دقیق بموضوع پرداختند واثر «سرولزلی هی» مولف غزنویان و کتابهای قیمتدار «محمد حبیب» و «محمد ناظم» که تحقیقات خوبی براوقات واحوال سلطان محمود غزنوی کرده وقایع این دور را روشنتر ساخت وآثار نویسندگان و مورخین اسلامی بمانند «البیرونی» «عتبی» «گردیزی» «فرشته» «جوزجانی» «بیهقی» وغیره اساس کار مولفان فوق الذکر قرار یافت.

مطالعه در اطراف تاریخ قدیم افغانستان متکی بر آثار شرقی و غربی در وسط قرن بیستم در کابل شروع شد . استاد احمدعلی کهزاد پیش آهنگ این مطالعات گردید که نتایج زحمات او در دو جلد تاریخ افغانستان و سائر ملاقات و رسائل انتشار یافت . استاد عبدالحی حبیبی نیز در روشن ساختن این دوره های کشور ما سعی بلیغ نمود که ثمر مطالعات دامنه دار او در کتاب جامع (افغانستان بعد از اسلام) و سائر کتب و رسائل و مقالات در دسترس ارباب مطالعه قرار یافت . همچنان از نویسندگان دیگر بمانند مرحوم غلام محمد غبار غلام جیلانی جلالی ، مولوی یعقوب حسن ، علی احمد نعیمی و محمد صدیق طرزی وغیره دانشمندان فن تاریخ که مقالات ارزنده نوشته یا ترجمه کرده اند ذکر باید کرد .

طوریکه ذکر شد دو اثر بسیار ارزنده درباره برهمن شاهیان کابل از آن «البیرونی» و «کلهنه» است یعنی (الهند) و (راجاتارنگین).

معلومات البیرونی درباره کابلشاهیان بار اول ازطرف (رینو) در کتاب (اندیکا) درج یافت . این اثر را پروفیسر زاخو (ساخو) بانگلیس ترجمه کرده بدسترس هندشناسان قرار داد . اورل ستین درباره این اثر البیرونی می گوید : فصل اول نوشتهٔ قیمدار البیرونی شامل آثار عنعنه و روایات محلی مربوط به آغاز امپراطوری اندوسیت ها میباشد و اکنون ما نظر بسابقهٔ ارزش آنرا بهتر میتوانیم تقدیر کنیم زیرا باپیشرفت سکه شناسی و ارکیالوژی نظر روشنتری دربارهٔ این دورهٔ مهم تاریخ هند حاصل کرده ایم .

(مجلهٔ ایست ایند وست چاپ ایتالیا شمارهٔ اول ودوم سال ۱۹۷۳ صفحه ۱۳ مقالهٔ اورل ستین) .

اهمیت اثر البیرونی درآنست که او خود بزبان سنسکرت آشنائی کامل داشته ودر آن ایام زنده بوده واثر خود را درسال ۱۰۳۰ تحریر کرده .

رسالهٔ راجاتارنگینی اثر کلهنه درباره وقایع کشمیر است که

درآن بصورت پراگنده نام شاهان و روابط کشمیر با هندوشاهیان ذکرشده ودر سرتاسر این اثر هندو شاهیان بعنوان(شاهی) وسرزمین ایشان بنام(شاهی راجیا) ثبت گردیده.در الهند البیرونی ایشان بعنوان (هندو شاهیه)ذکریافته.در نظر باید داشت که کلهنه«راجاتار نگینی» رادر وسط قرن دوازدهم نوشته که با وقایع زمان سلطنت هندو شاهیان اندکی بیش از یک قرن فاصله داشته .

درباره حصهٔدوم تاریخ این خاندان خوشبختانه آثار زیاد مورخین اسلامی دردست است .

کتیبه های این دور بزبان سنسکرت بوده و شماره آنها هم بسیار کم است . این کتیبه ها بزمان حکمرانی بهیکاو جیپالا تعلق دارد . در«اوداـ بهاندا پورا» بقایای بعضی آبدات موجود ست ولی هنوز درآن باره تحقیق کامل صورت نسبة تابر تاریخ این شهر که مرکز حکومت هندو شاهیان کابل بود روشنی بیفگند عدهٔ از سکه های مسین و سیمین بدست آمده مربوط بقسمت های اول دوران سلطنت هندو شاهیان بوده که مورد مطالعه قراریافته. درین سکه ها بعض نامهائی ضرب شده که در شناخت آنها نظریات دانشمندان ضد و نقیض است بعضی مسکوکات حامل نامهائی میباشد که در فهرست شاهان مذکرهٔ البیرونی وجود ندارد . پروفیسر مشرا عقیده دارد که این نامها بحیث صفت شاهان ضرب شده نه بصورت نام اصلی ایشان (صفحه۳ هند شاهیان افغانستان و پنجاب) کننگهم می نویسد: عجب است که از شاهان هند و شاهیه که اخیر نام آنها (پال) است سکهٔ بدست نیست حالانکه سکه های قبل از جیپال بکثرت وجود دارد (صفحه ۱۸۹ اندویست های اخیر تألیف کننگهم) اورل ستین گوید:

مطالعه برمسکوکاتیکه ازافغانستان و پنجاب بکثرت بدست می آید و باین خاندان نسبت داده شده در تطبیق معلومات که البیرونی حاصل کرده ایم و یا بصورت اضافی مفید فایده نشده . سکه های(سری سامنتاـ دیوا) (سری بهیمادیوا) و نقش سکه های بدون اشکال بشاهان متذکره البیرونی یعنی (سامند) (و بهیم) تعلق میگیرد درحالیکه کاو نا ندی

که در طرف دیگر سکه ها نقش است مجیهٔ هند و گری او رتود و کس خاندان را اثبوت می نماید . از جانب دیگر سکه شناسان موافق نشده اند که نام های شاهان دیگر بمانند (سپالاپاتی دیوا) (وانکادیوا) و (خواداوا یا کا) را که از روی ظاهر و شکل درسکه های همین نوع که تسماهندی نیستند تشخیص بدهند و یا در یکسلسله تاریخی ردیف کنند ، تا کنون تاریخ منظمی که برای این منظور بکار برده شود از روی علائمی که معنی نمره دارد و درین سکه ها دیده میشود بدست نیامده زیرا خواندن این علائم بمانند خود دورهٔ تاریخی که این سکه ها بدان تعلق دارد بذات خود معضلهٔ بوجود آورده (صفحه ۶۱ مجله شرق و غرب مقالهٔ اورل ستین نمره اول ودوم سال ۱۹۷۲) .

پروفیسر مشرا مؤلف (هندشاهیان افغانستان وپنجاب) در مسکوکات تحقیقات دلچسپ و قیمتداری کرده که ذیلا نقل میگردد (صفحهٔ ۷۱ تا ۷۲ آن کتاب) : «درتاریخ قدیم هند ، هندو شاهیان جای مهمی را اشغال کرده است . سکه های دارای نقش اسپسوار وگاو در عصر هندوشاهیه در (اودابهاندا پورا) شروع شد اما از طرف بعضی ولایات راجپورت و هم غزنویان و غوریان تعقیب گردید . ضرب سکه های جدید از همان آغاز عصر (لالیه) رواج یافت اما مسکوکات هندوشاهیان پراز پیچیدگی هائیست که هنوز حل نگردیده :

۱ــ هیچ سکهٔ که نام (کالار) یا (لالیه) را داشته باشد وجود ندارد اما سکه های اخلاف وی بمانند سمانتا ، کمالا وبهیما در دست است .

۲ــ بعض نامهائی برسکه دیده میشود که در فهرست البیرونی و کلهنه داخل نیست و نه در کتیبه ها دیده شده این نامها عبارتند از (سپالاپاتی دیوا) (وکادیوا) و (پداما) .

بعضی نامهای دیگر را که برسکه ها دیده میشود ولی درین منابع موجود نیستند از روی صورت میتوان شناخت بمانند (خواداوا یا کا) و (کمارا) وغیره .

۳-عجیب اینکه سکه هائی بنام (سما نتا دیوا) که بکثرت بدست می‌آید تا بقرن سیزدهم (ودر بعضی مناطق تا بقرن هفدهم) تقلید شده رفته. نام (سامند) که عربی شده سنسکرت سما نتاست در فهرست البیرونی موجود میباشد اما در تاریخ کشمیر کلهنه و کتیبه های مربوط باین دور دیده نمیشود. اکنون سوال اینست که در دوران کوتاه سلطنت وی چه مقدار سکه ضرب زده شده که تا این مدت دراز دوام کرده و بکثرت بدست می‌آید؟

۴- بر بعضی سکه ها حروف مفرد هندی دیده میشود.

۵-در بعضی مسکوکات (سپالاپاتی) و (سما نتا) بعضی اعداد هم بملاحظه می‌رسد که بردو نوع است:

۱-یکنوع سکه (سپالاپاتی) رقم (۲۰۰) را دارد که این رقم در کتب قدیم هندی نیزبکار می رفته.

۲-در بعضی سکه های (سپالاپاتی) و (سما نتا) اعداد از ۸۰۲ تا ۸۱۷ نقش گردیده. رقم و تاثیب سکه های هند و شاهیه را در جدول ذیل می‌توان دید:

اسپ سوار و گاو سپالاپاتی دیوا	فیل و شیر	طائوس و شیر	همزه
و کادیوا	و کا دیوا		
سما نتا دیوا	سما نتا دیوا		
خواداوا یا کا	پداما	کا مارا	کما لادیوا.

شناخت سپالاپاتی ـ واکا و سمانتا در مسکوکات

این سه شخص درمسکوکات کی بودند؟ بنظر ماحل قضیه بدینقرار است :

کالاروزیرمقتدر ترکی شاهیان-شاه لگه تورمان بادارخودرا زندانی ساخت وخود تخت را تصاحب کرد. اومردی هوشیار بود فکر کرد که کشتن شاه واشغال تخت کار نامعقول بوده زیرا ترکی شاهیان سالها اقتدارو سلطنت داشتند و بنابران ادعای قانونی برتخت حق ایشان بود واینهم ممکن برد مردم قیام کرده پلان اورا انقش برآب سازند. پس شاه را درزندان انداخت تا بمیرد وزیر برقلمرو او بحیث پادشاه نی بلکه بحیث قائد عسکری حکومت کرد وآنگاه صفاتی چند بمانند «سپالاپاتی»،«واکا» و «سمانتا»را اختیار نمود . کالار بنام خود سکه ضرب نزدتا مردم عصیان نکنند درعوض سکه های خودرا بنامهای سپالاپاتی ، واکا، و سمانتاضرب زد (که بعضی ازآنها تاریخ هم دارد) که درقلمرو هند و شاهیه بکثرت دیده میشود • ازجمله سکهٔ را که بنام «سمانتا دیوا» است چندین شاه ما بعد نیز تقلید کردند. بعد ازمرگ کالار تخت ازطرف کسی اشغال شد که پسر کالار نبود . پس این شاه نونیز خود را

بنام «سمانتا» خواند ... و بنام سمانتا ضرب زد . از بذر و سکه ها ئیکه بنام سمانتا ضرب شده موجب مغشوش شدن مسکوکات گردیده . قضیهٔ کثرت سکه های سمانتا و تقلید ازآن در زمانهای بعد را میتوان بدینطریق حل کرد :

توماس و کننگهم «کالار» را با «سپالاپا دیوا» یکی میدانند اما مولف انگلیسی «سمث» دلیل کافی نیافت که آن نظریه را تائید کند . کننگهم می گوید که نام اصلی «سپالاپاتی» است نه سپالاپاتی که عنوان وزیر جنگ در فارس پارتیا ، هیرکانیا و ارمینیا بود . پس او کالار را عنوان سپالاپاتی میدهد و میگوید که باین نام معروف بوده زیرا درفارس وارمینیا قوماندانهای عسکری را بعنوان می خواندند نه بنام . این عنوان درهندهم بیگانه نیست و کلمهٔ سنسکرت آن «سماراپاتی» یعنی سر جنگ است . دلیل دیگر اینکه نام «کالار» و «لالیه» درسکه ها دیده نشده پس او را ازجملهٔ شاهیه با یکی که سکه دارد باید شناخت زیرا او مؤسس سلاله و شاه مقتدری بود وطوریکه البیرونی و کلهنه گفته اند مدت درازی حکومت کرد وسکه های او فراوان درساحه یافت میشود .

در شناخت (واکادیوا) تاهنوز معضله موجودست . با در نظر گرفتن وضع مخصوص آن عصر فکر بطرف یکی شناختن وی با کالار می رود چه طبق نظریهٔ (هومباك) (واکا) شاید با عنوان (باگا) که (واکا) تلفظ میشود بمعنی آقا و سردار باشد . همچنان عموماً دانشمندان متمائل اند که (واکا) یا (ونکا) را مربوط بزمان پیشتر کنند . یافت شدن سکه مربوط باین شاه ازجوار معبد کالار (منطقهٔ اتك) که توسط کالار ساخت شده بود نیز مؤید این نظریه است .

«سمث باین نظریه است که سپالاپاتی» و «سمانتا» هردو لقب و عنوان است نه نام که «لالیه- کالار» بکار برده بود . دلائل وی حسب ذیل است :

۱- کننگهم دلیل کافی دارد که سپالاپاتی را شکل تحریف شده عنوان فارسی (سپهبد) بمعنی فرمانده نظامی بداند. «سمانتا» عین معنی را درسنسکرت دارد. شك درین است که این نامها را تا کجا بصورت نام خاص ترجمه توان کرد.... پس اگر «سپالاپاتی» و «سمانتا» هردو بیك معنی باشد شاید بیکدیگر هم تعلق داشته است.

۲- موضوع ازینجهت پیچیده تر میشود که استعمال متداوم سمانتا بحیث عنوان ازطرف هندیان و مسلمانان در سکه های شان مدتها بعد از سامند البیرونی مشاهده میگردد.

۳-عین تاریخها درصورتیکه تاریخ باشند درسکه های سمانتا وسپالاپاتی این نظریه را تائید میکند که هر دو عنوان شاید ازطرف یکشاه بکار رفته یعنی کالار البیرونی ولالیه تاریخ کشیر.

«سمث» درتوضیح این فرضیه می گوید: اشکال فرضیه رامیتوان چنین حل کرد که سکه ها باعنوان فارسی درسمت غربی رودانڈس ضرب شده و با عنوان سنسکرت آن در پنجاب بضرب رسیده بود.

پس ما حس می کنیم که مسکوکات«سپالاپاتی» و «واکا»(ونکا) واکثر یا همهٔ مسکوکات «سمانتا»مربوط به «لالیه کالار» است. این فرضیه بسا از غوامض تاریخ شاهیه راحل میکند.

نقش حروف مفرد درمسکوکات شاهی هنوز توضیح نشده است. کننگهم باین عقیده است که شاید این حروف علائم ضرابخانه باشد. دربعضی سکه های «سپالاپاتی» و «سمانتادیوا» برروی سوارکار آن اعداد ۸۰۲- ۸۱۱- ۸۱۲- ۸۱۳- ۸۱۴- ۸۱۵- و ۸۱۷-ضرب شده است. «سمث» عقیده دارد که این اعداد درتقویم ساکا که مساوی است به سالهای ۸۹۰- ۸۸۰ م افاده گردیده. اما «لالانجی گوپال» مولف (سکه های هند شمالی در اوائل قرون وسطی) میگوید آن علائم راکه سمث می خواهد بسال تاریخ ترجمه کند بطور ثابت نمی توان پذیرفت.

از طرف دیگر ما (پروفیسر مشرا) باین عقیده ایم که اعداد ۸۰۲ تا ۸۱۷ و بعضی علائم درسرو صورت دادن تاریخ شمال غرب هند امداد بسیار خواهد کرد.

خاطرهٔ رویداد سال «۲۰۰» یک عصر غیر مشخص

«سمث» می گوید که بعضی علائم در مسکوکات سپالا پاتی شبیه عدد سمبولیک قدیم هندی است برای عدد ۲۰۰ . در کتلاگ سمث دو سکه موجود است که عدد هندی برای ۲۰۰ را دارد . این سکه ها در حاشیهٔ خود اعدادی بدینقرار دارند :

نمره ۲۵ ۸۱۱=۸۸۹ میلادی — نمره ۶۵؟ ۸۱۲ یا ۸۱۳=۸۹۰ یا ۸۹۲ میلادی . با وجود علامهٔ (۲۰۰) درین سکه ها تاریخهای شان مختلف بوده از ۸۱۱ تا ۸۱۳=۸۸۹ تا ۸۹۲ — میباشد پس علامهٔ ۲۰۰ یا برای زینت بود یا بیاد بود کدام واقعهٔ که در سال ۲۰۰ یک عهد نامشخص روی داده بود بنظر ما (پروفیسر مشرا) فکر دوم مرجح است .

اکنون سوال اینست که آن عصر کدام بوده؟ و اضحاً تاریخ با سال ۸۵۰ میلادی موافق است (ایلیوت این تاریخ را با برتخت نشستن لالیه کالار مطابق میداند) و ۸۸۹ میلادی (مطابقت با ۸۱۱ قدیترین تاریخی که در سکه سپالا پاتی با علامهٔ ۲۰۰ آمده) پس سال ۲۰۰ بعصری تعلق دارد که در بین سالهای ۶۵۰ و ۶۸۹ میلادی شروع شده بوده و خوشبختانه یک عصری که با سال ۶۶۵ میلادی شروع میشود بدست است و آن شماره

(۵) در فهرست البیرونی در مورد اعصار هندی آمده که موسوم است به عصر (خاندا خادیا کا) و بعصر منجمین شهرت دارد. البیرونی گوید که عصر منجمین ۵۸۷ سال بعدتر از (ساکا کالا) شروع شده بود. در ین عصرقانون (خاندا خادیا کا) از طرف برهما گوپتا که در نزد مسلمین به (الارکند) شهرت دارد گذاشته شده و در جای دیگر گوید: (اول باید از قواعد (خاندا خادیا کا) حرف زدز یرا این تقویم معروفتر ین همه است و از طرف منجمین ترجیح داده میشود) پس سپالا پاتی یا لالیه تقویم مهم این زمان را بکار برده که عبارتند از عصرساکا و عصر منجمین.

تاریخکه باعدد سمبولیک ۲۰۰ هندی قدیم افاده شده برابر است با سال ۸۶۵ میلادی یا دقیقتر سال ۸۶۶-۸۶۵ میلادی. پس واقعهٔ که بتاریخ ۸۶۶-۸۶۵ میلادی روی داده و برسکه های نقره علامه گذاری شده چه بوده؟

بفکر ما این تاریخ جبس لگه تورمان و تخت نشینی لالیه در کابل بوده و آن به صورت روز استقلال هندو شاهیان معین شده و در همان موقع جشن گرفته شده و برسکه ها بطور یادگار نقش گردیده است.

تا اینجا بود مطالعات عالمهٔ پروفیسر مشرا بر تحلیل اعداد ضرب شده برسکوکات و مخصوصاً عدد ۲۰۰ برینکه لالیه با کالار موسس سلالهٔ برهمن شاهیان کابل هردو یک شخص واحد بوده ما با پروفیسر موصوف هم عقیده نیستیم و دلائل خود را در صفحات ما بعد ضمن بحث بر کالار خواهیم نوشت ولی تحقیق ایشانرا بر تفسیر عدد ۲۰۰ می ستائیم. عدد ۲۰۰ را یادگار روز تاریخی کودتای کالار بمقابل لگه تورمان آخرین شاه ترکی شاهیان کابل میتوان قبول کرد. پیشنهاد من اینست که سال ۲۰۰ از روی تقویم اسلامی اتخاذ شده است چه سال ۲۰۰ هجری مطابقست با سال ۸۱۵ میلادی و آن تاریخ کودتای کالار در کابل بوده اتخاذ این سال از آن جهت بود که در آن هنگام نفوذ مسلمانان بر کابلستان زیاد بوده و سنهٔ هجری بحیث یک مبداء جدید اهمیت داشته. کالا راین تاریخ را که تصادفاً ۲۰۰ بوده از آن سبب اتخاذ نمود که میخواست از نفوذ مزید مسلمانان

ازآن تاریخ بیعد جلوگیری کند و سلطنت برهمن شاهیه را قدرت بخشد. البیرونی و کلهنه گفته اند کالار مدت درازی حکومت کرد. اگر این دورهٔ حکومت طولانی او و جانشین او را از ۸۱۵ تا ۸۷۰ میلادی که بیشتر از نیم قرن میشود حساب کنیم می رسیم بتاریخیکه یعقوب لیث کابل را بهمکاری شهزادهٔ از نسل ترکی شاهان فتح کرد. این شخص (خواداوا - یاکا) نام داشت. یعقوب اورا پادشاهی کابل برگماشت (صفحه ۸۷ شاهیان افغانستان و پنجاب اثر دکتر پاندی).

احتمال قریب بیقین اینست که (خواداپاکا) مسلمان شده بود. در مسکوکات او کلمهٔ (عدل) برسم الخط عربی ضرب شده که این خودیاد - گار یک تحول دیگر در ارکان سلطنت کابل بوده. مسکوکات یعقوب لیث که در پنجشیر در سالهای ۲۶۰ و ۲۶۱ هجری مطابق ۶-۸۷۵ میلادی و ۵-۸۷۴ میلادی بضرب رسیده در دست است دورهٔ سلطنت یعقوب لیث از ۸۶۱ تا ۸۷۹ میلادی مطابق ۲۴۸ تا ۲۶۶ هجری ادامه یافت - دورهٔ «خواداپاکا» بسیار دراز نبود و همینکه توجه یعقوب لیث صفاری بجا - های دیگر معطوف شد سامانتادیوا (که توسط یعقوب از تخت برانداخته شده بود) دولت از دست رفته را دوباره تصرف نمود که بیان آن در جای خود بیاید.

تاسیس دولت برهمن شاهیه
کودتای کالار

سال(۱۷۷) هجری(۷۹۳ میلادی) برای کاپیش پایتخت ترکی-شاهیان سال بد اقبالی بود . درهمین سال ابراهیم بن جبل کاپیشی را فتح وویران کرد وخاندان شاهیه مجبوراً بشهر کابل که ازحیث استحکام و برج و باره بسیار محفوظ بود انتقال نمودند . لگه‌تورمان آخرین شاه ترکی شاهیان تاسال۲۰۰ هجری برتخت سلطنت مستقربود . وی مردی عیاش ظالم و سست عنصر بود . مردم ازدست او بستوه آمده وبه کالار وزیراو که برهمن و مردی باسیاست وهوشیار بود ملتجی شدند . کالار که ازپیش هوای سلطنت بسر داشت آنرا - تصادف نیك دانسته دست به کودتازد ولگه‌تورمان شاه کابل را زندانی ساخت . قرار تحریر البیرونی کالار خوش طالع بود که تصادفاً گنجی پنهان یافت که در اثرآن برنفوذ وقدرت وی افزوده شد . درنتیجه آخرین شاه خاندان تبتی بعد از رسیدن بسلطنت که مدت مدیدی هم بقدرت بود آهسته آهسته قدرت خود را ازدست داد . علاوتاًلگه تورمان اخلاق بدورفتار ناهنجار داشت ازینرو مردم ازدست او بوزیر شکایت می کردند . پس وزیراو را بزنجیر انداخت ومحبوس ساخت .

اما خود حکمرانی را دلخواه یافت. ثروت وی او را در اجرای نقشه هایش موفق گردانید و بالاخره برتخت سلطنت جلوس کرد. پس از وی شاهیان برهمنی بدین قرار اند: سامند (سامانتا) کمالو، بهیم (بهیما) جیپال (جیاپالا) انندا پالا، تاروجانا پالا.

موخرالذکر در سال ۴۱۲ هجری (م ۱۰۲۱) کشته شد و پسرش بهیما پالا پنجسال بعد (یعنی در سال ۱۰۲۶م) نیز بقتل رسید. (صفحه ۲۸) الهند البیرونی ترجمه زاخو).

موسس سلاله برهمن شاهیان را کلهنه مولف راجاتارنگینی «لالیه» نوشته است. اما نام لالیه درفهرست شاهانی که البیرونی ذکر کرده دیده نمیشود. همچنان نام کالار در تاریخ کشمیر کلهنه در هیچ جاذکر نیافته.

مورخین در بارهٔ این دو نام نظریات مختلف دارند بدینمعنی که عدهٔ هردو را یک شخص میدانند ودسته دیگرآنان را دو شخص علیحده. پروفسر مشرا ازجمله محققانی است که کالار ولالیه رایکی می شناسد وی چنین نوشته: (صفحات ۱ و ۲، هندو شاهیهٔ انغانستان و پنجاب).

کالار البیرونی را میتوان بالالیه شاهی راجاتارنگینی یکی شمرد بدلائل ذیل:

۱—درفهرست البیرونی بنام لالیه شهزادهٔ وجود ندارد لالیه همعصر شنکر اوارمن (۸۸۳–۹۰۲م)— بوده وظاهراً در بین سنوات (۹۰۲–۹۰۳م) زمانیکه گوپالاوارمن شاه کشمیر بود مرده. پسرش کمالوکا (— کمالوی فهرست البیرونی) همعصر عمرولیث(۸۷۹—۹۰۰م) بود چون توضیح البیرونی مستندست پس نمی‌توان تصور کرد که البیرونی نام شهزادهٔ مهمی را ازقلم انداخته باشد.

۲— کلهنه در بارهٔ زندگی دودمان (لالیه شاهی) او دابها نداپور را» حرفی ندارد. وی لالیه را پدر کمالوکا می نویسد که موخرالذکر قطعاً همان کمالوی فهرست هندوشاهیهٔ البیرونی است که یکنفر بعد از کالار بسلطنت

رسیده بود. دوره شاه انقلابی شاهیه را که کلهنه بدون ذکر نام گفته شاید سامند (سماتنای سنسکرت) بوده که در فهرست البیرونی بعد از کالار دیده میشود.

۳=در تاریخ کشمیر (لالیه شاهی) را صاحب قدرت زیاد وشهرت نوشته که با تفصیل البیرونی مطابقت دارد وی موسس خاندان هندو شاهیه را شخص بسیار فعال گفته.

۴ـ نظریهٔ یکی شناختن کالار با لالیه ازطرف پروفیسر (سی بولد) تائید شده که درسال ۱۸۹م) بر الهند البیرونی تبصره کرده وگفته است که تغییر نام بنا برخطای خطاطان نسخ عربی وغلط خواندن نام بوده.

۵- اگر این نظر به قبول نگردد بعقیدهٔ من نام کالار ترخیم کالا-لالیه بوده. این نظریه متکی بر کتیبهٔ سنگی (دی وی) است که نام پدر بهیما (سری کالا کمالا وارمن) نوشته شده. شاید کمالا وار من سر نام (کالا) را ازپدر معظم خود تقلید کرده باشد. اگر چنان بوده پس ترخیم نام او چنین صورت گرفته :

کالا-لالیه = کالا-لاله =لارا- کال-لارا- کالار را کلمهٔ نزدیک با کالار درسنسکرت (کاهلار) است بمعنی نیلوفر. در نظر بایدداشت که کمالو (البیرونی) کمالا «کتیبهٔ دی وی» و کمالا کا « کلهنه» همه بمعنی نیلوفر سفید ست که در مذهب برهمنی مقام مقدس دارد.

استاد حبیبی با سناد «اورل ستین» نوشته است که کلر البیرونی همان للیه شاه کلهنه است که للیه پدر کملوك است ودر« راجاتارنگنی» از شهرت و نیرو عظیم این شاهان ذکر رفته و پروفیسر «چارلس سیبولد» و «جرال کننگهم» در سروی آثار عتیقه« ج ۵ ص ۸۳» هردو بر یکی بودن کلر و للیه شاه بحث رانده اند (صفحه ۹۳ افغانستان بعد از اسلام).

محمد ناظم مولف حیات واوقات سلطان محمود نیز بهمان عقیده است که لالیه موسس سلطنت هندوشاهیه بود که لگه تورمان راخلع و خود قدرت را بدست گرفت «ص ۱۹۳».

اشکال در تطبیق این دو اسم کالار و لالیه از آنست که البیرونی و کلهنه هیچکدام تاریخ و سنهٔ برای این واقعهٔ بزرگ و جلوس این پادشاهان نداده اند. «کننگهم» و پروفسیر «سهبولد» که این دو نفر را یکی شناخته اند اختلاف را ناشی از رسم الخط حروف عربی میدانند حالانکه در رسم — الخط عربی یا فارسی در بین دو اسم لالیه و کالار تفاوت بقدری است که امکان هیچگونه اشتباهی نمیرود. تعجب است که استادان فوق — الذکر چنان پنداشته اند.

قرار عقیدهٔ «کننگهم» موسس سلالهٔ برهمن شاهیان «لالیه» است که البیرونی او را «کالار» خوانده و وی بتحقیق در اواخر قرن نهم زیسته و همعصر «شانکراوارمن» بوده. کننگهم کرونولوژی چنان برجانشینی شاهان ترتیب کرده و برای هر نسل ۲۵ سال تخمین نموده است. «ستین» لالیه و کالار را از آن جهت یکی می شمارد که تو ضیحات راجاترنگینی در باره لالیهٔ با شرحی که البیرونی بر کالار موسس هندو — شاهیه نوشته مطابقت دارد.

دکتر پاندی می نویسد:... تعیین سالهای معین بهر شاه تا کالار را به آخر قرن نهم مسیحی برسا ند قیاسی بیش نیست. علاوتاً تعیین سالهای تخمینی هم از یک محقق تا محقق دیگر تفاوت دارد. پس به تعقیب البیرونی کالار را همعصر «شانکراوارمن» ساختن هم قانع کننده نیست. اساسیکه «ستین» کالار و لاله را یکی دانسته نیز ارتباطی در بین این دو شاه که در دو جای مختلف یکی در کابل و دیگر در «اودابهاندا پورا» سلطنت داشتند قائم نمی سازد. نظریه احمد علی کهزاد و «گهنگه» که کالار و لالیه را دو شخصیت جدا گانه دانسته اند صحیح تر معلوم میشود (صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶)»

با در نظر داشتن حوادث تاریخی ضعیف بودن مفکورهٔ یکی دانستن «کالار» با «لالیه» نیز ثابت میگردد. چه انتقال سلطنت از ترکی شاهیان به برهمن شاهیان کابل را نمی توان تا اخیر قرن نهم مسیحی پس انداخت. قرار نظریه موسیو «فوشه» این واقعهٔ بزرگ پیش ا

جلوس یعقوب لیس صفاری و طبعاً قبل از فتح کابل بدست او «۸۷۰م» صورت گرفته است (صفحه ۱۵۵ جلددوم تاریخ افغانستان تالیف کهزاد) و طوریکه قبلاً نگاشتیم کودتای کالار در آغاز قرن نهم مسیحی «۸۱۵م» مطابق (۲۰۰ هجری) واقع شدو تاسیس سلطنت هندو شاهیه در ویهند «اودابهاندا پورا» در ربع اخیر قرن نهم «۸۷۹م» اتفاق افتاد که فاصله زمانی زیاداز نیم قرن است. دربارۀ کالار معلومات تاریخی و تحقیقات آرکیالوژی دیگردردست نیست. نام وی دریک معبد هندوئی در قریهٔ «شاه محمد ولی» واقع در شمال غرب جهیلم در پنجاب شنیده میشود. این معبد موسوم است به کالاریا (ساسی دا کالار) که تا این اواخر از نظرها پنهان مانده بود. این معبد به به کالار حکمران برهمنا تعلق دارد. معبد مذکور درجائی که (۱۱۰۰) فت از سطح بحر ارتفاع دارد درپوزۀ کوهی که بطرف یکی از معاونین رود (سوان) نشیب تند دارد و بسمت شمال نمکسار واقع شده میباشد. معبد بحال ویرانهٔ افتاده که بیشتر در اثر فرسودگی سنگهای نرم ریگی بوده ۱۰۰۰ ز نزد یک دیوار های عمارت یک سکه «ونکادیوا» یافته شده که طبق نظریۀ کننگهم دور سلطنت او در آخر ین حصه قرن هشتم بوده. «تصویر ۳۰ دیده شود»

نزدیک ترین آبادی از آن قریهٔ (شاه محمد ولی) است که ۱۰ میل دور می باشد. در ین حوالی تپهٔ دیده می شود که پوشیده از پارچه های سفال است. این ناحیه را «کالری» می نامندو با معبد کالار ارتباطی داشته است. اما چیزی که دلالت برتاریخ آن کند هنوز بدست نیامده. کشف مسکوکات شاهان شاهیه درنزد یکهای دیوار و اطراف آن موضوع راتقویه می کند. غالباً این معبد در بین قرون هفتم و نهم مسیحی ساخته شده که آنهم موئد مسئله میگردد. هرگاه این نظریه مقبول افتد دلالت بر آن میکند که علاقۀ جیهلم داخل قلمرو کالار بوده. «صفحه ۳۱ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب تالیف مشراو صفحه ۸۱ شاهیان افغانستان و پنجاب تالیف پاندی دیده شود».

پروفیسر مشرا علاوه میکند: مردم محل در بارهٔ تاریخ اینجایها معلوماتی ندارند. فوتوهای این جایها به «دکتر شتین» فرستاده شدوی نوشت شیوهٔ ساختمان بهدو زیارت واقع (امب) درنا حیه (شاهپور) شباهت دارد اما سنگهای آن از نوع توفا "TUFFA" است. ازروی آنچه در فوتو دیده میشود نمی توان تاریخی برای آن معین کرد اما باتخمین میتوان آنرا در بین قرون هفت ونه جای داد. کلانی خشتهای آنرا به قرن هفت قرین می سازد ۱۰۰۰۰ ازروی وضع عمومی بنا معلوم میشود که معبد هندوئی بوده. معاینهٔ دقیقتر نشان خواهد داد که معبد به «شیوا» یا «وشنو» اهدا شده.

ازروی نظریات محققان مانند «کننگهم» «شتین» و «گاربت» و در نظر گرفتن آن عصر میتوان گفت که قرن نهم عصر فعالیتهای برهمانی درگندهاره بوده. پس شهر ومعبد کالار از طرف خود کالار آباد شده به دلائل ذیل:

۱— جایها (کالار- کالری) که بعد از کالار نامیده شده تصادفی نبوده.

۲— معبد برهمانی است و کلار برهمن بوده وحالانکه سلف او لگه تورمان بودائی بوده.

۳— تاریخ معبد با عصر کالار تصادف می کند.

۴— کشف سکهٔ (ونکادیوا) در نزد یک دیوارهای معبد موئد موضوع است.

۵— منطقهٔ تحت مطالعه بزیر سلطهٔ کالار بوده.

۶— نه تنها منطقهٔ کالار بلکه تمام ناحیه نمکسار دارای آثار باستانی مربوط به نیم دو قرن نهم میباشد.

۷— همین منطقه نمکسار بود که هندوشاهیان پس از دست دادن ویهند (اودابهانداپورا) به (ناندانا) پناه گزیدند. پس معلوم میشود که کالار بفعالیتهای مذهبی در جایهای مختلف پرداخته بود «صفحه ۱۶— هندوشاهیان افغانستان و پنجاب».

میتوان قیاس کرد که کالار بعد از موفقیت به کود تا علیه لگه تورمان شاه «ترکی شاهیان» برای اظهار شکر ان از وجهۀ دینی امر بساختن معبد (سامی دا کالار) را در شرقی ترین سرحد کشور خود داده باشد وازآنست که نام وی برمعبد ونا حیه هنوز باقی است زیرادر این هنگام کیش برهمانی بشدت رو بترقی داشت وشهر و معبد کالار بامر او بنا یافت . و اگر بنای شهرومعبد رادراو اخر قرن نهم قیاس کنیم پس میتوان گفت که این شهرو معبد در عهد لالیه بیاد بود بانی و موسس سلاله بنا یافته بود .

از کالار نه سکۀ در دست است و نه کتیبۀ باقیمانده اما اینقدر معلوم است که دوران حکومت وی طولانی بوده و تا اخیر عمر حکمران بمانده . درفهرست البیرونی دومین شاهی که درین سلسله ذکر شده (سامند) یعنی (سما نتاد یوا) است که بعد از آن نامهای کمالـو ، بهیم ، جیپال ، انند پـال تروچانا پال وتری لوکانا پالا ذکر شده که شاه موخرالذکر درسال ۱۰۲٦ م کشته شد .

سپالاپاتی دیوا

این نام درفهرست البیرونی جای ندارد . برطبق تحقیقاتیکه دکترپاندی کرده است (صفحات ۸۳-۸۲ شاهیان افغانستان و پنجاب) سپالاپاتی دیوا را درفهرست بعد از کالار میتوان جای داد . وگوید که محض مسکوکات معرف این شاه است . سکه های او مختلف و متنوع است و تغییر تدریجی و بشکل شدن اسپ در روی سکه باشعار اصلی نشان میدهد که وی مدت درازی سلطنت کرده و چون مسکوکات او تقلید ازهونها (یفتل ها) است میتوان اورا بعد از کالار درفهرست شاهان داخل کرد . مسکوکات کاپیسا طوریکه زائرچینی هیون- تسیانگ تذکرداده تقلید از مسکوکات هونهاست که ترکی شاهیان خود بآن تعلق داشتند . معلوم است که (سپالاپاتی دیوا) که اولین انواع مسکوکات خودرا بضرب میرسانید با آخرین شاه سلسلهٔ سابق خیلی نزدیک بود . ازینرو می توان گفت که «سپالاپاتی دیوا» بعد از دورهٔ مختصر(؟) کالار بسلطنت رسیده بود . چون مسکوکات او بیشتر درافغانستان و کمتر درپنجاب دیده شده معلوم میشود که قلمرو او منحصر بکابل و حوالی آن بوده و پنجاب ازحوزهٔ اقتدار او خارج مانده بود . موئد این نظریه این حقیقت نیزهست که دستهٔ از شاهی ها تحت ریاست (لالیه) کمی بعدتر در (اودابها نداپورا) آمده اقتدار بهمرسانیده بودند .

نقش نرگاو و اسپسوار که درمسکوکات سپالاپاتی‌دیوا بود از طرف «خواداوایاکا» « واکادیوا » «سمانتادیوا» و «بهیمادیوا» نیز تعقیب گردید . درباره روابط او و شاهانیکه نقش او را تعقیب کرده بودند شواهد زیاد در دست نیست . اما (دیوای) اخیر نام و بعضی علائم عمومی ضرابخانه نشان میدهد که روابطی در بین ایشان بوده .

طوریکه درصفحات قبل نوشتیم پروفیسرمشرا باین عقیده است که «سپالاپاتی، واکا ، وسمانتا» عناوینی بود که (کالار) انتخاب کرده و برسکه های خود بضرب‌رسانیده که درقلمرو هندوشاهی بوفرت پیدا میشود . درآن جمله سکهٔ بنام سمانتا دیوا ست. بعد از مرگ کالار کسی برتخت نشست که پسر کالار نبود . پس این شاه نو نیز خودرا (سمانتا) خوانده و بهمین نام (سمانتا) سکه‌زد که این کار موضوع را مغشوش ساخته‌است . مسکوکات نقرهٔ (سپالاپاتی‌دیوا) زیادست وفلزآن نظربه‌سکه‌های سائرشاهان خالص‌ترست (یعنی از ۳ تا ۵ر۳ درصد طلا ۳۰ درصد مس و ۶۶ تا ۶۹ درصد نقره) این ترکیب دلیل برآنست که‌وضع خزانهٔ شاهی درآن وقت فیاض‌تر بوده . (صفحه ۸۳ شاهیان افغانستان‌وپنجاب‌تألیف دکترپاندی) مسکوکات سپالاپاتی‌دیوا بخط ناگری ضرب شده است (صفحه ۸۰ افغانستان بعد از اسلام تألیف استاد حبیبی) .

دکترپاندی‌درتعیین‌دورهٔ سلطنت «سپالاپاتی‌دیوا» و «اکادیوا» و «سمانتا»تحقیقات ارزندهٔ کرده که‌ما آنرا از کتاب اومی‌آوریم: برای‌تعیین‌تاریخ تاپایان‌دورهٔ او نکات‌ذیل درنظر گرفته شود . ما میدانیم که صفاریان کابل را در ۸۷۰ م فتح کردند . بعد ازین واقعه بر مسکوکات (خواراواپاکا) کلمهٔ (عدل) برسم‌الخط عربی ضرب‌زده‌شد . این‌مسکوکات حاوی شعار (ویزارگانتا) بود که‌ما آنرا در بعضی مسکوکات «سمانتادیوا» می‌یابیم وچون در مسکوکات (خواداوایاکا) کلمهٔ عربی اضافه‌شده پس‌زمان او بعدتر از (سمانتادیوا) دارای‌شعار (ویزارگانتا) است . از روی‌علائم

ضرابخانه و موتیف سکه در مسکوکات (واکادیوا) و (سمانتادیوا) معلوم میگردد که اول الذکر باید قبلتر از موخرالذکر بوده باشد. پس ما قبل از ۸۷۰ م دو شاه داریم . کمی تعداد سکه های (سمانتا) با شعار (ویزارگانتا) با مقایسه با مسکوکات (واکادیوا) دلیل بردرازی و کوتاهی دورهٔ سلطنت ایشان است . معهذا زمان حکمرانی (واکادیوا) بدلائلی که گفته شد باید زمان (سپالاپاتی دیوا) کمتر باشد. پس میتوانیم دورهٔ سپالاپاتی دیوا را در حد ۸۶۷م قرار بدهیم ودورهٔ (واکادیوا) را بین ۸۶۷ و ۸۶۹ قبول کنیم واقلا یکسال را برای (سمانتا) با شعار (ویزارگانتا) بگذاریم.

واکادیوا

سکه های مربوط باین شاه دلیل شاهی او است. سکه های وی ندرتاً از جیهلم تا منطقهٔ کابل و بیشتر در پنجاب یافت میشود. آیا این دال برین است که دائرهٔ سلطنت او بیشتر در پنجاب تمرکز داشت تا افغانستان؟ اگرچنان بوده باشد او باید در (اودابهاندا پورا) باقتدار آمده و آنهم در سالهای اخیر سلطنت سپالاپاتی دیوا. وازینجهت مسکوکات موخرالذکر در پنجاب نظر با فغانستان کمتر پیدا میشو. تذکر دادیم که در بین (واکادیوا) و (سپالاپاتی دیوا) رابطهٔ خانوادگی وجود داشته وچون دورهٔ (واکادیوا» را در سالهای ۸۶۹—۸۶۷م قبول کردیم امکان دارد که او یک یا دو سال قبلتر دراودابهاندا پورا بسلطنت رسیده باشد.

سمانتادیوا (باراول)

سکه های سمانتادیوا را از روی تاریخ میتوان بسه دسته تقسیم کرد: یکی با شعار (ویزارگانتا) دیگر به با شعار سادهٔ (سمانتادیوا) وسوم ملیونها سکهٔ شاه مسخ شدهٔ مذکور. اما وسیلهٔ که ضرب کننده آنهارا شناخت و یا این سکه ها را از آن همان «سمانتادیوا» دانست دردست نیست. در نوشته های البیرونی شاهی موسوم به (سامند) دیده میشود که بعد از کالار باقتدار رسیده. این «سامند» را همهٔ مورخین همان «سمانتای» مسکوکات شناخته اند.

نظر بمطالعهٔ سکه شناسی مسکوکات شاهیه، سکه های «سما نتا دیوا» بعد از «وا کا دیوا» تاریخ زده شده و سکه های او با شعار (ویزار گا نتا) تاریخ قبلتر از سکه های (خوادا و یا کا) دارد. سکه طلائی نادر «بهیما دیوا» اشاره بیک «سما نتا دیوا» کرده که قرار آن موخرالذکر تا به نزد یک زمان بهیما دیوا سلطنت داشته.

در عصر غزنویان هنوز داستانهائی از این شاهان در بین مرم رواج داشت چنانچه استاد ابولقاسم حسن ابن احمد عنصری (متوفی ۴۳۱ هجری) شاعر معروف در بار سلطان محمود داستانهای شاد بهر و عین الحیوه خنگ بت و سرخ بت بامیان را بنظم آورده بود و همین داستانها را البیرونی بنام قسیم السرور و عین الحیوت و حدیث الصنمی بامیان از فارسی بعربی ترجمه کرد.

استاد حبیبی میگوید اصل این داستانهای فارسی و عربی متأسفانه از بین رفته و اکنون سراغی از آن نداریم ولی حدس میتوان زد که داستان شاد بهر و عین الحیوه ربطی بهمین سامند داشت و ابیات ذیل عنصری نیز از همین داستان است که شاید علی بن احمد طوسی در حدود (۴۵۰) هجری آنرا در دست داشت و سه بیت از آنرا در سند نعت لوس نقل کرده:

چون بیامد بو عده برسامند   آن کنیزک سبک ز بام بلند
برمن سوی او فرود آمد   گفتی از جنبشش درود آمد
جان سامند را بلوس گرفت   دست و پای و سرش ببوس گرفت

(لوس بمعنی فروتنی و لا به است صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲ افغانستان بعد از اسلام. و صفحه ۵۶۱ تاریخ ادبیات ایران تالیف صفا) معلوم میشود که غالباً (سما نتا دیوا) در مدت حیات خود دو بار بسلطنت رسیده بوده دور اول قبل از «خوادا و یا کا» یعنی ۸۷۰م) زمانیکه صفاریان کابل را اشغال کرده بودند. و دورهٔ دوم او زمانی قبل از سلطنت بهیما دیوا بوده باشد. درینجا مادورهٔ اول او را که قبل از «وا کا دیوا» شروع شده و از ۸۶۹ م تا ۸۷۰م ادامه یافت در نظر میگیریم.

در روشنائی این کرونولوژی یعقوب لیث کابل را در عهد سامنتادیوا گرفته و او را از تخت بر انداخته بود . مورخان اسلامی می نویسند که پسر رتبیل «یاز نبیل» در دسمبر ۸۶۹ م بکابل پناه برد . یعقوب از زرنج تاغزنی پیش آمد اما موسم سرد زمستان و برف مانع پیشرفت یعقوب و تعقیب پسر رتبیل گردید . شاید به همین علت بوده که یعقوب از راه بامیان و بلخ بکابل آمد وچون ما از حکومت مستقیم یعقوب بکابل سندی نداریم چنین معلوم میشود که مقصد یعقوب از بامیان بکابل آمدن جزادادن پادشاه کابل بوده و بعد برگشته است . بهرحال مسکوکات «خواداوایاکا» نشان میدهد که یااو از طرف یعقوب بپادشاهی رسانده شده و یا بحیث والی از طرف او حکومت کرده .

از روی مسکوکات یعقوب که در پنجشیر بضرب رسیده ۸۷۵–۸۷۸ م معلوم میشود که دوران نفوذ او متداوم تر بوده و ازین باین نتیجه می رسیم که قسمت شمال شرق هم بدست او رسیده و داخل امپراطوری او شده بود . پس مدت شش سال سلطهٔ او در کابل با حکمرانی «خواداوایاکا» در کابل در یک زمان بوده .

جنگهای طولانی و سلوک بد کابلشاه سبب شد که مدافعان کابل در برابر یعقوب لیث کاری نکنند و در نتیجه وی نه تنها سجستان و هرات را تسخیر کرده بلکه شهر کابل را نیز بدست آورد «۸۷۰ م» . نفوذ صفاریان دیر دوام نکرد وقدرت از ایشان بسامانیان رسید ولی ایشان اعتنائی بکابل نکردند .

خواداوا یاکا

سند سلطنت وی نیز سکه های اوست . طوریکه تذکر دادیم به پیروی ازدانشمند معاصر برتانوی «مکدوال» دورهٔ وی را بنابر ظهور شعار عربی برسکه های او در حدود ۸۷۰ م حساب کرده ایم . معرفی سیستم اوزان عربی ثابت میکند که «خواداوایاکا» یا والی یعقوب لیث بوده ویا اینکه از طرف او بسلطنت برگزیده شده بود . شاید او از همان سلسله لگه تورمان بوده اما بهیچ حال با «سامنتادیوا» که دورهٔ دوم سلطنت را شروع می کرد ربطی نداشت ویا اینکه «خواداوایاکا»

از کدام تبار دیگر بوده اما مسلمان نبوده. از روی تعداد کم سکه های۔ او میتوان گفت که مدت سلطنت وی کوتاه و محض یک یا دو سال و اعظمی شش سال بوده .

این نیز ممکن است که صفاریان بزودی در بامیان و بلخ مصروف شدند و بکابل توجهی نداشتند و این بشاه معزول فرصت داد که سلطنت را از حکمران مقرر شده پس بگیرد .

اینهم ممکن است که خواداوا یا کا با یعقوب لیث طرحی ریخته و این طرح بمرام یعقوب لیث برای برانداختن شاه کابل موفق بوده «چون سماقتا دیوا پسر تبهل را پناه داده بود» و با ینصورت خواداوا۔ یا کا توانست که تخت را از سلالهٔ غاصب یعنی بر همن شاهیان پس بگیرد و بکمک یعقوب باز بسلطنت رسیده مطیع او بوده و مسلمان هم شده که ماوجهه آخرین را قریب بیقین می یابیم .

سمانتادیوا

(باردوم)

دورهٔ کوتاه (خواداوایاکا) با اقدامات (سمانتادیوا) پایان یافت ... طوریکه اشاره شد دورهٔ دوم (سمانتادیوا) قبل ازسکهٔ نا باب «بهیمادیوا» بود و میشود که قبل از دورهٔ پدر «بهیمادیوا» موسوم به «کمالاوارمن» بوده باشد که «سمانتادیوا» بعدازوی بسلطنت رسید. مسکوکات سمانتادیوا بدون شعار (ویزارگانتا) ازآن مسکوکات سمانتادیوا است که حکومت وی قبل از زمان کمالاوارمن (درحدود ۹۰۰م) بوده . نشان ضرابخانه برسکه های سمانتادیوا باشعار «ویزارگانتا» وآن سکه هائیکه شعار ساده داشتند همرنگ بودند و شکی باقی نمی گذارد که هردو نوع سکه از یك ضرابخانه برآمده وهردو ازآن یك شخص می باشد .

سکه های مربوط به «سمانتادیوا» هم زیاد وهم مختلف النوع است . سکه های نقره اونظر بمسکوکات «سپالاپاتی دیوا» پست ترست که نشان میدهد وضع خزانه شاهی بعدازحملهٔ یعقوب بسیار غنی نبوده . پیدا شدن سکه های سمانتادیوا از پنجاب تاکابل وبورپ وروسیه نه تنها دلیل بروسعت قلمرو اوست بلکه ازبسط تجارت آن نیز حکایه می کند. سکه های وی ازبس رواج داشت پس از مرگ او مسکوکات قاب وپست که تقلید سکه های او بود شیوع یافت .

در مورد سکه های «سماننتا» یا «سماننتادیوا» پروفیسر مشرا از نگاه دیگر مطالعاتی دارد (صفحات ۱۵–۹۰ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب) بدینقرار: مسکوکات سماننتا یا سماننتادیوا به تنهائی یا با نام دیگر برای مدت طویلی در ساحهٔ بزرگ افغانستان و منطقهٔ یوسف زی (شهر بهلول) وتمام پنجاب وشمال هند یافت میشود. یك نوع آن در ۱۸۴۲ درجائی موسوم به اوبرزیکو (OBRZYCKO) ولایت پوسن (POSEN) درپولند یافت شد که درجملهٔ سی سکهٔ شاهان مختلف اروپائی وآسیائی بود که قبل از (۹۷۵م) حکومت کرده بودند. این مسکوکات تاقرن سیزده تقلید گردیده رفت واین واقعه پیچیدگی های زیادرا برای محققان تاریخ بار آورد.

سکه های سماننتا انواع مختلف دارد.

۱– سکه ها با کلمهٔ سماننتا یا سماننتادیوا (بدون تاریخ) که شاید از خود او و یا سپالاپاتی (لالیه کالار) و یا حتی از بعضی ملوك الطوایف مربوط به سلطنت شاهیه (ازخاندان هندوشاهیه یا سلالهٔ دیگر) باشد زیرا سماننتا بمعنی (FEUDATORY) است.

۲– سکه های دارای نام سماننتا یا سماننتادیوا (باتاریخ عصر ساکا) در دست است که این تاریخها بزمان سلطنت سپالاپاتی دیوا اتصاد ف می کند پس باترجمه «سماننتا» بصورت عنوان «سپالاپاتی» که آن هم بذات خود عنوان است میتوان گفت که این کته گوری سکه ها تعلق به «سپالاپاتی» یا «لالیه کالار» دارد.

۳– بعضی مسکوکات سماننتا یا سماننتادیوا با بعضی کلمات توصیفی یا نام بعضی ارباب انواع طور پیش وند دیده میشود بعضی از سکه ها چنین است:

اساوری سری سماننتا دیوا
مادهاوا سری سماننتا دیوا
کوته ما ناسری سماننتا دیوا

اسمای صفت اساوری، مادهاوا، و کوته ما نا وغیره با حکمداران مختلف معلوم میشود که اسمای بزرگان یا

انتساب بخانواده ار باب انواع شاهان مورد بحث بوده . پس ممکن است تصور کرد که اقلاً بعضی ازضرب کنندگان این سکه ها متمایل بودند که خودرا بنام «سمانتا» یا نمایندهٔ ار باب انواع مورد بحث بشناسانند. در تاریخ هند این موضوع مثال های زیاد دارد. اما باید قبول کرد که تعبیر (سری سمانتادیوا) بنام سامانت تا بصفت ...

۳ — بعضی سکه ها کلمات (سمانتا) یا (سمانتادیوا) را با نام شاهان سلاله های مختلف دارد . مشکل است که سمانتادیوا را بحیث یک فرد شاه شاهیه قدیم در تمام موارد حساب کنیم . تحت شرایط عادی سخت است تصور کرد که شاهان متعدد سکه ضرب زنند و نام یک شاه قدیمی را که سالها قبل مرده درآن بگنجانند . «اپلووت» عقیده دارد که هرگاه کلمهٔ (سمانتا) با نام دیگر یافته شود عنوان است و معنی آن جنگجو قهرمان و امیر میباشد . اگرچه سمانتا در سکهٔ خود فیل و شیر دارد اما سکه هائی با گاو کوهان دار خوابیده و سوار کار نیز بکثرت وجود دارد .... از روی کثرت و یافته شدن سکه های (سمانتا) در ممالک مختلف میتوان قیاس کرد که قلمرو او کشوری غنی و وسیع بوده .

معلوم میشود که درضمن دومین دورهٔ سلطنت (سمانتادیوا) یک شاخهٔ شاهیه در (اودابهاندا پورا) بقدرت رسیده بودند. کلهنه از شاهی موسوم «بهلالیه» می نویسد که با شاه (گورجار ها) موسوم به (الاکهانه) ودیگران اتحادی برقرار کرده بود و این درهنگامی بود که شنکر اوار من (۹۰۲—۸۸۳ م) پادشاه کشمیر شده بود غالباً (لالیه) پنجاب را در نیمهٔ اخیر دورهٔ دوم سلطنت سمانتادیوا بتصرف خود درآورده ودر ۸۸۳ م سمانتارا برانداخته بود . قرار تحریر کلهنه سلطنت (لالیه) در بین (تروشکا) ها و (درادا) ها افتاده بود واین درصورتی ممکن است که (لالیه) برتمام قلمرو شاهیه در افغانستان و پنجاب از ۸۸۳ تا ۹۰۲ م مسلط بوده باشد و این در زمان سلطنت شنکراوارمن بوده . بدینقرار می توان گفت که عروج (لالیه) در ۸۸۰ م روی داد وقلمرو او در ۸۸۳م تا کابل وسعت پیدا کرده بود.

لالیه

در تاریخ کلهنه نخست کلمهٔ شاهی را در نام (لالیتادیتیا) می یابیم ... تفصیل کاهنه از سلطنت شنکر اوارمن (شامکراوارمن) (۹۰۱-۸۸۳م) ولشکر کشی هائی که وی بعد از تخت نشینی در سرزمین-های همجوار کشمیر بجنوب وجنوب‌غرب آغاز نمود معلومات نسبتاً مشرحی‌میدهد . شامکراوارمن اول بمقابل گورجارها اقدام کرد ... که‌موقعیت این ناحیه را در گجرات موجوده بین چناب وجهلم میتوان‌تعیین کرد . بعد ازظفر اول‌وی (الاکهانه) شاه‌آن سرزمین را واداشت که‌تابع سلطنت کشمیر باشد . درضمن همین مبحث کلهنه از (لالیه شاهی) شاه مقتدری صحبت می کند که از (الاکهانه) پشتیبانی کرده بود . موصوف را سلطانی‌خوانده که‌در شهر(اودابهانداپ) او شاهان امان یافته‌اند .... (صفحه ۱۶ مجلهٔ شرق‌وغرب مقالهٔ اورل‌ستین) .

طوریکه ذکر یافت درهنگامیکه قدرت‌نظامی ونفوذ شاه کابل ضعیف‌گردیده بود (لالیه) یکی ازشهزادگان برهمن‌شاهی که ازطرف کابل‌شاه (سماتنادیوا) بحیث‌والی درپایتخت زمستانی او وظیفه داشت بهمکاری شاه گورجارها علم شاهی برافراشت . کلهنه در تاریخ کشمیر خود اورا مانند «خورشیدی که ستارگان‌را بی‌فروغ میسازد شاهان شمالی‌راتحت‌الشعاع قرارداده‌بود» توصیف کرده‌است . شاه کشمیر بمقابل (لالیه) که‌از (الاکهانه) پشتیبانی میکرد نیز‌لشکر کشید امامو فق نشد . اورل‌شتین می نویسد که کلهنه‌درباره موفقیت های کشمیر مخصوصاً باارتباط به(لالیه شاهی) واضحاً چیزی نمی‌گوید اما بطور محتاطانه ودیپلوماتیکی میگوید که(لالیه) برای خدمت گذاری از طرف«شامکر اوارمن» که میخواست اورا ازمقام سلطنت براندازد پذیرفته‌شد.) ازین جمله چنین استنباط میشود که‌لالیه دراثر لشکر کشی شامکراورمن از بین نرفت .

برأساس راجاتارنگینی‌لالیه نخستین‌فرد خاندان شاهیه بود که در(اودابهاند اپورا) سلطنت کرده بود. دیگرشاهانی را که کلهنه

ذکر می کنند عبارتند از کمالو، بهیما، تری لوچا نا پالا که در فهرست هندو شاهیان البیرونی شامل می باشند. لالیه همعصر (شامکراورامن) شاه کشمیر بود (۹۰۲–۸۸۳م) در ین زمان قلمرو لالیه از سر زمین ترو شکاها تا ناحیهٔ درادا ها و منطقهٔ پنجاب وسعت یافته بود. شاید لالیه در اثر اتحادی که با الا کهانه شاه گورجارها کرده بود میخواست بعضی مناطق قلمرو کشمیر را بدست آرد. شاه کشمیر که ازین سازش واقف شده بود درصدد برانداختن لالیه برآمد. مساعی بی ثمر شامکرا-وارمن منتج بمرگ فجیع شاه «اوتپالا» یعنی کشمیر در کوهستان (اوراشه) (ضلع هزارهٔ حالیه) گردید. این منطقه از مرکز شاهیه دور-نبود که- دست پنهانی (اودابهاندا) را در آن قتل بی دخل نمی دانند. بعضی از مورخین اتحاد لالیه و شاه گورجارها را عکس العملی می دانند که در مقابل حملهٔ احتمالی مسلمانان کرده شده بود. ولی پس از یعقوب لیث مسلمانان برقلمرو برهمن شاهیان (اودابهاندا) حمله نکردند وعمرلیث از سگاوند پیش نرفت که آنهم بعد از دورهٔ لالیه بود.

مرگ لالیه را درسال ۸۹۵ تخمین می کنند. پسرش «تورامانا» بجایش نشست ولی ظهور یک شاه قیام کننده او را از تخت براندا خت از لالیه سکه ئی در دست نیست.

«کلهنه بعد از مرگ شامکراوارمن (۹۰۲م) از یک لشکر کشی علیه شاهیه (اودابهاندا پورا) مختصراً ذکر می کند که این حمله توسط وزیر گوپالاوارمن که شاه صغیر بود رهبری شد. نام این وزیر (پرابهاکارادیوا) بود. کلهنه نتیجهٔ این جنگ را در شعر افاده نموده-است که اورل شتین آنرا چنین ترجمه کرد: او (یعنی وزیر) سلطنت شاه قیام کننده را به تورامانا پسر لالیان بخشید و او را بنام کمالوکا خواند.» تشابه در بین این نام «کمالوکا» با سومین فرد هندو-شاهیان در فهرست البیرونی موسوم به کمالو کافی است نشان بدهد که هردو نام یک شخص است. خوشبختانه شهادت در تائید این نظریه در یک منبع اسلامی یافته شده است. درجوامع الحکایات عوفی داستانی

است که کالو پادشاه هندوستان همعصر عمرلیث حکمروای خراسان (۹۰۱–۸۷۸م) بود. این طول مدت بطور شگفت آوری با تزک همنوائی دارد. یعنی که این مدت که در آن به کمالو اعطای مقام شد در آغاز سلطنت «گوپالاوارمن» بوده و محض دو سال (۹۰۳–۹۰۱) دوام کرد. جای تأسف است که شاعر و قایع نگار دربارهٔ شاه انقلابی که از مقام و قدرت خود توسط یک جنرال کشمیری خلع گردید خاموش مانده است. (صفحه ۱۸ مجلهٔ شرق و غرب شماره ۱ و ۲ سال ۱۹۷۳ دیده شود.)

پروفیسرمشرا می نویسد که تاریخ هند و شاهیه بعد از مرگ موسس آن تامدت یک ربع قرن مغشوش و بدون واقعه است. پیچیدگی موضوع بیشتر میشود اگر دو نکتهٔ ذیل را در نظر بگیریم:

۱– نورالدین محمد عوفی که در عهد شمس الدین التمش (۱۲۳۶–۱۲۱۱م) در دهلی بسر می برد در جوامع الحکایات خود جنگ عمرلیث (۹۰۰–۸۷۹م) مطابق ۲۸۷– ۲۶۵ هجری) را با کمالورای (شاه) هندوستان نوشته است. این واقعه پیش از اپریل ۹۰۰م صورت گرفته که آن تاریخ سقوط عمرولیث بود.

۲– کلهنه در راجاتارنگینی اثر خود که در ۱۱۵۰–۱۱۴۹م نوشته گوید که گوپالاوارمن شاه کشمیر (۹۰۳–۹۰۲م) یک شاه خاندان شاهی–را از تخت برانداخت و اوراشاه غاصب خوانده (بدون ذکر نام) و سلطنت را به پسر لالیه موسوم به (تورامانا) داد و اورا بعنوان (کمالوکا) خواند. این واقعه در سال ۹۰۲ یا ۹۰۳م اتفاق افتاد.

این هردو تاریخ قابل اعتماد است ولی مشکل را حل نمی کند. محققان با این خود را قناعت داده اند که در تاریخ گوپالاوارمن (۹۰۳–۹۰۲م) یک تصحیح چند ساله لازم است. اما این کار آنقدر آسان نیست. تاریخ هائی که کلهنه ثبت کرده از (۸۵۵–۸۵۶م) ببعد بسیار صحیح است و نمیشود آنرا طوری که (رای) عقیده دارد تخمینی شمرد. مورخین اسلامی که چند دهه بعد از وی آمده اند نیز از روی پابندی قوی که در ضبط وقایع دارند معلومات قیمتدار داده اند که در آن بقیمت تاریخ تمام

میشود مخصوصاً که میدانیم مسلمانان در ذکر سنه و تاریخ بسیار دقیق هستند.

پروفیسر مشرا برای حل قضیه براه سوم دست میزند بدینمعنی که جانشین مستقیم لالیه بسرش کمالو و ارمن را میداند که موسوم به (تورامانا) نیز بوده و در نزد مسلمانان به‌عنوان کمالوشاه هندوستان شناخته میشد. باری جنگ بین او و عمرلیث (۹۰۰–۸۷۹م) روی داده اول الذکر شکست یافت پس کمالو چندماه سلطنت کرد (در ۸۹۵ نظر بتاریخی که ما قبول کرده‌ایم) تخت کمالو به سامانتا رفت که از خویشاوندان لالیه بود. سامانتا هفت سال پادشاهی کرد. درین هنگام کمالوتوانست که کمک شاه کشمیر را در بدست آوردن تخت و تاج خویش دریابد. سامانتا شکست خورد و شاه کشمیر سلطنت را به کمالو برگردانید (۹۰۲م) و او عنوان نوگرفت یعنی (کمالوکا) کمالو درین نوبت سالهای زیاد حکمرانی کرد. (صفحات ۴۰–۴۱ هندو–شاهیان افغانستان و پنجاب).

درینجا پروفیسر مشرا سامانتا را دشمن کمالو می‌شناسد حالانکه در تفسیر خود سامانتا و سپالاپاتی را صفات لالیه–کالار مؤسس سلاله هندو شاهیه اودابهاندا شمرده است مگر اینکه این سامانتا را شخص دیگر یعنی همان شخص مجهولی که تخت را بقول پروفیسر موصوف از پسر کالار گرفته و خود را هم سامانتا نامیده بود بشناسیم نه سامانتای فهرست البیرونی زیرا سامانتای فهرست البیرونی (سامند) در کابل همعصر یعقوب لیث بوده که موخرالذکر کابل را در سال ۸۷۰م فتح کرد بود.

داکتر پاندی درین مورد موقف دیگری اتخاذ کرده است بدینقرار: پایان دورۀ لالیه قرار تحریر کلهنه بنابر ظهور شاه انقلابی بود او را–ستین اورا (سامند) البیرونی و سامانتا دیوای مسکوکات می‌شناسد. این شناخت از طرف مورخین چون «مس»، «و» و «بد» یا «هـ س، رای» و «ب–پر کاش» پذیرفته شده است. و بدیا چنین نظر بدارد که هنا سلالۀ شاهیۀ که اهمیتی علیه شاه کشمیر انقلاب کرده و در عهد (گوپالاوارمن) از طرف وزیر او (پرابهاکار ادیوا) برانداخته شد و سلطنت به پسر لالیه منتقل گردید.

هرگاه لشکرکشی (پرابها کارادیوا) با واقعهٔ مرگ فجیع (شنکراو ارمن) در نزدیکی مرکز شاهیه (که دخالت دست مخفی او در آن گمان برده میشد) در نظر گرفته شود واضح میگردد. بیوهٔ شاه موسوم به (سوگاندها) که به نیابت پسر صغیر خود (گوپالاوارمن) حمله کرده بود حملهٔ او یک عمل انتقامجویانهٔ محض بوده. پس امکان آن بوده است که حقائق به لهجه سیاسی ذکر گردیده باشد. سلطنت شاهیه توسط (پرابها کارادیوا) مغلوب و منکوب نه شده و (کمالاوارمن) برتخت بوده که آن حمله شروع شده بود. با ینصورت اطلاع اینکه (کمالاوارمن) سلطنت را از (پرابها کارا- دیوا) بدست آورده بی اساس میباشد. شاید اقوام وزیر مذکور برای انتقام مرگ شاه بناکامی انجامید وشاید حملهٔ او بدلایل نزدیکی شاه شاهیه بشاه گورجارها بوده. بهرحال دلائلی موجود بود که وی حمله کرده شاید ناکامی وزیر بود که ملکه (سوگاندها) از وی حساب خزینه و مصارف جنگ را خواسته بود (کلهنه) (صفحه ۱۹ شاهیان افغانستان و پنجاب).

کننگهم عقیده دارد که شاه قیام کنندهٔ بی نام کلهنه خود لالیه بوده اما کلهنه او را بصورت مبهم ذکر کرده بدون انکه نامی از وی ببرد. اورل ستین می نویسد که در بارهٔ این نام (شاه غاصب) اشاره بر مناسبات لالیه و نخستین دو شاه فهرست البیرونی کالارو سامند در دست است. طبیعی است اگر قیاس کنیم که در لالیه شاهی که بصورت سلطنت با قدرتی ذکر یافته کالار موسس بسیار نیرومند آن دیده شود در ینصورت شاه بی نام کلهنه را شاید با سامند (سمانتا) یکی دانست. اینهم ممکن است که در فهرست البیرونی شاه لالیه خود سمانتا وسلطان رقیب کمالو. بی نام بوده باشد. با درنظر گرفتن حقائقی که البیرونی در بارهٔ سلاله هند و شاهیه ثبت کرده و موثق است نمی توان تصور کرد که وی رول شهزادهٔ مقتدری مثل لالیه پدر کمالو را نادیده گرفته باشد (صفحه ۱۸ مقالهٔ اورل ستین)

در مورد نظریه دکتر پاندی یک سوال پیدا میشو وآن وجود شاه غاصب است که توسط وزیر شاه کشمیر از تخت برانداخته شده

این موضوع را کلهنه واضحاً نوشته است ونمی‌توان آنرا نادیده گرفت مگر انیکه داستان پسر کالار وسمانتا که در کابل درحدود متجاوز از نیم قرن قبل از لالیه وپسرش روی داده بود ازطرف کلهنه برنگ دیگردرنه‌آورده شده وباینصورت افتخاری برای‌شاه کشمیرایجاد شده باشد ویا انیکه اصلا شخص غیر معروفی ازموقع استفاده کرده موقتاً شاه رابی تخت ساخته وبکمك شاه کشمیر مدارا عتبار بدانیم= جریان وقایع را قرارذیل میتوان قیاس کرد:

درجنگ عمرولیث سکاوند رافتح کرد وقوای کمالو عقب نشست کمالو ازین حادثه برانگیخته‌شد ولشکر زیادی جمع‌آوری نمود. جوش‌مذهبی وترتیبات نظامی اوحکمداران دولت صفاری‌را مواجه بخطر ساخت. عمرولیث بایکی از افراد خاندان شاهیه موجوده ویا سابق (ترکی‌شاهیان) طرحی ریخت تا کمالو ازتخت برافتاد.

نام اصلی این‌شخص مجهول بماند زیرا تعلق بخاندان شاهیه نداشت ویاعضو خاندان قدیم کابلشاهان بوده ویا از دودمان برهمن شاهیه بوده اما حق‌تخت نشینی‌نداشته. پس او عنوان (سمانتا) را که بمعنی سرلشکر یا قائدامت انتخاب نمود وبه تقلید از سمانتای قبلی سکه زد. سکهٔ سمانتای اولی ازطرف چندین شاه را بعد نیز تقلید گردید که وفورسکه‌ها بنام (سمانتا) موجب مغشوش‌شدن تحقیق بر مسکوکات گردیده است.

نقشهٔ عمرولیث دربراندا ختن (کمالو) موفق شد(۸۹۵م) وسامند هفت سال باقتدار بماند. اما عمرولیث در بلخ شکست خوردواسیر شد (۹۰۰م)(کمالو)موقع رامناسب یافت ازشاه کشمیر (شنکرا وارمن) کمك خواست. شاه کشمیر که اتحادقوای (سمانتا)را بامسلمانان درغرب خطر برای آینده کشور خود یافت درخواست او راپذیرفت وچون‌عمرولیث ازبین نرفته بود درفکر براندا ختن سمانتای(اودابهاند اپورا) گردیده‌پس او امریه‌سمانتا فرستاد. سمانتا باانیکه از کمك دوست خود(عمرو لیث محروم‌شده بود از اطاعت سرپیچید ودر عوض

مردم سرحدی را علیه شاه کشمیر بشورش آورد: پس شاه کشمیر لشکر خود را بسوی مرکز شاهیه سوق داد. سمانتا دسیه ئی طرح کرد که منجر بقتل (شنکراوارمن) در کوهستان (اوراشه) نزد یک مرکز شاهیه گردید. لشکر کشمیر شکست یافت. چندی بعد ملکه (سوگاندها) بعزم انتقام امر حمله داد و سرلشکر او که وزیر او نیز بود در رأس قوا قرار گرفت. سمانتا شکست خورد و (پرابهاکارادیوا) سلطنت را به پسر (لالیه) که (تورامانا) باشد برگردانید واورا (کمالوکا) خواند ۹۰۲م

کمالا وارمن

کمالا وارمن پسرلالیه و نامش «تورامانا» بود. طوریکه کلهنه نوشته است پس از آنکه تخت ازدست رفته راتوسط لشکر کشمیردوباره بدست آورد نام او به کمالوکا تبدیل شد. قضیه تبدیل نام او ازطرف «پرابهاکارادیوا» وزیر «گوپالاوارمن» رادکترپاندی تماماً قابل رد میداند وگوید «صفحات ۹۲و۹۳»:

محققان این پادشاه شاهیه را با کمالوی فهرست البیرونی یکی می شمارند. مسکوکاتیکه در آن شعار «کمالا» یا «کمالا دیوا» باشد باین شاه تعلق دارد. بقرار تحریر البیرونی «کمالو» قبل از بهیما بوده این تذکررا کتیبه دیوی ثابت ترمیکند که در آن نام پدر «بهیما» «کمالاوارمن» ثبت گردیده. درین هیچ شک نیست که پدر «بهیما» پسر «لالیه» بوده. شاه کمالو قرار بیان مورخان اسلامی همزمان و دشمن «فرادغان» والی زابلستان در عهد عمرو لیث صفاری «۹۰۰-۸۷۹م» بوده و این خود ازروی تاریخ بازمان کمالوکا «درحدود ۹۰۲-۹۰۳م» متذکره راجاتارنگینی خیلی نزدیک است قرار عقیده «رای» لازم است تاریخی را که کلهنه در مورد «گوپالاوارمن» «۹۰۲-۹۰۳م» نوشته چند سال تصحیح کنیم معهذا معقول آنست که معلومات «راجاتا-رنگینی» را تا حدی مبهم ونادرست بشماریم زیرا از آنچه در بالا ذکر یافت واضح است که «کمالاوارمن» درزمان حمله دوم صفاریان بهند

«منظور سگاوند مت» در سال ۹۰۰ م یا قبل از آن بر تخت نشسته بود .
معلومات از منابع اسلامی امکان اینکه تخت نشینی «کمالاوارمن» بعد از تاریخ برتخت نشستن «گوپالاوارمن» شاه کشمیر بوده تمامارد می کند . قلت مسکوکات «کمالاوارمن» واشاره به «سما نتادیوا بر سکه طلائی نادر «بهیما» نشان میدهد که بین هردو شاه قرابتی وجود داشته و اجازه نمی دهد که «بهیما» را بسیار بعدتر از سال ۹۰۰ م- قرار بدهیم . پس زمان سلطنت «کمالاوارمن» کوتاه بوده . و اگر او را همعصر «گوپالا وارمن» بگیریم میتوان گفت که دوره او بعدتر از سال ۹۰۵ م» خاتمه نیافته بود .

قرار جوامع الحکایات حمله مسلمانان محض برحاشیه شمال غرب سلطنت روی داد . مسلمانان زمانی بحمله پرداختند که دوره قدرت لالیه سپری شده بود . «فرادغان» موفقانه معبد «سگاوند» را ویران کرد . در ین زمان نشانه از حرکت مسلمین بطرف کابل در دست نیست .

نام کمالاوارمن بصورت های مختلف دیده شده :

۱— در کتیبه دیوی — کالا-کمالا وارمن

۲— در آثار مورخین — کمالا کا — کمالا کا «راجاتارنگینی»
کمالو «البیرونی و عوفی»
کمالو آ— کمالاوا «در دیگر آثار»
تورامانا «راجاتارنگینی» .

۳— در سکه ها : کمالادیوا — کمارا— کهامارایا کا ، تورامانا و پدما اکثر نامها اشکال مختلف کمالاست و یا از آن مشتق شده .
«پدامما» یا «پدما» مترادف کمالاست .
«صفحه ۲۳ هندوشاهیان تالیف مشرا» .

نام تورامانا شبیه نام جنرال و نائب السلطنه بزرگ خوشنواز شهنشاه یفتلی است که هندوستان را فتح کرد و دولت یفتلی را در آنجا تاسیس نمود . «ستین» تصور کرده که این نام اصل ترکی دارد .

کمالا یا کمالو که پسر رهبر بزرگ بود بر همسایگان بشمول مسلمانان تاثیر زیاد داشت .

داستان فتح سگاوند

(۸۹۵م-۲۸۳ه)

سگاوند یا سجاوند اکنون دهکده ایست درلوگر حدود العالم آنرا شهرکی خرد بردامن کوه نهاده وجائی با بسیار کشت و بذر... نوشته است. موضع آن در بین دره های لوگر وزرمت نزدیک کوتل اتهمور بوده و قلعهٔ مستحکمی داشته. در سگاوند بتکدهٔ بزرگی بود. نام سگاوند از نام بت (سگاونتی) گرفته شده است. باستناد نوشته های هیون تسیانگ بفاصلهٔ سی لی در جنوب شهر (سی پوتو فالاتز) یا (سویته واتالایا) کوهی است موسوم به (اولونو) یعنی (ارونا) که تیغه ها و قلل آن خیلی بلند و پرتگاهها ودره های آن خیلی عمیق است. در زمانهای قدیم معبد «مهشوارا» ژنی کوهها وجود داشت. از اینجا (شونا) تغییر محل داده بکوههای بلند (سوناگر) رفت معنی (سی پوتوفالاتز) واقع در حوالی کاپیسا زیارتگاه یا اقامتگاه (اندیرا) بود. استاد کهزاد راجع به بتکدهٔ سگاوند چنین نوشته است:

سی یوکی (اثرهیون تسیانگ) جوامع الحکایات ومسکوکات سه منبع موثق است در اطراف بتکدهٔ سگاوند یا (سوناغر) و پرستش آفتاب. طوریکه هیون تسیانگ خبرداده (سونا) یا (مهشوارا) از قلهٔ کوه (ارونا) به منطقه جنوبی تر بکوه سوناگر انتقال یافت. گمان غالب چنین است که بتکدهٔ سگاوند لوگر معبد شیوائی سوناغر باشد منطقهٔ سگاوندو لوگر

بجنوب کاپیسا افتاده که مطابقست با یادداشتهای هیون تسیانگ و تذکر محمد عوفی. هیوتسیانگ در کتاب سی یو کی راجع بمنطقهٔ سگاوند چنین نوشته : در ینجا چند بن صد معبد بودائی- با قریب هزار راهب وجود دارند و پیرو طریقهٔ بزرگ رستگاری اند . پادشاه موجوده بعقیدهٔ خود راسخ و پابندست و خویش را سراسر وقف امور مذهبی کرده . مردیست دانا و با آموختن و بلند بردن سطح دانش خود سخت علاقمندست . در ینجا تقریباً ده استوپه از یادگارهای زمان آشوکا و چندین بتکدهٔ برهنمی وجود دارد که در آن پیروان مذاهب مختلف زندگی دارند . برهمن ها متعدد ند و بیشتر (سونا) را می پرستند . آئین آن از کوه (ارونا) از کاپیسا با ینجا آمده و در حصص جنوبی این علاقه در کوه سونه گر (سوناغر) معبد آن آباد شده است . کسانیکه از روی عقیده از وی خواهش کنند بمراد میرسند واگر آنرا بد بگویند به بد بختی دچار میشوند مردم محلی و باشندگان نقاط دور دست همه بدیدهٔ احترام باو نگاه می کنند وضیع و شریف پیرو او یند . شهزادگان و مردم محلی کشور های بیگانه هر سال در وقت معین بزیارت آن می آیند وطلا و نقره و جواهرات و حیوانات اهلی بمانند گوسفند و اسپ وغیره تقدیم می کنند (صفحه ۲۸۵ سی یو کی).

تازمان عمرو لیث صفاری و سلطنت کماو کابلشاه «اودابهاندا پورا» بتکده سگاوند آباد بود که از اقصای شرق بهزیارت آن می آمدند .

دربارهٔ حملهٔ بمعبد سگاوند از کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات تألیف محمد عوفی (در ۶۲۵ ه) نسخه خطی کابل استاد حبیبی چنین نقل کرده است : چنین آورده اند که عمرلیث شحنگی زابلستان به فردغان داد و با چهار هزار سوارش بدانجانب فرستاد و در آنوقت معبد بزرگ هندوان «سگاوند» بود و از اقصاً هندوستان بزیارت بتان آن موقع تبرک می کردند و فردغان چون بزابلستان رسید لشکر کشید و سگاوند را بکشاد و بتان را شکست و بت پرستان را براند اخت و بعضی ازغنایم به لشکریان داد و باقی بعمرو لیث فرستاد وفتح نامه نوشت و ازوی مدد خواست . خبر فتح سگاوند به کملو (کذا در اصل) رسید که

رای هندوستان بود و لشکر بیحد جمع کرد وسپاهی فراهم آورد وروی بزابلستان نهاد و فردعان چون خبر آمدن سپاه هند بشنید هندوئی چند را بدست آورد تاروی بهندوستان نهادند ودرلشکر گاه کملو رفتند وگفتند فردعان چون سگاوند را گرفت درحال باطراف ولایت کس فرستاد و لشکر هـا بـخـواست ودانست که هرآئینه هند و آن آنرا بیغما می کنند واین ساعت چندان لشکر مسلمانان بروی جمع شده است که اقطار زمین ایشان تنگ آمد . ودر عقب لشکر عمرولیث بخواهد رسید وایشان عزم کرده اند که شمارا درتنگنای آرند وجمله را بشکنند. رای کملو چون این خبر بشنید همانجا مقام کردو درلشکر کشی آهستگی پیش آورد تافردعان راازخراسان مدد رسیدو پیش آن جماعت راامکان نبود که باوی مقاومت کند و بدین حیلت لطیف بر مراد خود فیروز آمد .

از روی محاسبهٔ پروفیسر مشر (کملو) از ۹۰۲ تا ۹۲۱ م) سلطنت کرد . جنگ کشمیر با (اوداپهاندا) برسیاست این دو کشورتأثیرزیاد انداخت . (پراپها کارادیوا) که درزمان شنکر اورامن خزانه دار ودرعهد پسرش گوپالا وارمن وزیر وناظر خزانه شده بود بعد از بازگشت ازجنگ «اوداپهاندا پورا» بسیار متکبرشد . اهمیت مقامی که داشت از یکطرف و روابط عشق او باملکه بیوه ازطرف دیگر اورا صاحب قدرت زیاد ساخته بود . خزائن شاهی وقف عشقبازی های ملکه شده رفت و سؤ استفاده بحدی بود که شاه کم سن هم آهسته آهسته برامور کشور آگا گردید وامر به تفتیش خزینه داد . ولی توطئه قتل اوچیده شد وشاه جوان بعد از دوسال سلطنت از جهان رفت .

سیاست دو شاه اول (اوداپهاندا پورا) با کشمیر خصمانه بودزیرا شاهیه برحصهٔ ازقلمرو کشمیر دست یافته بود اما بامداخلت کشمیر بامور اوداپهاندا عصر جدید آغاز شدو سیاست این دو کشوردوستانه

گردید و این رابطه دوستانه زیاد از نیم قرن دوام کرد .

مسکوکات: هنوز در شناخت نامها اشکال موجود است . میتوان گفت که کمالو یا کمالو کا (این نامها در هیچ سکهٔ دیده نشده) چهار نوع سکه بضرب رسانید . درذیل نامهائی که (کالا کمالا) یا (کمالو) نزدیك است نشان داده میشود :

۱ـ نوع همزه : «رای» اشاره بسکهٔ در موزیم بر تانیه کرده که نام «سری کمالادیوا» در روی و شکل «همزه» در عقب آنست .

۲ـ طائوس و شیر : یگانه نوع سکه در موزیم برتانیه که طائوس با بالهای افشانده بر روی سکه و شیر باشعار «سری کمارا» در عقب سکه دیده می شود .

۳ـ نوع سوار کارو گاو : شعار درین نوع سکه‌ها با نواع مختلف دیده میشود :

کننگهم (کمارا یا کا (KHAMARAYAKA)
کمارادا کا (KHAMARADAKA)

توماس «خاوا دا وا (KHAVADVA)

ایلیوراجزر (خوادا وا یا کا (KHVADAVAYAKA)
خوداوا یا کا (KHUDAVAYAKA)

این شاه را با کمالو یکی شناخته اند .

۴ـ نوع فیل و شیر : شعار برین نوع سکه‌ها «سری پیداما» است این شاه ناشناخته مانده . پروفیسر مشرا آنرا با کمالو یکی میداند زیرا «پداما» و «کمالو» هردو بمعنی نیلوفرست .

«هیوم بالك» دانشمند دیگر «خواداوایاکا» را مشتق ازعنوان پارسی «خواتاوایا» که بمعنی سلطان است میداند . آنرا میتوان باخوادیو باختری که ازطرف ترکی شاهیان او کابل که قبل از شاهیان او هند بودند استعمال می گردید مقایسه کرد .

پروفیسر مشراز مانمرگ (کمالو) را که درتاریخ ذکر نیافته بسال ۹۲۱م قیاس کند (صفحات ۴۵ـ۹۴ :ـ هندو شاهیان تالیف مشرا)

بهیما دیوا

باستناد البیرونی (بهیما) جانشین (کمالو) بود. در کتیبه مکشوفه (دیوی) «تصویر ۹۲ دیده شود» نام این دو شاه ثبت است که (بهیما) پسر (کمالو) بود. در کتیبهٔ مذکور نام (بهیما) بصورت هاهی چنین ذکر شده:

شاهی سری بهیما د (یوا) (SAHI SRI BHIMADE (VA)

درمسکوکات: سری بهیمادیوا (SRI BHIMADEVA)

درراجاتارنگینی کلهنه سری بهیما شاهی (SRI BHIMA SAHI)

درهندا لبیرونی بهیما (BHIMA)

برای یافتن تاریخ تولد و خاتمهٔ سلطنت (بهیما) مراجعه بتاریخ کشمیر کلهنه لازم است. درراجاتارنگینی کلهنه معلومات جامع در بارهٔ تاریخ تولد، عروسی، تولد پسرو نواسهٔ (دیدا) ملکهٔ معروف کشمیر داده شده است. ملکه (دیدا) دختر دختر (بهیما دیوا) بود. از مطالعهٔ این فصل تاریخ کشمیر میتوانیم تاریخهای تقریبی بهیما و تولد دخترش واز دواج اورا در یابیم. ملکه دیدا دختر (سیمهاراجه) شهزادهٔ (لوها را) (واقع در نشیب های جنوبی پیرپنچال) و نوادهٔ (بهیما) پادشاه اودا بهاندا پورا بود. این نیزمعلوم است که (بهیما شاهی) معبد «وشنو» را در کشمیردرعهد (کشما گوپتا) آباد کرد که بنام بانی خود «بهیما کشاوا» خوانده میشد و تا عهد کلهنه برجای بود (صفحه ۹ ، مجله شرق وغرب شماره ۱-و ۲ سال ۱۹۷۳) ازمطالعهٔ این وقایع اورل ستین چنین نتیجه می گیرد که شاه «بهیما» تا بعد از سال «۹۵۰م» حکومت داشته. الکتهٔ دیگر اینکه ملکه دیدا درزمان حیات «کشما گوپتا» درامور کشور دخالت ونفوذ زیاد داشت یعنی درآن زمان زن کم سن نبوده. بادرنظر گرفتن این نکات تاریخ تولد شاه بهیمارا نمی توان بعد تراز سال ۹۲۰م قرار داد.

پروفیسر مشرا می نویسد که زمان سلطنت «کشما گوپتا» مدت هشت سال بود یعنی از ۹۵۰ تا ۹۵۸م. ملکه دردوران جوانی «یعنی بین سالهای ۲۲ تا ۳۰ زنی بود هوشیار و بانفوذ. شوهر تماماً بزیر سلطهٔ او قرار داشت

و از بس نفوذ بر شاه، شاه را تحقیرا «دیدا کشما» می خوانند که در سکه- های مروج «دی کشما» ضرب شده. این زن آنقدر هوشیار بود که بعد از مرگ شوهر خود را باتش تسلیم نکرد .

دکتر پاندی در این باره نظر دیگر دارد. وی تاریخ تولد دیدا را ۹۲۸م قرار میدهد و میگوید اگر ما درش درین وقت پانزده سال داشته «بهیما دیوا» باید قبل از ۹۱۵م عروسی کرده و قریب بیست سال عمر داشته بوده باشد. پس تاریخ تولد «بهیما دیوا» را در حدود ۸۹۵م تخمین توان کرد و با ینصورت وی در سال ۹۰۵م جانشین پدر شده و در آنوقت محض ده سال از عمرش می گذشت . از قول کلهنه معلوم میشود که هنگام عروسی «دیدا» با «کشما گوپتا» بهیما دیو ازنده بود اما حکمران جدید شاهی برتخت شاهیه در زمان «ابهیمانیو» «۹۷۲— ۹۵۸م» بوده. پس تاریخ خاتمهٔ سلطنت «بهیما دیوا» در حدد ۹۵۷ بوده باشد .

از گفتار بالا معلوم شد که وقتی بهیما دیوا برتخت نشست از دو جانب ترس بروی تاری بود هم ازطرف مسلمانان از غزنی وهم از جانب کشمیریان. خاطرهٔ «سامنتا دیوا» در سکهٔ سمتاز و یگانهٔ «بهیما دیوا شاید اشاره بحمله مسلمین در دورهٔ بهیما دیوا داشته که خاطرهٔ سامنتا دیوای باشکوه را که باری مسلمانان را از کشور خود رانده بود در سکه نقش نمود .

بعد از ازدواج (دیدا) روابط (بهیما) با کشمیر بهتر گردید و تعمیر معبد (بهیما کشاوا) از طرف شاه شاهیه شاهد آنست. از روی تاریخ کشمیر معلوم میشود که معبد را بعد از ازدواج (دیدا) آباد کردند. اهمیت این معبد در آنست که عقیده دینی (بهیما دیوا) را نشان میدهد و همچنان شاهد نفوذ سیاسی شاه شاهیه میباشد. ما از خطری که دولت شاهیه را از طرف کشمیر تهدید می کرد سخن گفتیم. با ازدواج دخترهای شاهیه با (سمها راجه) شاه «لوهارا» «بهیما دیوا» دوستی در طرف شمال قلمرو خود یافت و یا ازدواج دختر دختر خود با شاه کشمیر کشمیر را دوست ساخت واز ینجهت معبد را آباد کرد. روابطه دوستانه در سیاست

شاهیه اهمیت بسزا داشت از کتیبه سنگی (گهاجورا هو) که از طرف شاه (چاندیلا) موسوم به (یاسوو ارمن) ساخته شده معلوم میشود که برسرزمین شاهیه (در منطقه کلوتا) از طرف (ماهندراپالا) شاه (گورجارا-پراتی هارا) (۹۴۳-۹۱۴م) حمله شده بود. پس در اثر این فشار بود که بهیمادیو دوستی با کشمیر را طرح کرد و بنابرین دوستی (مهی پالا) از سلطنت کرا (KIRA) یعنی کانگرای امروزه بیشتر مارش نکرد. (راجه سکهارا) شاعر دربار (مهی پالا) تذکر داد که کلوتا (وادی-کولو) شمالی ترین حصهٔ قلمرو مهی پالا راتشکیل میداد. پس ذکر شاهیه در کتیبه (چاندیلا) نمایانگر این حقیقت است که کانگرا زیر نفوذ ایشان بوده. نفوذ شاهیه بر کانگرا در عهد بهیما محض از کتیبه چاندیلا نی بلکه از نام موضعی موسوم به (بهیما نگارا) که با نگرکوت در وادی کانگرا یکی شناخته شده نیز ثابت است. (بهیما نگارا) از نام (بهیمادیوا) گرفته شده است (صفحات ۹۶ - ۹۷ شاهیه افغانستان و پنجاب تالیف دکتر پاندی.)

مسکوکات «بهیما» اگرچه از روی عدد نسبتاً کم است اما از منطقهٔ کابل یافت شدن آن ثابت می کند که این منطقه زیر نفوذ وی بوده. مسکوکات «بهیما» در کابلستان فراوان اما در پنجاب بندرت یافت شده. وی دو نوع سکه راخوش داشت که دریکی نقش گاو خوابیده و سوار کار و دردیگر فیل و شیر است. سکه های سیمین و مسین او علیحده علیحده ۵۰ و ۴۳ گرین وزن دارد. پروفیسر مشرانوشته است که هیچ شاهی از خاندان برهمن شاهیان برطلا ضرب نزده است «صفحه ۸۷ هند و شاهیه افغانستان و پنجاب» اما سکه طلای نادر «بهیمادیوا» نشان میدهد که ایشان برطلا هم سکه میزدند اما هنوز مقدار کافی آن بدسترس نیست.

بهیما آخرین شاهی ازین خاندان بود که سکه زده ولی از جانشینان او سکهٔ دردست نیست.

کتیبه: یگانه کتیبه که از بهیما بدست است سنگ مستطیلی است که خیلی بدشکسته وطرف نوشته دار آنرا بدو حصه منقسم کرده.

(میجر دین) آنرا در «دیوی» منطقه «گادون» در نومبر ۱۸۹۰ یافته که اکنون در موزیم لاهور است. لوحه سنگ از سه طرف درست است اما حصه بالائی آن شکسته و در آن چهار سطر برسم الخط «شارده» بزبان سنسکرت میباشد. نوشته محفوظ مانده بجز یک کلمه در وسط سطر اول آن. ترجمه کتیبه چنین است:

سلطان عالیقدر شاهی که زبردست شاهان بزرگ بوده و مالک الرقاب عالی بهیما دیوای باشکوه که عصای قدرت را بدست دارد و از نسل کالا «کاما» لاورمن بوجود آمده.

«صفحه ۸۵ و ۸۶ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب تالیف مشرا».

تاریخ وفات: تاریخ مرگ بهیما معلوم نیست ولی پروفیسر مشرا بعد از تعمق زیاد آنرا بسال ۹۶۰م قرار میدهد زیرا در سال ۹۶۱م «یاسودهارا» سپه سالار کشمیر علیه (تها کانا) پادشاه خاندان شاهیه لشکر کشید و اورا اسیر ساخت از وی تاوان جنگ گرفت و در مراسم دوباره بر تخت نشینی او برروی او آب مقدس پاشید. ازین معلوم میشود که سرزمین شاهیه که چندی قبل روابط دوستانه با کشمیر داشت در سال ۹۶۱م «۳۵۱ ه» مورد حمله قرار یافت و مراسم «بهیی شیکا» یعنی تخت نشینی «تها کانا» دلالت بر مرگ حکمران سابق می کند و ما باطمینان کامل میتوانیم سال ۹۶۰م را تاریخ مرگ بهیما قرار بدهیم که بعد از آن جنگهای تخت نشینی آغاز شد.

بخش چهارم
پیکار با غزنویان

تهاکانا:

در زمان (ابهی‌مانیو) پسر دیدا (۹۷۲-۹۵۸ م) سپه سالار کشمیر بر (تهاکانا) یکی از شاهان شاهیه لشکر کشید و او را شکست داد. نام (تهاکانا) در فهرست البیرونی داخل نیست. سوال اینست که چه واقع شد که روابط خوب دولت شاهیه و کشور کشمیر رو بتیرگی گذاشت و کار بجنگ و لشکرکشی کشید:

چنین معلوم میشود که «بهیما» پسرنداشت که بعد از وی بسلطنت برسد. تهاکانا شهزادهٔ از خاندان «لالیه» که در منطقهٔ کوهستانی در جنوب کشمیر والی بود اقتدار بدست آورد و برتخت «اودابهاندپورا» بنشست «ملکه دیدا» بنابر نسبتی که به «بهیما دیوا» داشت خود را وارث برحق تصور می کرد و باین فکر بود که بعد از مرگ «بهیما دیوا» پدرکلان او دولت شاهیه جزو سلطنت کشمیر خواهد شد. اما با تخت نشینی «تهاکانا» بحیث پادشاه مستقل وی باین مقصد نرسید. این بود که ملکه دیدا «یاسودهارا» سپه سالار خود را برای اشغال تخت ویهند فرستاد و جنگ در بین کشمیر و دولت شاهیه شروع شد.

دکترپالدی درین مورد چنین نوشته است «صفحه ۹۹ و ۱۰۰»

شاهیان افغانستان وپنجاب:

اورل ستین عقیده دارد که «تهاکانا» حکمدار کوچکی بوده در منطقه کوهی جوار کشمیر که خود را از احفاد دودمان بزرگ

شاهی «کابل» — گندهاره» میدانست. «رای تصور می کند که این حکمدار از فهرست البیرونی افتاده. البیرونی نه او را شامل فهرست کرده و نه برای حکومت اومدتی را معین نموده. معهذا کلهنه می گوید که نام شاهیه درمورد کشاتریه ها و مخصوصاً اعضای آن دودمان برجسته بکارمی رفت. این نام نه محض برای شاهان و شاهزادگان شاهیه که بکشمیر پناهنده شده بودند استعمال می گردید بلکه شاهانی بمانند لالیه و بهیما نیز باین نام خوانده میشدند. یگانه استثنا (و بد یادهارا) است که بخاندان «اودابهانداپورا» ربطی نداشت. اما کلهنه او رانیز بعنوان شاهی ذکر کرده واز روی احتیاط حکمران «دردا» گفته. از روی تذکرات فوق می توان «تهاکانا» را مربوط بدودمان شاهی «اودابهانداپورا» بشماریم. تفصیل قلمرو «تهاکانا» را بنابر رودخانه ها و کوههای آن مشکل است معین کرد. ازآنجهت «ستین» او را حکمدار ناحیهٔ کوهستانی خوانده که اگر ازطرف کشمیر دیده شود تماما باحصه شمالی سلطنت شاهیه مطابقت دارد. برطبق نظریه «پرکاش» تهاکانا از جملهٔ شاهان اود بهانداپورا یکی بوده که بنابه کوتاهی زمان و فقدان جلال بزودی ازخاطره ها — زائل شده ودرزیر روشنائی رخشندهٔ جیپال شاه خیره بماند وبجز درنوشته های کلهنه که علاقه خاصی بتاریخ کشمیر داشت درآثار مورخین دیگر ذکری ازوی نیامده است.

تهاکانا بنابرعللی وراثت با کشمیردوست نبود. ارتباطوی با بهیما نیزروشن نیست. وی که پسر بهیما نبود شاید بکمک «گورجارپراتی هاراس» برتخت نشته و بهمین دلیل «دیدا» علیه تهاکانا لشکر کشید. حکمران شاهیه ازدست «یاسودهارا» شکست یافت ولی با احترام دو باره از طرف او برتخت نشانده شد. چون این خبر به دیدا رسید عمل سپه سالار را خیانت خواند و گفت سپه سالار موصوف رشوه گرفته وشاه را باز برتخت نشانده است. کلهنه نوشته که این موضوع ازطرف بدخواهان بمیان آورده شد تاروابطهٔ دیدا را باسپه سالار خراب کنند. بدینقرار سپه سالار

را سیاست کرده. شاید این جزاو معا کمه برای آن بود که سپه سالار راه مصالحت در پیشگرفته بود. و این امر دلخواه ملکه دیدا نبود زیرا اطمینان نداشت که «تهاکانا» بکشمیر وفادار بماند. در ضمن سرگذشت «بهیما دیوا» ذکر کردیم که حمله« یاسودهارا» در حدود ۹۵۸ م بوده پس ممکن است.

که تهاکانا تخت رافوراً بعد از بهیما گرفته باشد و او بر تخت بوده که حمله «یا سود هارا» شروع گرد یده و یا بعد از آن هم برتخت بوده. درین مورد می توان تخمین کرد که مدت حکمرانی «تهاکانا» پنجسال از ۹۵۷ تا ۹۶۲ م» بوده و آنهم درصور تیست که «اشته پال» پدر جیپال حکومت نکرده باشد. جیپالا در سال ۹۶۳ م بر تخت نشست. پس اگر این تاریخ قابل قبول باشد حمله الپتگین بر هند درسال ۹۶۱ م در وقتی آغاز شد که « تهاکانا » برتخت بوده.

جیپالا :

درفهرست شاهان کابلشاهی که البیرونی ترتیب داده بود پس از «بهیما» نام «جیپال» ذکر شده است. رابطه بین این دوشاه در نزد محققین خوب روشن نیست. پروفیسر مشرا «صفحه ۹۸ هندوشاهیان» گوید: در کتیبه بریکوت که برتبهٔ بریکوت در سوات علیا یافته شده و اکنون در موزیم لاهور ست سلطنت «جیپالا دیوا» ثبت گردیده که نام پادشاه سری «جیپالا دیوا» در سطر دوم آورده شده و القاب ذیل بآن اضافه گردیده :

۱— پراما بها تا راکا
۲— مها راجا دهی راجا
۳— پا رامس وا را.

اینکه جیپالا از خاندان شاهیه اودابهاندا پورا بوده یاخود سر سلسله یک دودمان نوست پروفیسر مشرا طرفدار مفکوره اولی است و با ستناد مطالعهٔ دقیق کلهنه وهند البیرونی و دیگر منابع

مورخان اسلامی او را عضو سلسله قدیم شاهیه می‌دانند که موسس آن کالار ـ لالیه بوده نه خاندان جدید که نام شاهان آن با کلمه «پالا» خاتمه می یابد. او گوید که هم البیرونی و هم کلهنه هر دو واضح کرده اند که شاهان از «کالار» تا «تارو جانا پالا» و «بهیما پالا» تعلق بیک خاندان داشته اند.

اما طوریکه ما میدانیم پس از کودتای «کالار» حصهٔ از خاندان شاهیه کابل شاهیان «ترکی شاهیان» بطرف گردیز منتقل شده و بعد تر به تکسیلا رفته در میان قبائل راجپوت سکنی گزیدند ودر آنجا بقدرت رسیدند. کننگهم می نویسد که بزودی پس از مرگ مهرگل «مهیراکولا» شاهنشاه زابلی یفتلهای فاتح، کیداریان تکسیلا یا «شاه دهیره» را بدست آوردند که بعقیده عالم موصوف این شهر معروف تکسیلا به «شاه دهیره» از آن شهرت یافت که جایگاه اقامت خاندان شاهیه بوده و جانشینان کیدارا این عنوان شاهان کوشانی بزرگ را بمیراث گرفته بودند.

دردوران ضعف دولت برهمنی در کابل و حمله مسلمانان بقیادت یعقوب لیث وعمر ولیث صفاری در بین سالهای ۹۰۰—۸۷۳ میلادی اسلاف جیپال بتدریج اعتبار دودمان قدیم را بدست آوردند «صفحه ۱۹۳ ـ اندوسیت های اخیر تألیف کننگهم».

درزمانیکه «بهیمادیوا» در «اودابهاندا پورا» حکومت داشت «اشته پال» در «شاه دهیره» بصورت حکمران محلی اقتدار بهم رسانیده بود. پسر او جیپال بود که بعد از پدر حکمران گردید. پس از مرگ بهیما دیوا و اشغال تخت او را بهاندا پورا توسط «تهاکانا» و لشکر کشی کشمیر بر قلمرو کابلشاهیان گندهاره موقع برای حکمران جوان وجاه طلب «شاه دهیره» یعنی جیپال مساعد گردید که بر اودا ـ بهاندا پورا بتازد وتخت را تصاحب کند. پس جیپال را سر حلقه سلسله جدید کابل شاهیان گندهاره می توان شمرد که از سلسله برهمن شاهیان جدا بودند عجب اینست که از شاهان این سلسله «پال» سکهٔ بدست نیامده حالانکه از شاهان قبل از

جیپال مسکوکات زیاد در دست است. توماس و ایلیوت اظهار کرده اند که این تغییر نام غالباً بنا بر تغییر خاندان بوده اما کننگهم می گوید: (این تغییر خاندان مطلق صورت بسته باین دلیل که هیچ برهمن (پال) نام ندارد. این تغییر نام دودمان حکمفرما توسط فرشته هم تائید شده چه او جیپال را پسر (اشته پال) یا (اشانتپال) نوشته نه پسر (بهیما) یا (بهیمادیوا) (صفحه ۹ جلد اول) علاوه بر آن (تریلوجان پالا) برهمن نبوده زیرا وی پسر خود «بهیم پال» را با دختر راجهٔ راجپوت «چندر ارای» عروسی کرد (صفحه ۱۸۹ اندوسیت های اخیر) کننگهم در صفحات ما بعد اظهار می کند که شناخت من از خاندان حکمروای گندهاره در قرن دهم و آخرین شاهزادگان کوشان درست باشد یا نباشد هنوز بهمین عقیده ام که جیپال و معاقبین او راجپوت بوده اند نه برهمن. طوریکه ذکر یافت (تری لوجانا پالا) پسر خود (بهیم پال) را با دختر راجپوت بزرگ. (چندر ارای) راجهٔ (سرواوا) که بقول عتبی یکی از بزرگترین مردان هند بود عروسی کرد. این حقیقت بخودی خود دلیل کافیست براینکه خاندان مذکور برهمن نبوده اند.

البیرونی واضحاً نوشته است که (تری لوجانا پال) از اخلاف کنشکا شاه ترکی بوده که در پروشاور معبدی بنا کرد. وی این سلسله را شاهیه کابل میخواند و می گوید که این سلسله تا شصت نسل حکمران بوده اند. بعد از مرگ «تری لوچانا» پال در سال ۱۰۳۰ م می نویسد که «این خاندان شاهیه اکنون منقرض شده اند». مولف راجاتار نگینی نیز گفته است که پس از مرگ (تری لوجانا پال) دولت شاهیه خاتمه یافت. البیرونی وقتی از شصت نسل سخن میگوید مقصدش آنست که سلسلهٔ شاهیه از اخلاف حقیقی کنشکا شاه بزرگ کوشانی بوده. پس اگر مدت سلطنت هر یک از ینها را وسطی ۱۵ سال تصور کنیم زمان تری لوجانا پال نهصد سال بعد از کنشکا می افتد یا بعد از ۱۰۰ میلادی که با ۹۰۰ جمع شود هزار می گردد و عهد محمود فاتح شاهان شاهیه میباشد. نتیجه این بحث اینکه (جیپال) جانشین چهار شاه برهمنی خود برهمن نبوده بلکه سردار کوشانی بود که بحیث راجپوت قبول گردیده بود (صفحه ۱۹۰ اندوسیتهای اخیر).

برتخت نشستن دو خانوادهٔ شاهیه

مرتبه کننگهم

کوشانی			برهمن ها		
ونکا	کنک	۸۲۵	سکه ها	البیرونی	
راجپوتان					
لالیه شاهی	.....	۸۷۵	سپالاپاتی	کالار	۸۴۰
توراماناها شاهی	....	۹۰۰	سماتتادیوا	سامند	۸۶۰
؟	اشتپال	۹۲۵			
جایاپاله شاهی	چیپال	۹۵۰	کمارادالک	کمالو	۹۰۰
انندپاله شاهی	انندپال	۱۰۰۲	بهیمادیوا	بهیما	۹۲۰
تری اوجاناپاله	تری‌لوجاپال	۱۰۱۲			
بهیما پاله‌شاهی	بهیم‌پال	۱۰۲۱			
انقراض سلاله		۱۰۲۶			

(صفحهٔ ۱۹۴ اندوسیت های اخیر تالیف کننگهم)

پروفیسر مشرا سعی کرده است که جیپال و اخلاف او را با خاندان شاهیه که مؤسس آن کالار—لالیه بود ربط بدهد و کلمهٔ (پالا) را بحیث علامهٔ فارقه قبول نکند. چون فرشته نام پدر جیپال را (اشته پال) نوشته و

دانشمند (برگز) در ترجمه خود جتپال (بضم جا) تحریر گرده پروفیسر موصوف با آنکه در اصل فرشته مراجعه کرده و اشته پال را ذکر نموده اما باز هم بر نام اشنپاهی (برگز) متوسل شده و از جتپال چنین نتیجه گرفته :

جتپال جتپال—جتیپال جیتری پالا در سنسکرت .

بعد از ان تحلیل دو رو در ازی کرده می نگارد: بهیما پاهی یک (وشناوا) ی پا عقیده بود و معبد (بهیما کساوا) را در سرزمین دختر دختر خود بهمین جهت تعمیر نمود . ممکن است که او نام خود را با علاقمندی به «وشنو» ربط داده با «شیوا» «بهیما در لغت سنسکرت بهر دو دلالت دارد» این امر بدو دلیل معقول بنظر می آید :

اول اینکه نام بهیما کساوا ارتباط او را به «وشناوا» دوچند می سازد.

دوم اینکه «بهیما پاهی» همیشه میخواست که خود را با بهیما «مها بها راتا» ی مشهور که لقب «گدا هستا» داشت مقایسه کند «کتیبه سنگی دیوی و «پانداوا» پیروان خالص العقیده کساوا یا کرشنا بودند . (بهیما) و «جتری» هردو به «وشنو» راجع میشود و یک معنی اند . پس «جتری» ممکن است نام دیگر «بهیما» باشد و این بطور متناوب به فرشته بشکل «جتپال» رسیده .

وی علاوه کرده که دو دو دلیل فرضیهٔ او را تقویه می کند یکی اینکه عموماً در فهرست البیرونی هندو شاهیان بجز سماننتا دیگر شاهان پدر و پسر بوده اند و سماننتا شخص دوم در فهرست هشت نفری بوده . پس ممکن است بهیما و جیپالا پدر و پسر بوده باشند . ثانیاً از وجهه سن نیز این نظریه تائید میگردد . مثلا «بهیما» در ۸۹۲م تولید شده و جیپالا که در سال ۱۰۰۲م در کبرسن بمرد شاید در بین سنوات ۹۲۵م و ۹۳۵م تولد یافته باشد . این نیز بر امکانات پسر و پدر بودن آنها می افزاید .

بعضی از محققان آنها را پدر و پسر خوانده اند بدون اینکه دلیلی ارائه کنند . «چون محمد ناظم مولف کتاب حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی» محققان دیگر بر نام «اشتپال» نظر دوخته اند زیرا یک شاه در سکه ها موجود ست که «سری اشاته پالادیوا» نام دارد . اما این نظریه مردود ست زیرا این سکه مربوط به سردار «چمبا» است . اما نام اشتپال

را به مانند «جتری پالا» حل می کنیم. چه «اشته» هم بمانند «جتا» بمعنی «وشنو» است «صفحات ۹۱ و ۹۲ هندوشاهیان تالیف مشرا».

بنظرما پروفیسر مشرا برای اینکه «جیپال» را با «بهیما» ربط بدهد راه دورو درازی را اختیار کرده است. «جیپال» اگر واقعاً پسر «بهیما» می بود با شخصیتی که او داشت ممکن نبود که در زمان حیات «بهیما» پنهان بماند و نامی از و شنیده نشود.

دکتر پاندی این امکان را بعید نمی داند که «تهاکانا» تخت شاهیه را غضب کرد و وارث اصلی را که اشته پال باشد بقتل رسانیده باشد و شاید بهمین علت بود که بعد از پنجسال در سلطنت تغییری روی داد و پسر «اشتا پالا» بر تخت نشست «صفحه ۱۰۱ شاهیان افغانستان تالیف پاندی».

اما این فرضیه نیز پایه متینی ندارد و ما را وامیدارد که با کننگهم هم عقیده شده «جیپال» پسر «اشته پال» را از نسل کیدار یان یا ترکی شاهیان «شاهی دهیره» بشناسیم وخاندان او را خاندان جدید سلطنتی «اودابهانداه» حساب کنیم.

در کتیبه بریکوت «سوات علیا» که با کلمه «اول سواتی ۱۰۰» شروع میشود در باره جیپال چنین آمده: «در عصر سلطان مقتدر - شاهی زبردست شاهان بزرگ وسردار عالیمقام جیپالا دیوای پاشکوه.»

«صفحه ۹۸ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب».

این کتیبه در سنه ۱۸۹۷ کشف شد که بزبان سنسکرت ورسم الخط (سارده ۱) است و اکنون در موزه لاهور میباشد. بعداً «روجیرستانا» (وزیرستان) ما نام سه شخص رامی یا بیم که تماماً سائیده شده و معلوم نیست چه وکه بوده اند. این کتیبه اولین وثیقه ایست که «جیپالا» شاه هندو شاهیه راذکر کرده. درآنچه از ین کتیبه باقیمانده تاریخ دیده نمیشود. اما میتوان گفت که این کتیبه وقتی ترتیب شده که وزیرستان وسوات حصهٔ از دولت جیپالا را تشکیل میداد (صفحه ۹۹ هندوشاهیان)

دوران سلطنت جیپالا رامیتوان بچهار حصهٔ نامساوی تقسیم کرد:

۱— از تخت نشینی جیپالا شاه کابل و گندهاره (اودابهانداپورا) ۱۳ سپتامبر (۳۰۲-۹۶۰م) تا مرگ الپتگین امیرغزنه (۹۶۳-۸۸۱م).

۲— از ۱۳ سپتامبر ۹۶۳ تا ۲۰ اپریل ۹۷۷ از مرگ الپتگین تا پادشاهی سبکتگین (۹۸۷-۳۶۳و۳۴۹م) .

۳— از ۲۰ اپرین ۹۷۷ تا ۹۹۷م از تخت نشینی تا مرگ سبکتگین.

۴— از آگست ۹۹۷ تا ۱۰۰۲م مرگ سبکتگین تا مرگ جیپالا شاه گندهاره و پنجاب (صفحه ۴۹ هندو شاهیان) .

هندو شاهان عنعنه ئی داشتند برای اجرای مراسم تاجپوشی در کابل. هیچ حکمران مستحق عنوان شاهی نمیشد تا در کابل مراسم تاجپوشی را نمی گذراند . (بهیما) در کابل این مراسم را اجرا کرد و جیپال آخرین شاه هندوشاهیه بود که درین شهر تاج پوشید و از امتیازات مراسم تاجگذاری بهره ور گردید زیرا در وقت مرگ او در سال ۱۰۰۲م (۳۹۳ هجری) تمام مناطق ماورای رود سند هم بشمول «اودابهانداپورا» بدست غزنویان افتاد که دیگر بازنگشت و برای شاهان ما بعد این سلسله این افتخار نصیب نشد . ساحهٔ دولت جیپال قرار تحریر فرشته از سرهند تا لمغان و از کشمیر تا ملتان بود (صفحه ۹۱ جلد اول فرشته) .

جیپال مردی بسیار فعال و پادشاهی بزرگ بود اما از اقبال بد او که در مرکز کشور او افغانستان دولت جوانی در غزنه تشکیل گردید که شعار سیاست آن جهاد در راه خدا و نشر دین اسلام در هندوستان بود . در حقیقت تاریخ سلطنت جیپالا و معاقبین او تاریخ مجادلهٔ دور و دراز در بین دو کیش اسلام و هندو بود . موسس سلطنت غزنه البتگین بود . وی غزنی را از امیر «ابوبکر لاویک» در سال ۹۶۳ م — ۳۵۳ هجری بدست آورد . لاویک شکست خورد و به کابلشاه پناه برد . سبکتگین سردار لشکر الپتگین مکرر بر ولایت لمغان (لغمان) و ملتان حمله برد . حملات مکرر او موجب شد که شاه هندو شاهیه با (وی جایاراجه) حمکران (بهاطیه) و شیخ «حمید لاوی»

پاشاه ملتان متحد گردیده ترتیبات جنگی علیه سبکتگین بگیرند . قرار بدان داده شد که با قوای مسلمانان در لمغان بجنگ بپردازند. شیخ حمید لاوی با اینکه مسلمان بود با دشمنان دین متفق شده و علیه مسلمانان دست باقدام گردید. شاید منظوروی درصورت کامیابی بدست آوردن بعضی مناطق بوده. شیخ حمید لاوی از احفاد اسامهٔ بن لاوی بن غالب عرب قریشی بوده دکتر پاندی می نویسد که با یك حرکت زیرکانه از طرف دولت غزنوی اتحاد سه گانه برهمزده شد و شیخ حمید از طرفداری جیپال دست کشید و سبکتگین جیپال را شکست داد (صفحه ۱۰۲ شاهیان افغانستان و پنجاب) .

موضع بهاطیه خوب معلوم نیست اما چنین بنظرمی آید که جائی بوده درساحل شرقی رود اندس درحوالی ملتان. راجهٔ (بهاطیه) که حمکران مستقل ومقتدری بود آرزو داشت نفوذ خودرا بساحل غربی رود اندس نیز پهن سازد . ازینرو دست باقدام شد ومردم آن نواحی را بشورش واداشت . او تصور می کرد که ازطریق اتحاد سه گانه میتواند بمقصد برسد. اما برهمخوردن اتحاد مذکور وشکست جیپا ل شاه «اردا بهاند اپورا» اورا مأیوس ساخت .

پس از مرگ الپتگین سه شاه دیگر بسلطنت غزنی رسیدند . : ابو اسحق ابراهیم (پسر الپتگین) بلکاتگین « غلام البتگین فرماندهٔ قطعهٔ محافظین او» و پوری یاپری تگین . غلام دیگرالپتگین. «الپتگین در سال۹۶۳ م وفات یافت وپری تگین در سال ۹۷۷ م از تخت برانداخته شد . پری تگین مردظالمی بود از آنرو مردم «ابوعلی لاویک» پسر ابوبکرلاویک را دعوت کردند که بغزنی لشکر بکشد وایشانرا از ظلم وستم اوبرهاند. ابو علی لاویک باتائید جیپال شاه باین عزم کمربست . جیپال که امرواو تا بدامن هندوکش وسعت داشت وشامل کابلستان همبود ازتاسیس یک سلطنت مسلمان درجنوب سخت باندیشه افتاده بود. درخواست مردم غزنی از ابوعلی لاویک را مساعد یافت و با ابوعلی علیه

پری‌تگین متحد شد و پسرخود را با لشکری فرستاد تا ابوعلی را در حمله برغزنه معاونت کند. سبکتگین سردار نظامی حکومت غزنه بمقابل قوای متحده بر آمد ودر حوالی چرخ لوگر بر ایشان غلبه کرده اسرا وغنائم زیاد بگرفت که در آنجمله ده فیل هم شامل بود. این فتح که در سال ۹۷۳ م «مطابق ۳۶۳ هجری» روی داده بود برشهرت و شخصیت سبکتگین بسیار افزود.

پری‌تگین پنجسال حکمرانی کرد و بار اول بود که درین جبهه ودر دورهٔ غزنویان در بین هند ومسلمان جنگ شد وهم دولت شاهیه بود که تجاوز را آغاز کرده بود.

بتاریخ ۲۰ اپریل ۹۷۷ م سبکتگین که داماد الپتگین بود بر تخت غزنه جلوس نمود. هدف وی دو چیز بود: اول نشر اسلام و برانداختن کیش بت پرستی و دیگر توسعهٔ قلمرو غزنه. جوش مذهبی و نشر اسلام او را موفق ساخته رفت. منظور اول او کابل بود چه غزنه با مرکز سابق کابلشاهان فاصلهٔ زیاد نداشت. وچون در عین حال از اتحاد سابق جیپال وراجه بهاطیه وشیخ احمد لاوی امیر ملتان وقوف کامل داشت طرحی ریخت که شیخ حمید همچنان از اتحادیه خارج بماند. سبکتگین بعد از آن بعزم مجادله با جیپال پادشاه گندهاره کمر بست. سبکتگین در پایان سال اول حکمرانی خود بسوی شرق بحرکت افتاد وعدهٔ از استحکامات قلعه ها وقصبات را بدست آورد. مساجد آباد کرد و باغنائم زیاد بغزنه برگشت.

جنگ لمغان

۹۸۷ - ۹۸۶ م - ۳۷۷ - ۳۷۶ هـ

نخستین جنگ بزرگ جیپال باسبکتگین در منطقهٔ لمغان در نزدیک جلال آباد روی داد. دربارهٔ این جنگ در تاریخ یمینی چنین آمده است: وچون امیر ناصر الدین خاطراز کار «قصدار» بپرداخت عزم غز و کفار مصمم کرد وروی بدیار هند آورد... تا قلاع ومعاقل آن اطراف که در هیچ ایام اعلام اسلام بدان نرسیده بود ورایات محمدی برآن نواحی طلوع ناکرده مستخلص ومستصفی

ودیار آن خطه و بلاد آن بقعه بیشتر درحوزهٔ ممالک خویش گرفت .
وخون جیپال که پادشاه هندوستان بود آن حال مشاهدت کرد و بیضهٔ مملکت خویش هرروز در نقصان یافت و هرلحظه درملک خویش رخنه ئی تازه وخللی بی اندازه می دید مضطرب شد ... ارکان دولت و انیاب مملکت و اعوان و انصار خویش جمع کرده با لشکری انبوه روی بد یار اسلام نهادو خواست بقوت وشوکت خویش انتقامی کشد ... و جراحتی که از تیغ آبدار ناصرالدین بکفار آن دیار رسیده بود مرهمی نهد ... وهمی امد تا از لمغان بگذشت ....چون امیر ناصر الدین از آن حال آگاه شد بسیج کار کرد و لشکر ها فراهم آورد واز خزنه بیرون آمدو روی بمدافعت او نهاد و در مفصل هردو ناحیت ومقسم هردو مملکت بهم رسیدند ونوبت ها مصاف دادند تاروی زمین ازخون کشتگان لعل فام شدو شیران هردو لشکر ودلیران هردو کشور خستهٔ کار و ابستهٔ اضطرار ماندند و سلطان یمین الدوله در آن موقعات اثرهای نمود که افهام و اوهام از کنه آن متقاصر گردد . ودر آن حدود بر آن طرف که مخیم آن ملاعین بود چشمهٔ آب بود چون آب چشم روشن و صافی کـه قابل نجاست نبودی و هرگاه چیزی از نجاسات در آن چشمه انداختندی صاعقهٔ عظیم پیدا گشتی و بادهای مخالف برخاستی و سرمای سخت ظاهر شدی ـ چنانکه در آن نواحی کس را طاقت مقام نبودی . امیرناصر الدین بفرمود تابعضی از قاذورات درآن چشمه انداختند حالی ظلمانی عظیم در آن حوالی پیدا آمد وروز روشن تاریک شدو باد وسرمای سخت برخاست ... جیپال رسول فرستاد وزنهار خواست و امان طلبید و ملتزم شد در حال فدیه بدهدو هرسال حملی لایق بخزانه فرستد و هرحکم که ناصر الدین درممالک او کند نافذ وجاری باشد ... امیر ناصرالدین ... بدان راضی شدوخواست اطراف آن کار فراهم گیرد ... یمین الدوله محمود تن درنداد وابای عِظیم کرد ... رسول جیپال تا امید برگشت وصورت حال اعلام

کرد ... جیپال جز معاودت و مراجعت و تضرع و ابتهال چارهٔ دیگر ندید رسول را باز فرستاد. خلاصه پیغام او آن بود که شما حمیت هند شنیده و دانسته اید و آنکه در وقت احتمال عار و شدت اضطرار از مرگ نترسند و از هلاك باك ندارند ... چون کار بتنگ رسد واز وجه نجات وخلاص طمع منقطع گردد هر آنچه در تصرف ما باشد از خزائن و ممالیك و ناطق و صامت جمله در آتش اندازیم و تلف کنیم و یکدیگر را بدست خویش بقتل رسانیم چنانکه حاصل جز خاك وخاکستر نباشد.

چون امیر ناصرالدین این سخن بشنید و از خبث نهاد ایشان مصداق این کلمه دانست ... حق در موادعت و مصالحت دید وسلطان یمین الدوله را استعطاف کرد و شفیع شد تا از سر انتقام بر خیزد وحالی را بهزارهزار دینار شاهی و پنجاه مر پطاویل برطریق فدیه از وی راضی شود واو چند شهر از شهر های هند و چند قلعه در سرهٔ مملکت خویش باز گذارد وجمعی از خویشان و معارف و وجوه لشکر خویش بنوا بدهد تا از عهدهٔ این مشروطات تفصی کند و از خدم وحشم منصور جمعی در صحبت او بروند و آن بلاد و قلاع با تصرف گیرند. برین جمله عهد کردند و از یکدیگر مفارقت نمودند. وچون جیپال چند مرحله برفت و بمامن خویش رسید و درواسطه مملکت خود قرار گرفت طبیعت فساد وخبث اعتقاد او، او را بر نقص عهد داشت تا مخالفت آغاز کرد و کسانیرا که بر سبیل خصارت واز برای تسلیم بلاد وقلاع مشروط درصحبت او بودند بر هنیه اصحاب و احزاب خویش که بر درگاه ناصرالدین بحکم نوا قائم بودند محبوس کرد. چون این خبر به ناصرالدین رسانیدند مقبول نداشت و ارجاف انگاشت تاخبر متواتر شد وخدیعت مکر آن کافر نعمت ظاهر گشت ...آتش غیرت در نهاد ناصرالدین متصاعد شد وعزم انتقام مصمم کرد وروی بولایت آن کافر غدار نهاد و هر-کجا میرسید از ولایت بنهیت قهر متلاشی می کرد... تا نواحی لمغان که معمور ترین نواحی او بود مستخلص و مستصفی کرد و دیگر نواحی

از آن دیار بستند و معابد و بیع و کنشتهای ایشان خراب کرد و بجای آن مساجد بپاد نهاد و شعار اسلام ظاهر گردانید «صفحه ۲۷ تا ۳۰».

داستان چشمهٔ مصفا و انداختن نجاست در آن وظهور رعد و برق همه تخلیل هند وان بود که شکست را بیک قوه فوق الطبیعی نسبت دادند تا از وقار جیپال کاسته نکردد ورنه جیپال در زمستان بحمله پرداخت و تصور نمی کرد وضع جوی چنان خراب گردد که سپاه او از سردی بستوه آیند ودر برابر لشکر سبکتگین نتوانند مقاومت کنند و رنه نه چشمهٔ بود و نه قدرت ما فوق الطبیعی در آن نهفته. مولف تاریخ یمینی نیز زیر تاثیر داستان های هندوان مانده وآنرا داخل کتاب ساخته است.

جنگ غوزک
«دومین جنگ با سبکتگین»

روز بروز از قلمرو جیپال کاسته میرفت و این واقعه جیپال را سخت می‌آزرد. پس تصمیم گرفت و آهنگ جنگ کرد. از راجه های دیگر اعانت جست وسپاه بیکران فراهم آورد. در تاریخ فرشته آمده است که «جمیع راجه ها درآن سال مدد او را موجب بقای دولت خود دیده در فرستادن لشکر وزر تقصیری نکردند خصوصاً راجهٔ دهلی و اجمیرو کالنجر وقنوج که خلاصهٔ لشکر خود را باخزانهٔ خوب روان پنجاب ساختند الغرض صد هزار سوار و پیاده بیرون از حیز شمار در ظل رایت خود مجتمع دیده دلیرانه بجنگ اسلامیان روان شد.»

هدف آن بود که ولایت لمغان(لغمان) را که از حاصلخیز ترین ولایات دولت شاهیه بود ودر جنگ اول بدست سبکتگین افتاده بود دوباره بدست آرد باشنیدن خبر پیش آمدن هندوان سبکتگین عساکر خود را درنقاط مهم بر کوهی نزدیک لمغان جای داد. این کوه را البیرونی بنام غوزك یاغورك خوانده است که رود کابل ازپای آن می‌گذرد(صفحه ۲ تاریخ هند جلد دوم تألیف ایلیوت) استاد کهزاد غوزك را تنگ غاروی موجوده میداند(صفحه ۵۶۷ جلد دوم تاریخ افغانستان) که بادرنظر گرفتن وضع جغرافیائی این ناحیه تماماً درست می نماید. چه با بدست داشتن کوه تنگ غارو تمام وادی ننگرهار زیر کنترول آمده می‌تواند. عسکر جیپال منطقهٔ بین سرخ رود وساحهٔ امروزی پوهنتون ننگرهار را اشغال کرده بودند.

فرشته می نویسد: «چون هردو سپاه بهم رسیدند امیرناصرالدین سبکتگین جهت تحقیق کیفیت و کمیت لشکر جیپال بر کوهی برآمده ملاحظه نمودودید دریایی بی پایان ولشکری بسان مورو ملخ فراوان» (صفحه ۹۱ تاریخ فرشته جلد اول) اگر چه قوای اسلامی در عدد کمتر بود اما قیادت عالی نظامی آنرا جبیره کرده بود.

(صفحه ۱۰۸ هندوشاهیان افغانستان و پنجاب).

سبکتگین عسکر بیحساب دشمن را از نظر گذراندو قوای خود را بدسته های پانصد نفری تقسیم کرد و بهریک وظیفه حمله بیک قسمت قشون راجا جیپال داد. دسته های قشون امیرغزنه بر کوهها و تپه هائی که اطراف خیمه گاه هندوان را چون حلقه گرفته بود کمین کردند. حملات دسته های قشون غزنویان در یک وقت از چندجا شروع شدو همینکه سپاه جیپال بریکی مسلط می شدند حمله بگوشهٔ دیگرروی میداد. این طرز جنگ سبب بی نظمی درسپاه جیپال شدو امیر سبکتگین با مشاهدهٔ بی نظمی از بالای کوه امرحملهٔ عمومی داد. قوای عظیم جیپال درهرجا شکست یافتند و فرار کردند ودر عقب اموال وفیل و اسب ودیگرآلات و ادوات را گذاشتند. سبکتگین غنائم زیاد ودوصد فیل جنگی بدست آورد. ولایت لمغان وپیشاورجزو قلمرو دولت غزنوی شد وشعایر اسلام درآن ولایت رواج یافت.

نتیجه جنگ برای جیپالا، خاندان، مذهب ومملکت او ضربهٔ مهلکی بود. سبکتگین یکی ازامرای خودرا بادوهزار سواردرپیشاور نگاهداشت وقوم افغان وخلج راکه درآن حدود صحرانشین بودنددر زمرهٔ حشم خود جاداده خود بغزنین بازگشت.

راجا جیپال که دراثراین شکست حصهٔ زیاددولت هندوشاهیه را درغرب ازدست داده بوددائرهٔ حکمرانی را بطرف شرق پیشبردو مخصوصاً دربن هنگام واقعهٔ حکمران لاهور پیش آمد. بهاراتا (درحدود سال ۹۹۱ = ۳۸۱ هجری) حکمران حکومت لاهور که غاصبانه تخت را ازپدر سالخوردهٔ خود گرفته

بود می‌خواست بر کشور جیپالا حمله کند و قلعهٔ «نندانا» را در نمکسار واقع در منطقه «جیهلم و «تاکیشار» بگیرد. وی از رود چناب که سرحد بین دو لشکر بود بگذشت و تا «تاکیشار» رسید. او تصور می کرد که شکست یافتن جیپالا از قوای غزنه بهترین موقع برای اجرای نقشهٔ او بوده جیپالا پسر خود «انندا پالا» را فرستاد وی قشون «بهاراتا» را تار و مار کرده فاتحانه داخل لاهور گردید. معاریف شهر از طرف «بهاراتا» عذر آوردند و با قبول تاوان جنگ «انندا پالا» او را بحیث پادشاه تابع دوباره بر تخت بنشاندند. پس از بازگشت «انندا پالا» پسر «بهاراتا» موسوم به «چند راداتا» پدر را معزول کرده وخود بر تخت بنشست و رویه خصمانهٔ نسبت به جیپالا اتخاذ نمود. (انندا پالا» با یک خدعه نظامی «چند راداتا» را که در جنگل بشکار رفته بود اسیر کرد. این واقعه در سال ۹۹۹ میلادی مطابق ۳۸۹ هجری روی داد. ساحه حکمرانی «چند راداتا» که تا بطرف شرق رود «بیرو» وسعت داشت ضمیمه قلمرو هندو شاهان گردید.

در ظرف چند سال بعد از شکست راجا جیپال وضع درغرب دگرگون شد. امیر سبکتگین در آگست سال ۹۹۷ وفات کرد و امیر اسمعیل بجایش بنشست که از دختر الپتگین و جوانتر از محمود بود. در مارچ ۹۹۸ م محمود تخت را از برادر خود اسمعیل بگرفت. محمود از همان آغاز کار نشان داد که پادشاه دانا و صاحب عزم است و استعداد نظامی و لشکر کشی او در جنگهای که در تحت قیادت پدر در جبهه های مختلف ظاهر ساخته بود بر همگان ثابت شده بود.

از طرف دیگر جیپالا که در نظم و نسق لشکر خود سعی بلیغ کرده بود از مرگ سبکتگین استفاده کرده برای دوباره بدست آوردن سرزمین های ازدست رفته اقدام نمود وادی پیشاور را بدست آورد اما کوشش های او در سائر نقاط بجائی نرسید و مجبور به عقب نشینی گردید.

در ین هنگام «۹۹۹ م- ۳۸۹ هجری» امیر محمود از فتح مرو فارغ شد و امیر خراسان گشت و ببلخ آمد و هنوز ببلخ بود که رسول «القادر-

بالله» خلیفه بغداد بنزدیک او آمد با عهد خراسان و لوا و خلعت فاخر و تاج و قادر او را لقب نهاد «یمین الدوله و امین المله ابوالقاسم محمود ولی امیرالمومنین» «صفحه ۱۷۵ زین الاخبار گردیزی».

محمود سیاست پیشروی پدر را تعقیب نمود و هر ساله عملیات نظامی را برای نشر اسلام ادامه داد و طوریکه عتبی نوشته «وی برخود لازم دانست که هر سال یک لشکر کشی بهند بکند.»

سلطان محمود برای عملی کردن تصمیم خود در پایان سال ۳۹۰ هجری «۱۰۰۰ میلادی» قلعه های زیادی را در اطراف لمغان مسخر ساخت. همچنان حصه جنوبی و منطقه ماوراء اندس که بدست دولت هندو شاهیه بود از بنو «وادی کرم» تا وزیرستان همه را ضمیمه دولت خود ساخته مستحکم گردانید و خود بغزنه برگشت و حصه شمالی را که مرکب از پیشاور یعنی وادی سفلی کابل «کوههای قدیم» و سوات بود برای حمله بعد باقیماند. معلوم میشود که در دوران پادشاه گردشی بعد از مرگ سبکتگین پیشاور از طرف قوای جیپال دوباره تصرف گردیده بود. پروفیسر مشرا می نویسد که محمود اول «بنو» را که از قدیم جزو قلمرو هندو شاهید بود گرفت. تپه های نزدیک بنو پر از سکه های آخرین شاه برهمن کابلی میباشد. هیچیک از نویسندگان اسلامی نمی نویسند که محمود آن شهر را ویران کرده باشد. وزیرستان درغرب بنو و بنو بغزنه نزدیکتر است. و از روی کتیبه بریکوت «سوات علیا» معلوم میشود که «سری وجیرا ستهانا» داخل قلمرو جیپالا بوده «صفحه ۱۸۱ هند و شاهیان»

جنگ‌های پیشاور و ویهند

جنگ پیشاور جنگ سوم و جنگ فیصله کنی بود برای غلبهٔ محمود و شکست قطعی جیپال (سپتامبر ۱۰۰۱ و اپریل ۱۰۰۲ م) . درین جنگها محمود آمادگی بیشتر گرفت و در ماه شوال ۳۹۱ هجری (سپتامبر ۱۰۰۱) از غزنه بقصد راجا جیپال حرکت کرد و با تصمیم فوری و سرعت حرکت در رأس پانزده هزار عسکر بقلمرو جیپال حمله برد . همینکه به پشاور رسید در بیرون شهر خیمه زد و غالباً باین عقیده بود که جیپالا با او در آنجا بجنگ نخواهد پرداخت . جیپال خطر محمود را حس کرده و ترتیبات لازمه گرفته بود . مورخین موافق اند که جیپال با سی هزار پیاده دوازده هزار سوار و سیصد فیل بمقابل محمود برآمد . جنگ بروز پنجشنبه هشتم محروم ۳۹۲ هجری (مطابق ۲۷ نومبر ۱۰۰۱ م) آغاز شد و تا چاشت روز دوام کرد و فریقین داد شجاعت دادند . بالاخره سپاه هند و شاهیان شکست یافت و جیپال با پانزده از پسران وخویشان اسیر گشتند و بجائی که (میراند) نامداشت فرستاده شدند پنجهزار هندو بقتل رسید و غنائم بسیار از مال و برده و ستور بدست مسلمانان افتاد گویند درگردن جیپال قلادهٔ بود مرصع بجواهر . اهل بصر آنرا صدو هشتاد هزار دینار قیمت کردند و اندر گردنهای دیگر سرهنگان هندو همچنین قلیده ها یافتند قیمتی (صفحه ۱۷۷ زین الاخبار گردیزی) و سلطان را از دیار هند مملکتی مسلم شد که عرصهٔ خراسان درمعرضی آن ناچیز بود ... سلطان با جیپال موافقه بست و پنجاه سرفیل ازخیار فیلان او بستد و پسری را بنوا فراگرفت تا از عهدهٔ قرار موافقه بیرون آید و او را باز گرداند (صفحه ۲۰۹ تاریخ یمینی) .

سلطان بعد از آن بطرف (اودابهاند اپورا) که مقر سلطنت هندو شاهیان واقامتگاه جیپال بود رفته بداخل شهر شد . جیپال قرار شرایط تعهد نمود که (۲۵۰۰۰۰) دینار و پنجاه فیل بدهد و بحکومت خود برگردد و تا تکمیل شرایط یک پسر و یک نواسه‌وی گروگان نگاهداشته شد . انند پال (پسر جیپال) پول و فیل هارا فرستاد و محمود شهزادگان را آزاد

ساخت (صفحه ۱۲۳ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب) در آغاز بهار (اپریل ۱۰۰۲) سلطان موفقانه بغزنه بازگشت. این موفقیت به شهرت وی بسیار افزود و بعد ازین جنگ لقب غازی بر دیگر القاب سلطان محمود اضافه گردید. بدست آوردن «ویهند» مرکز سلطنت هندو شاهیان که بر ملتقای رود های کابل و اندس واقع بود پیشرفت سلطان را بداخل خاک هند آسان تر ساخت و دست هندوشاهیان را از مناطق غرب اندس کوتاه کرد. مردم بدین اسلام درآمده رفتند و با مسلمان شدن مردم وحدت سرزمین های مفتوحه سلطنت محمودی مستحکمتر گردید. مسلمان شدن قبائل سرحدی و مردم غرب اندس درهمین وقت وقوع یافت. «تصاویر ۲۰، ۲۱، ۲۲ و ۲۳ و ۲۸ و ۲۹ ملاحظه شود»

نقل مرکز به ننده

(۱۰۰۲-۱۰۰۱ میلادی)

در مورد مرکز جدید هندو شاهیان پروفیسر مشرا چنین نوشته است: در حصهٔ زیاد دور سلطنت جیپالا (اودا بهاندا پورا) پایتخت او بود. در کتاب البیرونی و همعصر او (یاداواپراکاسا) در کتاب (ویجایانتی پرایا بهاگا) Vaijayanti Paray Abhaga اودابهاندا پورا بحیث مرکز گندهاره ثبت است. در حدود العالم (۸۳-۹۸۲ م) در زیر نام ویهند آمده است: «شهر بزرگی است و پادشاه آن جیپال است و ... در داخل آن بعضی مسلمانان اند و اکثر سامان قیمت بها مانند مشک، مروارید وقماش های قیمتی در آن وارد میشود. فرشته نیز نوشته است که جیپالا در قلعهٔ «بیتونده» اقامت داشت تا برای مقابله با مسلمانان آماده تر باشد.

اقدام جیپالا برای مقابله با مسلمانان ناکام شد و بیتونده ایا اودابهانداپورا در ۱۰۰۲-۱۰۰۱ م بدست سلطان محمود فتح گردید. دولت هندو شاهیه مجبور شد که «اودا بهاندا» و «ملاتورا» پایتخت های زمستانی وتابستانی را ترک گویند. پس لازم بود جای مناسب دیگری را برای پایتخت جستجو کنند. این جای در ننده در نمکسار بود. ننده را البیرونی در انهندخود در جمله جایهای مهم ذکر کرده است. در بارهٔ موقعیت و اهمیت سوق الجیشی وقدامت آن «و. س. تالبوت» و «اورل ستین» در مقاله های خود بدان پرداخته اند «گرترآف جهلم- و دسترك». سروی مفصلی که از طرف اورل ستین گردیده چندین طبقه استحکامات که عموماً از سنگ ساخته شده است نشان داده که قدیمترین

آن بسیار پیش از محمود غزنوی بوده ... دو معبد هندوئی بطرز کشمیری عهد هندوشاهیه در سطحی ساخته شده است که تعلق بزمانهای قدیم داشته و تهداب آن معابد بودائی بوده .

بعد از دست دادن مناطق ماورای اندس شاهیه این موقع مستحکم قدیمی را بحیث پایتخت انتخاب کردند . عتبی آنرا « ناردین » پایتخت هند نوشته ، از روی نوشتهٔ فرشته و نظام الدین مؤلف طبقات اکبری در موضوع حملهٔ سلطان محمود در سال ۴۰۴ هجری « ۱۰۱۳ م » معلوم میشود که قلعهٔ « نندنه » که بر کوه « بالنات » واقع بود مرکز شد . فرشته می نویسد که چون شاه دید نمیتواند در ساحهٔ هموار با سلطان بجنگد لشکر خود را بسوی کشمیر برد و قوائی را برای دفاع از پایتخت که هدف حملهٔ سلطان بود گذاشت . فرشته از جیپال لاهور حرف می زند اما ثابت نیست که لاهور مرکز او بوده و یا این شهر در قرن دهم میلادی اهمیتی داشته باشد « صفحات ۱۲۸—۱۲۵ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب » نهم ممکن است که بعد از فتح لاهور بدست انندپال ، جیپال را پادشاه لاهور خوانده باشند .

مرگ جیپال

در میان هندوان قاعدهٔ مستمر است که هر پادشاه که در دست اهل اسلام اسیر شد دیگر بار پادشاهی را نشاید و حکم او در حل و عقد ملک نافذ نباشد . جیپال بدان سبب از معرض پادشاهی دامن در کشید و سر بتراشید و خود را در آتش انداخت « صفحه ۲۱۰ تاریخ یمینی » جیپال شاه سه بار از مسلمانان شکست یافت . سرزمین غرب اندس و پایتخت شاهی « اودابهاندا پورا » از دست او رفت و خود اسیر و زندانی شده بود ، پس از این وقایع جیپال خود را حقیر یافت و برای مقام سلطنت ناشایسته ، پس از معاهده با سلطان محمود و قبول شرایط سنگین او به پنجاب برگشت و از پیش آمد روزگار پر از اندوه و سرافگنده بود و تصور نمود که گناه او جز بآتش بچیزی پاک نشود . پس نامهٔ به پسر خود انندپالا « انندپال » نوشت و امور مملکت را باو سپرد و خود را بصورت قربانی « بزعم خود » در آتش مقدس افگند و بسوخت .

گویند او بدست خود شعله را بچوبهای مرده سوز آشنا کرد. این واقعه در آغاز سال ۳۹۳ هجری (۱۰۰۲م) روی داد . فرشته می نویسد : در کیش هندوان آنست که هر راجه که دو نوبت از مسلما نان شکست یابد یا اسیر شود دیگر شایسته سلطنت نباشد و گناه او جز بآتش پاك نشود (صفحه ۲۴ جلد اول تاریخ فرشته) .

جیپالا و دوران دور و دراز او سراسر با بدبختی توام بود که مرگ فاجعه ناك و با افتخار او دلسوزی ما را تحریك میکند (صفحه ۱۳۰ هندو شاهیان تالیف مشرا) تمام حیات جیپالا بسختی و جنگ گذشت وی در برابر هجوم روزافزون دین اسلام و هموطنان مسلمان خود با قدرت تمام ایستاد ولی بخت با او یار نشد. مطابق به مذهب هندو با سور خیریه و دانش علاقه فروان داشت. از کتیبه بر یکوت معلوم میشود که وی چندین بنا در (وجیرستهانا) بنیاد گذاشت. عظمت و شهرت دربار او در تمام مشرق زمین پهن شده بود چنانیکه شیخ سعدی در یکی از قصاید خود ممدوح را بجائی بلند برده که جیپال هند و سند طوق بندگی او بگردن می کشد .

سلطان روم و روس بمنت دهد خراج

جیپال هند و سند بگردن کشد قلان.

و هم مولینا جامی در قصیدهٔ موسوم به (رشح بال بشرح حال) اشاره بشاعری خود و شهرت و مکانتی که در مقام شعر برای او حاصل شده جیپال را ذکر کرده گوید :

گهی ز روم نویسد سلام من قیصر

گهی ز هند فرستد پیام من جیپال .

ازین معلوم میشود که حتی بعد از مرگ جیپال نام او علم شده معنای پادشاه هند را ادا می کرد .

انندپال
(۱۰۰۲ - ۱۰۱۳ م)

انندپال پسر جیپال بود که بعد از مرگ پدر بپادشاهی رسید. دوران سلطنت او نیز بمانند پدرش در حال جنگ باغزنویان گذشت انندپال در فکر یافتن متحدان شد زیرا میدانست بزودی با جملهٔ دیگر سلطان محمود که بقول عتبی بر خود لازم دانسته بودهرسال یک لشکر کشی بهند بکند روبرو خواهد شد. پس درتقویهٔ نظام واسله سعی کرد ودر استحکام سرحد ها پرداخت.

از طرف دیگر سلطان محمود بنا بر معاهدهٔ که با جیپال شاه پدر انندپال کرده بود تا خراج می گرفت بفکر حمله نبود اما واقعه-ئی روی داد که جریان حوادث را برنگ دیگر در آورد بدینمعنی که شاه بهاطیه که از موئیدین وپیروان جیپال بود ازمشاهده موضع بحرانی هند وشاهیان استفاده کرده سراز اطاعت باز زد واز پرداخت خراج به انندپال استنکاف کرد. انندپال که خود احتیاج شدید بمصارف زیاد نظامی داشت نتوانسته بود خراج اقلیم خود را بدربار غزنه عرضه کند. ازعدم پرداخت خراج از طرف شاه بهاطیه به انندپال وقصور انندپال در ارسال خراج بمحمود پروفیسر (رای) چنین نتیجه میگیرد (صفحه ۱۰۸ شاهیان افغانستان وپنجاب دکتر باندی) که انندپال بمحمود گفت تا «بجیراو» شاه بهاطیه خراج نپردازد او نمی تواند وجیبهٔ پرداخت را بجای آرد. با ینصورت انندپال مسئول دعوت محمود ست بفتح وغارت بهاطیه. پس سلطان عزم غزوهٔ بهاطیه کرد... واز سیحون (سند) گذر کرد واز ناحیت ملتان بگذشت وبظاهر بهاطیه نزول فرمود (این شهر سوری عظیم وخندق عمیق وعریض داشت). جنگ آغاز شد سلطان غالب آمد وخندق را بینباشتند و(بجیراو) بکوهها بگریخت. عدهٔ از لشکر سلطان او را تعقیب کردند وچون نزدیک بود گرفتار شود خنجری کشید وسینه خود را درید (تاریخ بیهقی صفحه ۲۷۵).

فرشته لشکرکشی سلطان را بسوی بهاطیه با شرح بیشتر نوشته است ...
در سنه خمس و تسعین و ثلثمائه (۱۰۰۴م) بجانب بلدهٔ بهاطیه نهضت فرمود . از حدود ملتان گذشته بظاهر آن فرود آمد و آن شهر سوری داشت که نسر طائر بشرفات آن نتوانستی رسید و خندقی بگردش بود مانند بحر محیط وسیع و عمیق بود . راجه آنجا (بجیراو) نام داشت و از کثرت رجال و افیال غرور تمام در سر داشت با امرای امیر ناصرالدین سبکتگین که در سرحد هندوستان می بودند اطاعت نمی نمود و با جیپال نیز چنانچه شرط فرمانبریست پیش نمی آمد . چون سلطان محمود برای دفع او لشکر کشید سپاه خود را گرد آورده بود . برابر لشکر اسلام صفها آراستند .

میان هردو طائفه علی الاتصال کارزار قائم بود و مقهور از منصور مشخص نشده نزدیک بود چشم زخمی بمجاهدان اسلام برسد از ین سبب روز چهارم سلطان در لشکر منادی فرمود که امروز جنگ سلطانی خواهد شد .. امرای اسلام از میمنه و میسره دست بحرب و آلات کار زار برده بیکبار بر کفار حمله آوردند و از وقت چاشت آنزمان که آفتاب ازسمت الراس روی با انحطاط نهاد لوازم حرب وضرب بتقدیم رسانیده و ازطرفین پشته پشته کشته شده آثار ضعف و عجز بر هیچکدام ظاهر نمیشد .... سلطان . به نفس نفیس با لشکر قلب بر قلب کفار زد و جمعیت ایشان را از هم پاشیده منهدم گردانید و (بجیراو) با لشکر شکسته بحصار درآمد و سلطان محمود محاصره فرموده با نباشتن خندق امر فرمود .

چون نزدیک رسید که خندق از خاک و سنگ و چوب پر گردد (بجیراو) متحیر و مضطر شده لشکر خود را بمقابله لشکر سلطان گذاشت و وقت شب با جمعی از مخصوصان از حصار برآمد به بیشه ئی از بیشه های حوالی آب سند پناه برد سلطان بر آن حالت مطلع گشته فوجی از دلیران سپاه اسلام را بتعاقب او تعیین فرمود ... وچون (برای بجیراو) راه گریز نماند هر آئینه خنجر کشید سینه پر کینهٔ خود را بدست خویش شکافت دویست هشتاد فیل و برده و غنائم بسیار بدست آمد و آن شهر و توابعش ضمیمهٔ ممالک سلطانی شد (تاریخ فرشته صفحه ۲۳).

نخستین واقعه مهم دوران انندا پال اتحاد هندو شاهیه با امیر مسلمان ملتان بود. ابوالفتح داود پسر نصر نواسه شیخ حمید لاوی بر تخت ملتان بود که با سبکتگین و بعد از مرگ او با پسرش سلطان محمود روابط دوستانه برقرار کرده بود اما این روابط دوستانه پایدار نبود. سبکتگین براساس سیاستی که داشت از منطقه شیخ حمید و جانشینان او حتی الامکان دوری می کرد زیرا ملتان سرزمین مسلمان بود و حکمران آن مرتب خراج می پرداخت. اما جریان حمله سلطان در در ۱۰۰۲م ۳۹۳ هجری از ورای رود سند علیه بهاطیه امیر ملتان را مشکوک ساخته بود. از طرف دیگر امیر ابوالفتح داود از ملاحده بود از ینرو سر از اطاعت محمود باززد و برای پیش بینی و خطر جنگ اتحاد را با شاهیه برقرار ساخت. ابوالفتح داود امیر ملتان و انندا پال پسر جیپال شاه با هم عهد بستند که در برابر حملهٔ آیندهٔ غزنویان یکدیگر کمک کنند.

جنگ بر رود سند

(اپریل ۱۰۰۶ میلادی)

در بهار ۳۹۶ هجری (مارچ - اپریل ۱۰۰۶ م) سلطان محمود بسوی ملتان حرکت کرد اما چون عبور از رود سند در قسمت های سفلی آسان نبود پس عزم کرد که از پیشاور از رود عبور کند و از انندا پال خواست که اجازه بدهد لشکر محمودی از کشور او بگذرند . اما انندا پال نپذیرفت و با تکای عقد اتحاد بطرفداری از داود حکمران ملتان بسوی پیشاور لشکر کشید تا سلطان را از عبور از سند مانع شود .

اجازه خواستن سلطان از انندا پال برای عبور لشکر سلطانی از سرزمین او دال برآنست که سلطان محمود بموافقة که جیپال کرده بود استوار بود و حکمرانی او را در داخل قلمرو هند و شاهیه محترم میداشت و با وی از راه مصالحه پیش آمد میکرد . اما انندا پال حرکتی خلاف سیاست کرده بسلطان جواب رد داد و این مخالفت بضرر وی تمام شد . پس سلطان تصمیم گرفت که اول انندا پال را بردارد و بعد بمهم ملتان بپردازد . در ین جنگ که غالباً در میدان چهچ در منطقهٔ اتک که بمقابل ویهند است روی داد . انندا پال بسختی شکست خورد و رو بگریز نهاد . اینکه فرشته جای جنگ را پیشاور نوشته است درست نیست زیرا پیشاور در آنوقت بدست عمال سلطان بود . لشکریان سلطان انندا پال را تا رود چناب تعقیب کردند . انندا پال هراسان بکوههای کشمیر گریخت .

بعد از آن سلطان بسوی ملتان روی آورد و از رود سند بگذشت و بملتان رسید. طوریکه عنصری در یکی از مدایح خود سروده است- سلطان تا رسیدن بملتان دو صد قلعهٔ دیگر را نیز مسخر ساخت و از تمام رودهای پنجاب بجز بیاس وستلج عبور نمود. هفت روز آن شهر را حصار کرد تا مردمان در میان آمدند و صلح کردند که هر سال هزار هزار درهم بدهند از ولایت ملتان (صفحه ۱۷۸ زین الاخبار گردیزی) سنه ۳۹۶ - هجری مطابق ۱۰۰۵ میلادی- و اجرای احکام شرعی کنند و از الحاد احتراز نمایند. اما در تاریخ یمینی (صفحه ۲۷۹) چنین آمده است که (ابو الفتح والی ملتان چون دید که با (اندپال) چه رفت خزائن و دفائن خویش بر پشت افیال بست و به سرانديپ برد و مولتان را باز گذاشت).
اما اینکه سلطان از کدام راه بملتان رسید مورخین توضیح نکرده اند.

سلطان در ملتان بود که خبر حملهٔ ایلکخان در آسیای مرکزی بوی رسید. سلطان مجبور شد بقیهٔ تسخیر ولایت ملتان را برای آینده بگذارد و خود بسرعت بسوی غزنه برگشت تا جلو خطر را از شمال بگیرد. قبل از حرکت بسوی غزنه ادارهٔ حکومت را به (سوکهاپال) که در تاریخ بهنبسه شاه (نواسه شاه) شهرت دارد سپرد. ایلک خان ترکها از غیاب سلطان استفاده کرده برسرزمین سلطنت غزنه حمله کرد. ساحهٔ حکمرانی ایلکخان از ساحل آمو تا سرحدات چنین بود. جنرال های او بلخ و هرات را اشغال کردند و تمام خراسان بزیر خطر ایلکخان در آمد. سلطان از ملتان برگشت و با عسکر زیاد- که خلجی ها هم در آن شامل بودند- از هند و کش عبور کرده ببلخ رسید. درین وقت نامهٔ معروف انندپال مبنی بر امداد به لشکر سلطان در رسید. البیرونی این نامه را میستاید و میگوید: من جملهٔ را که انندپال در نامهٔ خود بشهزاده محمود نوشته بسیار تمجید می کنم در حالیکه مناسبات هردو بسیار خراب بود. انندپال نوشته بود: «اطلاع گرفتم که ترکان علیه شما عصیان کرده اند و در خراسان تاخت و تاز دارند. اگر بفرمائی من خود با پنجهزار سوار و ده هزار سپاه و یکصد فیل بکمک برسم و یا پسرم را با دو چند اعداد مذکوره

بفرستم نمود انم تأثیر این کار من برشما چیست اما من که مغلوب شما شده ام نمیخواهم دیگری برشما ظفر یابد» (صفحه ۱۸ الهند البیرونی)

ممکن است این نامهٔ انند اپال که کلمات صمیمانهٔ آن مورد تمجید البیرونی واقع شد صادقانه بوده باشد ویا اینکه روی نقشهٔ طرح شده بود باینمعنی که انند اپال میخواست با ارسال این نامه حمایت سلطان را قبول کند و برتخت برقرار بماند اما طرح اونقش برآب شد و سلطان امداد او را نپذیرفت. دکتر پاندی به این عقیده است که عصیان شوکپال علیه محمود و لشکرکشی سلطان علیه انند اپال و پسرش شوکپال درسال ۱۰۰۸ م انسان را باین نتیجه می رساند که پیشنهاد امداد ازطرف انند اپال خدعهٔ بیش نبود وتوطئهٔ بود برای اخراج مسلمانان ازهند. همان بود که نواسهٔ شاه پسر انند اپال بهندوستان برگشت و بکمك سرداران هند وخود را مستقل اعلان نمود (صفحه ۱۱۰ شاهیه افغانستان وپنجاب) وباشاید انند اپال میترسید که مبادا سلطان دربرابر ترکان شکست بخورد وترکان برقلمرو سلطان دست یابند و به هند هجوم کنند وقتل وقتال وخرابی وبربادیٔ بیحد روی دهد. بنابران نامه را بسلطان نوشت که درحقیقت یکنوع اکاری بود برای سلامت کشور خود.

نواسهٔ شاه

شکست ایلك خان از محمود ازجاه طلبی او نکاست وآمادگی برای حملهٔ دیگر گرفت و بار دیگر از آمو عبور کرد. سلطان با قوائی مرکب ازخلجی، افغان، کرد، غز، ترکمن و هندی بمقابلهٔ او شتافت. با استفاده ازطوالت جنگ بین سلطان و ایلك خان نواسه شاه یعنی سوکهاپال که عبدالحی گردیزی او را هوکپال نوشته است عصیان کرد. نواسهٔ شاه پسر انند اپال و نواسه جیپال شاه بود که بدست سلطان اسیر وتوسط علی سمجور در نیشاپور مسلمان شده بود. وی بدربار سلطان میزیست و همینکه سلطان ملتان را بدست آورد وخبر حمله ایلکخان بخراسان

بسمع سلطان رسید اوراوالی ملتان ساخته وجمیع امور رابدست او سپرده بود. شوکپال مرتدشد واز دین اسلام برگشت وبا انند اپال پدر خود بهتوطئهٔ برضد محمود پرداخت ودر زمستان سال ۳۹۸ هجری (دسمبر ۱۰۰۷م) رابطه را باسلطان قطع کرد وتمام صاحب منصبان او را از هند اخراج نمود.

سلطان از عصیان شوکپال درجنوری ۱۰۰۸م) اطلاع یافت واین هنگامی بود که سلطان لشکر شکست خوردهٔ ایلکخان را تعقیب می کرد. پس تعقیب را بنا برسردی هوا بگذاشت وبسرعت زائد الوصفی خود رابملتان رسانید سرعت حرکت ورسیدن ناگهانی سلطان دشمن را سرسام ساخت وحملهٔ رعد آسای او بردروازه های ملتان آغاز شد شوکپال شکست یافت ودر کوهستان (کهیوره) درمنطقهٔ نمکسار که پدرش هنوز درآنجا صاحب قدرت بود پناه برد ولی در بند افتاد. شوکپال باپرداخت چهارصد هزار درهم زندگی خود راخرید وبحبس ابدی افتاد وتامرگ اندران حبس بود.

جنگ چهچ و بهیم نگر

«۴۰۰-۳۹۹ هجری مطابق ۱۰۰۹-۱۰۰۸م»

انندا پال باوجود نامهٔ معروف و پیشنهاد کمک در نزد سلطان مجرم بود زیرا دل وزبانش فرق داشت . او از یکطرف بسلطان پیشنهاد امداد کرد وازطرف دیگر باامیرداود ملتان اتحاد نظامی بست که قابل عفو نبود . پس سلطان ترتیبات لشکر کشی گرفت . درین سفر سلطان دوهدف داشت یکی سزادادن به انندا پال ودیگر فتح بهیم نگر (نگار کوت) که جایگاه مذهبی هندوان بوده و معبد بزرگ آن درتمام قلمرو شاهیه شهرت عظیم داشت. انندا پال وخامت مسئله را حس میکرد وازقدرت روز افزونی که پیشرفت آنرا نه او ونه پدرش به تنهائی مانع شده نتوانسته بودند درانديشه افتاد. پس از راجه های دیگر کمک خواست تاجلوفتوحات مسلمانان از شمال غرب گرفته شود . راجه ها فوراً بهندای اولبیك گفته عساکرخود را فرستادند تابا لشکر اویکجا شوند. قسمت بزرگ این قوای عظیم بقیادت (برهما پال) پسرانندا پال بسوی پیشاور بحرکت افتاد .

سطان خبراین لشکر کشی وحمله به پیشاور را دروسط زمستان شنید وبدون درنظر گرفتن سختی موسم بتاریخ ۲۹ ربیع الثانی ۳۹۹ (مطابق ۳۱ دسمبر ۱۰۰۸) از رود سند ه بگذشت وباحمله آوران درجلگهٔ مقابل (ویهند) مصادف شد . گذر همهٔ لشکر ازرود سنده

کار آسان نبود اما سپاه محمود در ماه جنوری ۱۰۰۹ با مهارت ازان بگذشتند . در اواخر دسمبر آب رودخانه کم و بعض جزائر خرد و بزرگ درمسیر آن دیده میشود سواران بآسانی عبور کردند پیادگان بکمك سواران گذشتند و برای عبور و حمل و نقل سامان و لوازم نه فیل لازم شد و نه کشتی-عجب است که انندا پال مانع عبور نگردید . شاید تصور می کرد که محمود از رود نخواهد گذشت و یا میخواست با وی درسمت شرقی رودخانه بجنگد و یا محمود از رودخانه عبور کرد و انندا پال اطلاع نیافت . ازینکه انندا پال با محمود در هنگام عبور از رود سند هم مقابله کرده یا شد معلوماتی در دست نیست و یا شاید محمود از رود گذشته بود که انندا پال رسید . درینصورت منطقهٔ (هزرو) بدست سلطان بود . «س. و. ویدیا» در کتاب خود موسوم به (میدان جنگ متحده) باین نتیجه رسیده است که میدان جنگ چهچ بوده که درنزدیك اتك و هزرو واقع شده .... زیرا میدان جنوب هزرو وسعت کافی برای چنین جنگ داشته چه آب رودخانه درین محل بعمق ده تا پانزده فت است و در ساحهٔ میدان فرورفتگی و گودی وجود ندارد، و برای حرکت و حمله سواران مساعد میبا شد چنانچه این ساحه برای مانور عسکری ازطرف قوای انگلیس نیز استعمال میشده . دیگر اینکه قوم (گکهر) درین منطقه می زیند که عدهٔ بیشمار ایشان باقوای انندا پال پیوسته بودند . فرضاً اگر جنگ در نزدیك پیشاور واقع شده باشد جایگاه در داخل قلمرو محمود بوده و رود سند هم درمیان و برای انندا پال مشکل بود که آنهمه قوا را از رود سند هم بگذراند . عتبی گوید که درین جنگ هشت هزار مرد کشته شدند اما اگر عسکر انندا پال بانطرف رود سند هم می رفتند شماره کشتگان بمراتب زیادتر می بود . علاوه بران ساحهٔ جنگ با کوهستان کشمیر نزدیك بود که انندا پال بعد از شکست بآنجا فرار کرد .

(صفحات ۱۴۷-۱۴۶ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب تألیف پروفیسر مشرا) .

چگونگی جنگ را فرشته به تفصیل نوشته است او گوید :
انند اپال از راجگان هندوستان استمداد نمود . ایشان چون دفع ایذای مسلمانان را موجب ترقی درجات میدانستند لا جرم بقصد ثواب جمیع راجه های هند و اطراف وحتی راجهٔ اوجین و گوالیار و کالنجر و قنوج و دهلی و اجمیر در مقام مدد شدند و فوج فوج لشکر رو بجانب پنجاب نهادند و این لشکر بـــزرگ را – (ویسه له دیوه) راجهٔ چوهان اجمیر هدایت می کرد (صفحه ۲۸ افغانها در هند تألیف استاد میرحسین شاه) وزیاده از آنچه در زمان امیرناصرالدین سبکتگین بقلم درآمده بود این دفعه عرض لشکر گرفته بسر کردگی انند اپال متوجه حرب سلطان شدند ودر صحرای پیشاور بسلطان نزدیک گشته قریب چهل روز در مقابل هم خیمه زدند و هیچکدام بر جنگ اقدام نمی نمود . اما روز بروز لشکر کفار زیادتر می گشت واز اطراف مدد بایشان میرسید تا آنکه کفار گکهر درین سفر بایشان ملحق گشته حشری عظیم بر انگیخته در حرب مسلمان بنوعی ساعی گردیدند که زنان زیورخود فروخته از راه دوردست نزد شوهران خود می فرستادند تا صرف مصالح سفر کرده در حرب مسلمانان بکوشند وزنانیکه دسترس نداشتند چرخه زنی و مزدوری نموده چیزی برای مردم لشکر ارسال همی داشتند چون سلطان دانست که کفار در ین دفعه فدویانه سلوک می نمایند هرآئینهٔ در ایقاع جنگ شرایط حزم بجا آورده دو طرف لشکر خندق کنی فرمود تا ازجانبین کفار دلیر نتوانند درآمد . پس بحرب قیام نموده هزار جوان تیرانداز حسب الحکم پیشرفتند و کفار را گرم جنگ کرده بحیله های سپاهیانه نزدیک لشکرگاه خود کشیدند وباتفاق حسته مسلمانان بدفع ایشان پرداختند وبا وجود احتیاط سلطان سی هزار کفار گهکر سروپا برهنه هریک حربهٔ غیرمکرر در دست ازدوطرف لشکر درعین گرمی کارزار از خندق گذشته میان

سواران در آمدند وفدو یانه واسپ و آدم را بزخم شمشیر وخنجر وژوبین از پا درآورده بیک طرف العین سه چهار هزار کس را شربت شهادت چشانیدند و مشرف برآن ساختند که سلطان از هر پیادگان گهکر ازمعرکه کناره جسته آنروز جنگ را موقوف سازد که ناگاه فیلی که انندا پال براو سوار بود ازصدای نفط وخدنگ سراسیمه گشته رو بگریز نهاد ولشکر اطراف این معنی را حمل برگریز مقدم ملوك هند نموده همگی راه هزیمت پیش گرفتند (صفحه ۲۶ جلد اول تاریخ فرشته) .

دکتر محمد ناظم نوشته که هندوان با دلیری زائد الوصف جنگیدند ودر ساعات عصر پیشرفت مسلمانان دچارسستی شد اما سلطان با درك وضعیت عساکر خاصه را بحمله فرستاد تا بر دشمن ازعقب حمله کنند. هندوان برای دفع آن حصهٔ از عساکر جلوی را عقب فرستادند واین خود وضع را مغشوش ساخته منجر بشکست شد . غنائم قیمتدار بشمول سی فیل بدست فاتحین افتاد (صفحه ۸۹ و ۹۰ حیات سلطان محمود) .

تکان این شکست سرتاسر پنجاب وهند را بلرزه درآورد وسلطان بآسانی بسوی کوت کانگرا (بهیم نگر یا نگار کوت) پیشرفت و سرعت سلطان بحدی بود که هندوان را مجال صف آرائی نداد .

درتاریخ یمینی (صفحه ۲۹۳) درپارهٔ قلعهٔ (بهیم نغز) چنین آمده است : وآن قلعه ایست درمیان آبی بسیار برتندی کوهی رفیع وجای منیع بنیاد نهاده واهل هند آنرا مخزن صنم اعظم ساخته وقرناً بعد قرن انواع ذخایر واعلاق جواهر بروجه تقرب بدآنجایگاه نقل کرده وآنرا سبب نجات ورفع درجات ووسیلت قربت وزلفت ساخته.درآن عهد قلعهٔ نگرکوت به قلعهٔ بهیم موسوم و مشهور بود . سلطان بعد ازطی مراحل چون بحوالی قلعهٔ بهیم رسید باسر محاصره پرداخت . آن قلعه بعهد راجه بهیم برقلهٔ کوهی بنا یافته اهل هند آنرا مخزن الاصنام میدانستند وراجه های اطراف واکناف نقود وجواهر وانواع نفائس بدآنجا می فرستادند واین معنی را موجب تقرب بدرگاه احدیت تصور می کردند ازینجهت در آن قلعه طلا و نقره و جواهر ودر و مرجان

چندان جمع شده بود که درخزانهٔ هیچ پادشاهی کسی نشان نمیداد وچون قلعه از ابطال رجال خالی بود وساکنانش جز بهاسنه وخادمان بتان نبودند هرآئنه رعب وهرس برضمائر متوطنان آن حصن آسمان اساس راه یافته آواز الامان بایوان کیوان رسانیدند . روزسوم دروازهٔ قلعهٔ کشاده پیش سلطان بخاك افتادند سلطان باتنی چند از خواص بقلعه در آمده هفت لک دینار سرخ وهفتصد من آلات زرین وسیمین و د ویست من طلای خالص و دو هزار من خام و بیست من انواع جواهری از زمان (بهیم) اندوخته شده بتصرف دیوانیان درآمد . بعد ازآن سلطان بغزنین مراجعت نمود درسنهٔ اربعه مائه (۴۰۰ هجری=۱۰۰۹ م) بیرون شهرچندتخت طلاو نقره دربارگاه نهاده وغنائمی که درآن سفر بدست آمده بود بصحرا برده چیدند ومردم شهرو دهات جهت تفرج وتماشاهجوم آوردند وتا مدت سه روز این صحبت امتداد پیدا کرده جشنهای عظیم فرمود (صفحات۲۶و۲۷ جلداول تاریخ فرشته) درجملهٔ غنائم ازین شهر هفتاد هزار هزار درهم شاهیه نیزبدست سلطان رسید که باستناد حرف (ن) برآنها عقیده برین است که درنگارکوت بضرب رسیده بود چونکه (بهیما) دارالضربی درین شهرتاسیس کرده بود .

در مورد موقعیت قلعه(بهیم نگر)دو نظریه موجودست: دکتر محمد ناظم مولف حیات واوقات سلطان محمود(صفحه ۹۰)می نویسد: گویند قلعه توسط راجه (بهیم) ازسلالهٔ (پانداوا) تعمیرشده بود . این قلعه درنزدیك (کانگرا) بالای کوهی واقع شده که رود (بانگانگا) بدورآن درجریان است . اما پروفیسر مشرا باستناد تحقیقات «ك-هـ رشید» می نویسد که بهیم نگر که شهرت به (نگرکوت) دارد با (کانگرا) در شمال شرق پنجاب یکی شناخته شده است اما از روی تحقیقات نظامی که رشید کرده است بهیم نگر یا نگرکوت در نزدیک تربیلا درناحیه اتك بوده نه در (کانگرا) که مورخان تصور کرده اند (صفحه ۱۵۳ هندوشاهیان افغانستان و پنجاب) «و. سمث» دانشمند معروف گوید

که این قلعه را تا بیست و پنجسال ساخلوی اسلام بدست داشت بعد از آن دوباره بدست هندی‌ها افتاد تا آنکه درسال ۱۶۲۰ میلادی سرداران سپاه جهانگیر آنرا فتح کردند . این قلعه تا ۱۹۰۵ باقی بود درآن سال زلزله عمارت آنرا بکلی خراب ساخت (صفحه ۲۹ افغانها درهند تالیف میرحسون شاه).

در بارهٔ تسخیر قلعه بهیم‌نگر درتاریخ یمینی‌چنین آمده است :

... مردم قلعه تسلیم شدند ودرقلعه بکشودند . سلطان در آنجا ذخایرو دفائن عظیم یافت وبا والی جوزجان وخواص دراندرون قلعه رفت وهردو حاجب خویش «التونتاش» و«اسغ تکین» بحر است خزائن زروسیم ودیگر رغایب باز داشت وبذات خود به‌حفظ خزانه جواهر قیام نمود وجمله برپشت رجال واجمال نقل کرد وآنچه‌در ضبط کتاب‌وحساب آمد هفتاد هزار و بار هزار درم شاهی بودو هفتصد هزار وچهارصد من زرینه وسیمینه واز اصناف جام‌های ششتری وروسی و روسی وسوسی و دیگر انواع چندان بود که سرا دولت ودبیران حضرت ازضبط آن‌عاجز آمدند ومعترف شدند که مثل آن جامها درحسن صنعت وتلطیف تفویف ندیده بودند.در جمله موجودات یك خانه بزرگ ازسیم ساخته سی‌گزطول و پانزده گز عرض بتختهای عریض‌تر ترتیب داده وبعلاقهامحکم کرده چنانکه جمع و تفریق وطی ونشرو حطو نصب آن‌آسان بودی وشرا بعی‌از دیبای رومی‌بدوقائمه زرین ودوقائمه‌سیمین درسرآن کشیده.سلطان‌جمعی ازثقات ومعتمدان حضرت بحفظ‌آن‌قلعه باز داشت ودرضمان نصرت‌و کنف قدرت روی باغزنه نهاد وچون‌درمقرعزوساخت دولت‌خویش قرارگرفت بفرمود تادرمیان سرای‌او بساطی‌بگستردند وآن درهای‌ستاره پیکرویواقیت نارگون وزمردهای آس‌رنگ وپاره‌های الماس‌تمام بریختندووفور اطراف وسفیران اقطارحاضر شدند وآنچه ازآن قلعه یافته‌بود عرض کرد انگشت تعجب‌در دندان‌گرفتند ورسول طغانخان ترك حاضر بود همگان اقرار کردند که این‌جنس‌درحوصله ظنون نگنجد وخزانه

قارون بعشر آن نرسد (تاریخ یمینی صفحه ۳۹۲ و ۳۹۳) بعد از ین فتح سلطان تمام ناحیه را از رود سند تا نگرکوت ضمیمهٔ کشور خود ساخت .

پس از بازگشت سلطان بغزنه انند اپال توانست که دو باره قدرتی بهم رساند . وی (نندنه) را مرکز خود قرار داد و در مناطق «سنده جهلم دو آبه» بشمول نمکسار خود را مستحکم ساخت (۱۰۰۹م) بتصور پروفیسر مشر اسلطان بعد از بدست آوردن غنائم زیاد از قلمرو شاهیه و مرعوب ساختن شاه آن غالباً آرزو نداشت که کنترول سیاسی خود را بر سر زمین بین اندس و نگرکوت قائم سازد . ازطرف دیگر انند اپال هم دریافت که تاب مقابله با سلطان ندارد پس سفارتی دوستانه نزد او فرستاد و قبول کرد که سالانه خراج را با پنجاه فیل قوی که هر یک دو برابر فیلهای عادی در جسامت باشد با امتعهٔ قیمت بهای کشور و قطعهٔ عسکری دو هزار نفری برای خدمت بسلطان بفرستد مشروط بر آنکه سلطان در آینده بقلمرو او حمله نکند . سلطان شرایط او را بپذیرفت . مراعات این معاهده بین انند اپال پادشاه هندو شاهیه و سلطان محمود غزنوی منتج بقیام صلح و انکشاف روابط تجارتی هند و خراسان گردید . عتبی یگانه منبع اطلاع این موافقه است که در ۱۰۱۰م بسته شد (صفحه ۱۲۶ هندو شاهیان افغانستان و پنجاب) .

فتح تهانیسر

(۴۰۳-۴۰۲ هجری مطابق ۱۰۱۲-۱۰۱۱م)

تهانیسر در ناحیه (کارنال) واقع و در آن بت معروف «چکراسوامین» بود که در کتب مورخین اسلامی بنام جکرسوم یا جکرسوام ثبت شده است . همچنان شهرت این ناحیه بداشتن یک نوع فیل بزرگ جنگی نیز می باشد .

عبدالحی گردیزی در زین الاخبار می نگارد :

«وچنین خبر آوردند امیرمحمود را که (تانیسر) جای بزرگست وبتان بسیار اندران واین تانیسر بنزدیک هند وان چنا نست که مکه بنزد مسلمانان وسخت بزرگ دارند هند وان آن بقعت را واندران شهر بتخانهٔ سخت کهن است واندران بتخانه بتی است که آنرا (جکرسوم) گویند . وچون امیرمحمود رحمة‌الله این خبررا شنید رغبتش افتاد که بشود وآن ولایت را بگیرد وآن بتخانه‌را ویران کند ومزد جزیل؛خویشتن را بحاصل آرد واندرسنه‌اثنین واربعما ئه‌از غزنین برفت وقصد تانیسر کرد(صفحه ۸۰ زین الاخبار).

سلطان محمود چون بداخل خاك پنجاب شد نخواست که بنا بر تعهدی که میانهٔ او واننداپال‌شده بوددراثنای‌عبور لشکر بمملکت او آسیبی برسد با واطلاع فرستاد که (جمعی از معتمدان‌خود را ملازم کوکب همایونی ما گردانی تا هر پرگنه که‌تعلق بتوداشته باشد از صدمه سپاه گردون اشتباه مصون ومحفوظ‌ماند .اننداپال امتثال امر را موجب بقای دولت خود دانسته وبسرعت اسباب ضیافت‌مهیا کردوتجار وبقالات‌مملکت‌خویش رافرمودتاامتعه‌وروغن وغله وجمیع ما یحتاج بار دوی لشکر سلطانی‌برده‌نوعی نمایند که رفاهیت در لشکر پدید آید ودو هزار سوار بسرکردگی‌برادرخود بخدمت سلطان‌فرستاد وعریضه نوشت که بنده مطیع ومنقادست واز وفور اخلاص واعتقاد بعرض‌مقربان درگاه می‌رساند که بتخانه تهانیسر معبدساکنان ومتوطنا ن این دیارست اگرچه‌درمذهب شما شکستن اصنام‌موجب‌حصول حسنات‌ورفع سیات است واینمعنی در شکستن اصنا م قلعهٔ (نگرکوت) بوقوع پیوسته اکنون این خدمتکار التماس می‌نماید که اگرسلطان بهائی قرار داده‌وهرساله خراج برگردن رعایای‌آن ملک لازم گردانیده مراجعت نمایند این کمترین بشکرانهٔ آن هرساله پنجاه فیل‌وهدایای‌گرانبهاتقدیم امود کرد . (تاریخ فرشته جلد اول صفحه۲٦)»

اما سلطان از عزم خود باز نگشت و گفت هدف او پاك كردن روی هندست از بتان. انندا پال چون چنان دید موضوع را به راجهٔ دهلی رسانید زیرا تهانیسر جزو قلمرو او بود. راجهٔ دهلی فوراً باطراف و جوانب هندوستان پیغام داد که سلطان محمود بالشکری عظیم متوجه تهانیسر شده است که اگر در برابر این سیلاب بزرگ بندی محکم بسته نشود دولت های صغیر و کبیر را از بیخ و بن برخواهد کند. پس از ایشان دعوت کرد که برای دفع لشکر مهاجم عسکر بفرستند و همه در تهانیسر جمع شوند اما سرعت حرکت سلطان بیشتر از ترتیبات شاهان هندی بود.

راجهٔ دیگر موسوم به (رام) حکمران (دیرا) که از صادقان بت بود در راس لشکر عظیمی بر گذرگاه رود ستلج کمین گرفت وموضع مستحکمی برساحل رود انتخاب کرد که خلف عسکر به کوهها و پیشروی آن با خطوط فیل ها مستحکم شده بود. هندوان بسیاری از مسلمانان را تباه کردند ولی بعد از یک جنگ دلیرانه پشت دادند (صفحه ۱۶۳ هندو شاهیان تالیف مشرا) ولشکر فاتح بسوی تهانیسر سوق داده شد. (دیرا دیرای گوبی پور در ناحیه کانکرا یادیوهرا مرکز ولایت جوبال پنجاب بوده).

راجهٔ تهانیسر همینکه خبر را شنید فرار کرد و سلطان تهانیسر را تسخیر نمود و بت (جگرا سوامین) را به غزنه فرستاد وغنائم زیاد بدست آورد. برطبق هدایت سلطان محمود بت را بردرگاه نهادند و مردم تماشا کردند. بروایت حاجی محمد قندهاری در یکی از بتخانه ها قطعه یا قوتی سرخ یافتند که وزن آن ۴۵۰ مثقال بود و هرگز هیچکس این قسم جوهری ندیده و نشنیده بود.

سلطان محمود بعد از تسخیر تهانیسر میخواست دهلی را نیز مسخر سازد اما ارکان دولت عرض کردند که تسخیر دهلی وقتی میسر خواهد شد که مملکت پنجاب یك قلم بحوزهٔ تصرف دیوانیان در آید و خاطر از سمر (انندا پال) بالکلیه فارغ گردد وسلطان پسندید و فسخ عزیمت کرد.

تری لوچا نا پالا

قرار تحریر فرشته سلطان در سال ۴۰۴ هجری (۱۰۱۳م) بر قلعه (نندونه) که بر کوه بالنات است لشکر کشید درین وقت انندا پال فوت شده و پسرش (تری لوچا نا پالا) (نبیرهٔ جیپال شاه) حاکم لاهور بود. ازین— معلوم میشود که انندا پال در اثنای سال ۱۰۱۳م چندماه قبل از آغاز موسم حمله سلطان (۱۰۱۳-۱۰۱۴) مرده باشد (صفحه ۶۷ ، هندو شاهیان افغانستان و پنجاب).

انندا پال قبل از وفات خود را در قلعه (نندونا) مستقر ساخت و پس از فتح بهیم نگر بدست سلطان نسبت به مسلمانان سلوك نیك در پیش گرفت اما پسرش (تری لوچا نا پالا) رویهٔ مخالف شیوهٔ پدر میکرد و با مسلمانان رفتار ظالمانه داشت. شاید بهمین علت هدف غضب سلطان محمود قرار یافت. تری لوچا نا پالا سعی کرد که از قلعه (نندونه) دفاع کند و از آنجا دست بعملیات زند (۴۰۵ هجری مطابق ۱۰۱۴ م) ازینجهت کارمدافعه قلعه را بحمایت پسرخود (بهیم پالا) گذاشت وخود بکشمیر رفت تا از آنجا کمك بگیرد. او در کشمیر بود که لشکر سلطان قلعه را محاصره کرده بنقب گزاری وسایر ادوات قلعه کشائی پرداختند اهل قلعه امان خواستند ودروازه ها را کشودند. سلطان قلعه را بیکی از معتمدین خود موسوم به (ساروغ) سپرد و مقرر داشت که آئین اسلام را در آن دیار معرفی کنند و از آنجا روی سوی درهٔ کشمیر نهاد که (تری لو چا نا پالا) در آنجا بود. موخرالذکر همینکه خبر یافت بجا یهای دور تر پناه برد و سلطان پس از استیلا بر دره های کشمیر و نشر اسلام وساختن مساجد ومقرر داشتن استادان که شعائر اسلامی را بمردم بیاموزند بسوی غزنی بازگشت (۴۰۵ هجری ۱۰۱۴ م).

در کتب مورخین اسلامی بمانند البیرونی عتبی- گردیزی وفرشته (تری لو چا نا پالا) را که بعد از پدر (انندا پال) پادشاه گردیده بود (تروجنپال) و (تا روجا نا پالا) نوشته اند که همان نام سنسکرت متذکرهٔ

کلهنه است که غلط تلفظ شده .

بنام (تری لوچا ناپالا) در تاریخ دو حکمران دیده میشود یکی مربوط بسلاله شاهیه و دیگر از دودمان «گورجارا پراتیهارا» «رای قنوج» . محمد ناظم آنرا از روی فرخی البیرونی و ابن اثیر و کتیبه جهوسی (سال ۱۰۲۷ م) روشن ساخته است . از روی فرخی معلوم میشود که (شاه) و (رای) دو عنوان حکمرانان مناطق مختلف بود . (تری لوچا ناپالا) که مانع از عبور از رود (راهوت) یا (روهت) شده شاه بود حالانکه حکمران دیگر بهمین نام که از (باری) فرار کرد (رای) عنوان داشت . وچون شاه لقب حکمرانان هندوشاهیه بود پس وی حکمران (باری) یا (قنوج) نبوده . علاوه برطبق گزارش البیرونی و ابن اثیر (تری لوچا نا- پالا) ی هندوشاهیه در ۴۱۲ هجری «۱۰۲۱ م» کشته شد و ان دیگر رای قنوج بود که قرار کتیبه جهوسی تا سال ۱۰۲۷ م زنده بود .

پروفیسر مشرا دوران حکمرانی «تری لوچا ناپالا» را از روی اشارهٔ راجا ترنگینی به سه دوره تقسیم کرده است . اشاره کلهنه یا مصرع مورد نظر اورل ستین و پاندت و مشرا بصورتهای که از هم فرق دارند ترجمه کرده اند :

ترجمهٔ اورل ستین :

تری لوچا ناپالا بعد از آنکه از قدرت افتاد تصمیم بزرگ گرفت که با تکای قوای فیل خود فتح را بدست آرد .

ترجمه ر . س . پندت :

تری لوچا ناپالا پس از افتادن از مقام منیع خود با تکای قوای فیلی خود سعی بلیغ کرد که حالهٔ ظفر را دوباره بدست آرد .

ترجمه پروفیسر مشرا :

حتی بعد از آنکه از مقام خود در افتاد یعنی پایتخت خود را باخت) و (همچنان مناطق اطراف آنرا) (بنا بر جنگ با ترکان) تری لوچا نا «پالا» متکی بر «هاستیکا» «هستینا یا هستینا پورا» شد یعنی آنرا مرکز جدید و قرارگاه عملیات خود ساخت و سعی زیاد نمود که شکوه فتح را بدست آرد .

پروفیسر مشرا موضوع را بدینقرار تحلیل میکند :

با درنظر گرفتن ترجمه مصرع دوران حکمرانی «تری لوچا ناپالا» را بسه حصه منقسم میسازیم :

۱- از وسط سال ۱۰۰۳م تا وسط ۱۰۱۴م جنگ با ترکان «مقصود غزنویان افتادن از مقام .

۲- از وسط سال ۱۰۱۴م تا ستمبر ۱۰۱۸م فعالیتهای زیاد واتکا بر هستیکا «قوای فیلی» نشان دادن قدرت زیاد .

۳- از ۱۰۱۸م تا وسط سال ۱۰۲۱م مقاومت شدید در برابر دشمن خارجی خطرناك وسعی برای فتح .

حصه اخیر را باز بسه حصه تقسیم کرده :

۱- از اکتوبر ۱۰۱۸ تا مارچ ۱۰۱۹م دوری جستن از مقابله مستقیم با محمود در اثنای حمله اول به «دو آب » .

۲- از اپریل ۱۰۱۹ تا سپتمبر ۱۰۲۰م «هژده ماه» آمادگی برای مقابله آخرین با محمود درهنگام حملهٔ او .

۳- از اکتوبر ۱۰۲۰ تا وسط ۱۰۲۱م آخرین جنگ با محمود در دومین حمله او به «دوآب» .

پروفیسر مشرا تقسیمات خود را بردوران حکمرانی «تری لوچا ناپالا» دقیقانه تعقیب کرده که ما در زیر مختصر آنرا اقتباس می کنیم :

در سال اول حکومت «تری لوچا ناپالا» دو کار عمدهٔ سیاسی روی داد یکی تشکیل مجدد اداری ودیگر سعی برای دفاع از امپراطوری . از متن راجا تارنگینی اثر کلهنه معلوم میشود که در پنجاب دو والی «راجه» وجود داشتند یکی والی «سند هاوا» ودیگر والی پنجاب مرکزی که در سال ۱۰۱۳ م از طرف دولت شاهیه مقرر شده بودند وبا آمدن مسلمانان واشغال آن مناطق از طرف قوای غزنوی یکی در سال ۱۰۱۴م ودومی در سال ۲۱-۱۰۲۰م برانداخته شد .

سلطنت (تری لوچا ناپالا) هم با جنگ محمود آغاز شد وهم پایان یافت . جنگ اول چند ماه بعد از برتخت نشستن او شروع گردید .

سلطان درخزان سال ۴۰۴ هجری (۱۰۱۳م) از پایتخت خود حرکت کرد ولی در سرحد هند پیشرفت او با برفباری شدید متوقف شد و او مجبور گردید که باز گردد. (تری لوچانا پالا) دست با قدام فوری زد از شاه کشمیر خواهش کمک کرد و این خواهش را متکی برزمینه های ذیل نمود: احساسات مخالفت با غزنویان منافع طرفین، رابطهٔ قدیم با خاندان شاهیه خویشاوندی با دودمان (تونگا) صدر اعظم کشمیر و فرهنگ مشترک سنسکرت و گرامر (اوگرابهوتی) در کشمیر. این خواهش با جدیت تمام قبول شد. صدر اعظم مرد بانفوذ کشور بود. شاه اورا با سپاه زیاد فرستاد. راجپوتها و سرداران و خاندان زیاد با صدر اعظم موصوف همراه شدند و چنان لشکری بوجود آوردند که زمین را بلرزه درآورد.

سلطان در مارچ ۱۰۱۴ بسوی (نندونه) مارش کرد وبعد از دوماه سفر صعب و عبور از کوتلها و وادیها ورودهای عمیق و عریض در حوالی پایتخت هند رسید. قلعهٔ (نندونه) برکوه بالنات کائن بود. پیشرفت و تسخیر قلعه از کوتل «مارگه لا» صورت می گرفت. سلطان در نزدیک قلعه سواران خود را بسه حصه منقسم نمود. امیر نصر و ارسلان جاذب وابوعبدالله محمد را در رأس هر دسته قرار داد و آنان را بیمین ویسار وقوای پیشرفت گماشت قلب لشکر را به التون تاش سپرد. (تری لوچاناپالا) که برای چنین حملهٔ فجائی آمادگی نداشت تمام عسکر را بزیر فرماندهی پسر خود (بهیم پالای) دلاور (Nidar Bhima) قرارداد و خود بکوتل کشمیر رفت که از «سانگرامهاراجه» شاه کشمیر طلب معاونت کند. (بهیماپالا) در بین دو کوه که در ملتقای آنها قلعه واقع بود مقام مستحکمی گرفت ومدخل کوتل را با پیلان عظیم بست و برسلطان حمله برد. جنگ بشدت آغاز شد. تاچندین روز کوشش سلطان منتج به ثمری نگردید اما بالاخره توانست که قسمتی از قوای هندورا بمیدان بکشاند. در عین زمان قوهٔ الظهر جدیدی برای (بهیماپالا) رسید. او لشکر را بمیدان سوق داد و دنباله آنرا در

کوهپایه قرار داد . یمین و یسار را با فیلان مستحکم ساخت وخود برسلطان حمله برد جنگ شدیدی روی داد . فیلان برای تباه کردن دشمن او بحرکت آمدند که با باران تیر مقابله شدند . ابو عبدالله محمد که درمیدان دلیرانه میجنگید چندین زخم برسرو بدن یافت ومحافظان سلطان اورا نجات دادند . پس از جنگ شدید هندوان رو به گریز نهادند وبقلعهٔ ننده پناه بردند (بهیما پالا) قوائی را بقلعه فرستاد وخود بکوتل کشمیر رفت تا با پدر یکجا شده طالب کمک شوند اردوی شاهیه تماماً روحیهٔ خودرا باختند . سلطان قلعه را محاصره کرد قوای نظامی قلعه بلاشرط تسلیم شدند وسلطان برجان ایشان بخشید غنائم زیاد وفیلها واسلحه زیاد ودیگر اشیای قیمتی بدست آمد . درمعبد بت بزرگ کتیبهٔ سنگی پیدا شد که حاکی از بنای چهل هزار ساله معبد بود درتاریخ یمینی آمده است که دربتخانهٔ تانیسر سنگی منقور بیرون آوردند که برکتابت آن بود که چهل هزار سال است تا بنای این خانه بنیاد نهاده اند (صفحه ۳۳۴) که البته مبالغه است سلطان بعد ازان بسوی کشمیر حرکت کرد .

سپس صحنهٔ جنگ بسرحد کشمیر وپنجاب در کنار رود «تاوشی» انتقال یافت . تاوشی طوریکه «بوهلر» عقیده دارد ماخوذ از کلمهٔ (توشارا) سنسکرت است بمعنی برف یعنی این رود خانه از آب برف بوجود آمده . تاوشی بدون شک رود (توهی) است که برود جیهلم میریزد . یگانه منبع معلومات راجع برود (تاوشی) اثر کلهنه است که جنگ بین (تری لوچانا پالا) و(تونگا) را با همیرا (یعنی امیر) نوشته ولی سال واقعه را ذکر نکرده است اما با دست داشتن منابع موجوده حملهٔ محمود درسال (۱۰۱۳-۱۰۱۴م) واقع شده بود.

محمود غزنوی بسوی کشمیر رفت تا با (تری لوچانا پالا) که برقوای باقیمانده اتکا کرده بود مقابل شود ، اما پادشاه کشمیر قوای بزرگی را بسپه سالاری (تونگا) فرستاد تا بشاه شاهیه مدد کنند ، تونگا بدون آنکه بتوصیهٔ (تری لوچانا) اهمیت بدهد از

گرفتن موقع دفاعی سرباز زد و ازرود (تاوشی) عبور کرد و پیش قراولی راکه برای کشف وتحقیقات آمده بودشکست داد . (تونگا) باغرور ازین موفقیت روزدیگر برقوای محمود حمله برد اما قوای کشمیر بزودی شکست یافت و(تونگا) وپسرش برای نجات جان خود رو بفرار نهادند . (ترلوچا ناپالا) نیز بخت خودرا آزمودو با عسکری که داشت بمقاومت پرداخت اما زودشکست خورد واز بین صفوف دشمن دلیرانه خود را نجات داد که کلهنه دلیری او را ستوده است . بعد از آن سپاه غزنوی بمانند طوفان برسرز مین او استیلا یافتند.

در راجه‌ترنگینی جملهٔ سنسکرت سمامریتیا هستیکام (Smasritya Hastikam) افاده ایست که معنی آن محض (اتکا برقوای فیل) نمی باشد وچون کلهنهٔ شاعرست از یك افاده چندین معنی را در نظر دارد . پس معنی اصلی آن اتکا بر هستیکا (هستینا هستینا پورا) است وهستیکا نام محل هستینا پور است که در دورهٔ کلهنهٔ (وسط قرن ۱۲) رایج بوده و یا اینکه تلخیص نام هستینا پورا میباشد که بنا برضرورت شعری آمده و کلهنه این تلخیص را بکار برده چون (کرشنا) بجای (کرشنا گا نگا) و (سلها) (Salha) بجای (سلها نه) (Salhana) و (کوتا) (Kotta) مختصر له هارا کوتا (Laharakota) که کلهنه استعمال کرده .

بهر حال کلمهٔ هستیکا بمفهوم جغرافی آن باید گرفته شود . . . (ترلوچا نا) به (پادا) (Pada) یا جای یا مقام جدید احتیاج داشت که شاه بقول شاعر بآن اتکا کرد . این نظریه راکه هستیکا پایتخت بوده باستان شناسی نیز تائید می کنند که درهستینا پورا صورت گرفته است . قرار آن این شهر زیاد ازهفت قرن (ازآغاز قرن چهارم تااوائل قرن یازدهم) متروك بوده وازقرن یازده تااوائل قرن پانزده دوباره آباد شده بود .

منظور سلطان از حمله بر (دوآب) درسال ۱۹-۱۰۱۸م (۴۱۰-۴۰۹ هجری) خراب کردن قلاع و معابدو فرو ریختن شکوه قنوج

بود . سلطان در ۲۷ سپتمبر ۱۰۱۸ از غزنه بسوی رشته فرعی کوه همالیه حرکت کرد و اطاعت رئیس کوهستانی موسوم به (سایلی) ولد (شاهی) ولد «رام هی» را پذیرفته واز رود جمنا بگذشت «۲ دسمبر ۱۰۱۸ م» پیشرفت سلطان از بین «دوآب» درحقیقت محاصره ها وفتح هائی بود که یکی بعد ازدیگر انجام میشد ومقامات ذیل بدست سلطان غزنه افتاد :

سرساوا — باران — بلند شهر — مهابان — ماتهورا — قنوج — مونج — اسای وشاروا .

سلطان بعد از تسخیر مناطق فوق بقنوج واقع درمنطقه فرخ آباد برساحل رود گنگا رسید . قنوج پایتخت «پراتیها را» شاه «راجیا پالا» بود . همینکه وی از نزدیك شدن سلطان اطلاع یافت از رود گنگا عبور کرده روانه «باری» شد که در ده فرسخی «۳۰ میلی» شرق قنوج واقع بود . سلطان هفت قلعه را در ناحیه قنوج در یك روز تسخیر کرد . هدف اصلی لشکر کشی فتح قنوج بود که حاصل شد وسلطان عزم بازگشت نمود .

درهنگام ورود سلطان به «دوآب» «دسمبر ۱۰۱۸ م» تری لوچا نا پالا باشاه «شاروا» موسوم به چند رای» پیوسته درنزاع وجدال بود ودختر همین «چندرای» زن «بهیما پالا» پسر «تری لوچانا پالا» بود . «تری لوچانا پالا» اقدام دفاعی کرده با «چندال بهور» که براستحکامات قلعه ها وصعب العبور بودن سرزمین خود می نازید معاهده دوستی بست .

باورود سلطان درنزدیکی (شاروا) . راجهٔ آنخواست ترتیبات دفاعی بگیرد اما بنابر مشورت داماد خود (بهیما پالا) خزائن خود رابر فیلان بار کرده بکوهستانهای دیار خود فرار نمود . منظور از مشوره (بهیما پالا) آن بود که پدر زن او بدست سلطان نیفتد ومسلمان نشود چنانیکه این حادثه بر «بوود یگراقارب او روی داده بود . سلطان پس از تسخیر (شاروا) درتعقیب (چندرای) فرستاد که در پنجاه میلی

(شاروا) درحوالی نصف‌شب باو رسیدند (شعبان ۴۰۹هـ-۶ جنوری ۱۰۱۹م) چند رای شکست خورد وخزائن او بدست لشکرغزنه افتاد. سلطان از آنجا بسوی غزنه عزیمت نمود.

نکتهٔ قابل تذکر اینست که عملیات نظامی سلطان باسرعت اجرا میشد چنانیکه او بتاریخ ۲ دسمبر۱۰۱۸ وارد (دوآب) شدوازرود (جمنا) بگذشت وتمام مدتی که این سفرجنگی در برگرفت تاچندروز بعد از ۶جنوری ۱۰۱۹ بود یعنی‌تمام مدتی که‌وی صرف نمودو اینهمه مقامات راتسخیر کرد زیاد ازچهل‌روزنبود. این کار را ازآنجهت امکان پذیرشد که‌درآن عصر که (عصراسپ) با یدخوانده شود دستگاه نظامی محمود مجهز وتیراندازان که ازسر زین تیرمی اند اختند ماهر بودند این دو چیز کلید فتوحات سلطان غزنوی بود (.

صفحات۱۹۸-۲۰۲ هندوشاهیان مولفه پروفیسرمشرادیده شود.)

جنگ بررودراهوت

بزودی بعداز بازگشت سلطان بغزنه(پایان‌سال۴۰۹ هجری آغاز ۱۰۱۹م) (تری‌لوچا ناپالا) باراجهٔ کالنجرموسوم به(گاندا) اتحاد نمود وازو وعده گرفت که دراسترداد سلطنت محروسه ازسطان محمود مدد کند.

سلطان ازین اتحاد آگهی یافت ودرآغاز خزان ۴۰۹ه مطابق اول اکتوبر۱۰۱۹م) عسکرخود رابسوی کالنجرسوق‌دادتا (گاندا) را بسزا برساند (تری‌لوچاناپالا) چون ازحرکت محمود اطلاع یافت بطرف جنوب رفت تاقوای خود را باقوای شاه‌همنام خود حکمران (قنوج)و(باری) یکی بسازد. سلطان‌درتعقیب(تری‌لوچا ناپالا)-پیشرفت وبتاریخ ۱۳شعبان۴۱۰ هـ(۱۵ دسمبر۱۰۱۹)باورسید ولی‌شاه موصوف توانست که از رودخانه (راهوت) بگذرد وسعی کرد که‌مانع‌عبور لشکرسلطان‌از رودخانه‌شود. هشت‌تن ازمحافظین بی‌ترس‌سلطان باوجود خطر رو برودر زیرچشم‌دشمن برروی مشکهای باد کرده خود را درآب‌افگندند تا بانطرف‌رودخانه برسند (تری‌لوچاناپالا) بامشاهده‌آن حال‌دسته‌ازتیراندازان‌خودرا باپنج‌فیل‌محول کرد که‌آنها را محو کنند.

اما ایشان بدون پروا از باران تیر، کمان های خود را با مهارت تام بکار بردند و درعین حال شنا کنان بطرف ساحل مقابل پیشرفتند. بتاسی از گروه پیشقدم ووعدهٔ سلطان (که هرکه در دنبال ایشان بروه مادام الحیات قرین آسایش خواهد بود) لشکرهمه خود را درآب انداختند بعضی بر پشت اسپ بعضی بر مشکهای باد کرده وچنان با- نطرف برآمدند که یکی هم تلف نشد. لشکریان بزودی خود را ازنظام بخشیدند و صف آرای جنگ شدند و دمار از روزگار هندوان کشیدند غنا یم زیاد بدست آمد که تنها حصهٔ سلطان ۲۷۰ فیل و دو صندوق پراز گوهر رسیده بود. بقرارگفته فرخی در بین اسیران دوزن و دودختر(تری لوجا نا پالا) هم داخل بودند.

فرخی غزوات و فتوحات درگنگ را درقصیده شرح داده است که چند بیت آن در ینجا نقل میشود:

خبر شنید که پیش ازپی توشار از گنگ
گذشت و پیل پس پشت او قطار قطار

●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●

بیک شبا نروز ازپای قلعهٔ سرپل
برود«راهت»شد تازیان بیک هنجار
چه صعب رودی دریا نهاد وطوفان سیل
چه منکرابی پیل افکن و سوار اوبار

●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●

ترو چیپال سپه رابشب گذاشته بود
به پیل ازآب واز آنسو گرفته راه گذار
سرملوك عجم چون بنزد کسوه رسید
صف سپاه عدو دید با سکون و قرار

بسر کشان سپاه گفت هر که روز شمار
ثواب خواهد جستن همی زایزد بار
بجنگ کافر ازین رود بگذرید بهم
که هم بدست شما قهرشان کند قهار
همه سپاه بیکبار با سلیح و سپر
فرو شدند بدان رود نادهنده گذار
چو قوم موسی عمران زرود نیل زآب
بر آمدند همه بی گزند و بی آزار
ز جامه برتن کافر همی جدا کردند
بتیر تار ز پودو به نیزه پود ز تار
بفر دولت او پشت آن سپاه قوی
شکسته گشت وازین دولت این شگفت مدار
درشت بود وچنان نرم شد که روز دگر
بصد شفیع همی خواست از ملک زنهار
ملک زپنج یک آنجا نصیب یافته بود
دویست پیل و دو صندوق لؤ لؤشهوار
دودختر ودو زنش را فروگرفت از پیل
بخون لشکر او کرد خاک را غنجار

(تری لوجانا پالا) باوجودیکه درجنگ زخم برداشته بود فرار کرد . وبعد از مساعی ناکام جهت برقراری صلح باسلطان بطرف جنوب رفت تا کمک (گاندا) را دریابد اما ازطرف یکی ازمعاقبین خود کشته شد ۴۱۲ هجری (۱۰۲۱-۲۲ م) . (صفحه ۹۴ و ۹۵ حیات و اوقات سلطان محمود مؤلفه دکترناظم) .

سلطان بعد ازآن درسال ۴۱۳ هجری برقلهٔ (گوالیار) دست یافت وازآنجا قصد کالنجر کرد . راجهٔ کالنجر که (گاندا) نامداشت درآثار مورخین اسلامی بنام (ننداا) ثبت شده است . سلطان لشکر را بمحاصره قلعهٔ که جایگاه استوارو بلند داشت بگماشت ودرفکر تدبیر

کشادن آن بود . « ننداء» یا (گاندا) آن لشکر و آن عظمت بدید واز درصلح پیش آمد و هدایا با سیصدفیل خیاره بدون فیل بانان فرستاد . سپاهیان محمود آن فیلان را بگرفتند و بر نشستند و اهل حصار نظاره همی کردند و سخت عجب اشتند از دلیری ایشان .

در دنبال این واقعه زین الاخبار حکایت جالبی آورده که بصلح کالنجر خاتمه یافت :

(پس ننداء شعری گفت امیرمحمود را بلغت هندوی و به نزدیک او فرستاد امیرمحمود فرمود تاآن شعررا برهمهٔ شعراء هندوان وپارسیان وتازیان عرضه کردند و همه بپسندیدند وگفتند سخن ازین بلیغ تر نتوان گفت وامیرمحمود بدان افتخار کرد و فرمود تا منشوری نوشتند (ننداء) را بامارت پانزده قلعه و بنزدیک او فرستادند گفت « این صلهٔ آن شعرست که از بهرما گفتی» و با آن چیزفرستاد از ظرائف وجواهر وخلعت ها و (ننداء) همچنان مال وجواهر فرستاد وامیر محمود با فتح وظفر ازآنجا بازگشت و بغزنین آمد (صفحه ۱۸٦ زین لاخبار) .

کرونولوژی هندوشاهیان

در کابل :

کالار ۸۱۵—۸۵۰م = ۲۰۰ – ۲۳٦ هجری قمری .

سپالاپاتی دیوا ۸۵۰–۸٦۷ م = ۲۳٦ – ۲۵۴ هجری قمری .

وکا دیوا ۸٦۷ — ۸٦۹ م = ۲۵۴ – ۲۵٦ هجری قمری .

سماننادیوا (بار اول) ۸٦۹–۸۷۰م = ۲۵٦ — ۲۵۷ هجری قمری .

خواداوایاکا ۸۷۰—۸۷٦م = ۲۵۷—۲٦۳ هجری قمری .

سماننادیوا (باردوم) ۸۷٦–۸۸۲م = ۲٦۳—۲٦۹ هجری قمری .

در اودابهاندا پورا (ویهند) :

لالیه ۸۸۳ – ۸۹۵ م = ۲۷۰–۲۸۳ هجری قمری .

کمالاوارمن ۸۹۵– ۸۹٦م = ۲۸۳—۲۸۴ هجری قمری .

شخص غاصب «مجهول الاسلام» ۸۹۹–۹۰۲م = ۲۸۴–۲۹۰ هجری قمری .

کمالاوارمن «باردوم» کمالوا ۹۰۲–۹۲۱م = ۲۹۰–۳۰۹ هجری قمری .

بهیما دیوا ۹۲۱—۹۵۷م = ۳۰۹—۳۴۵ هجری قمری .

تهاکانا ۹۵۷—۹٦۲ م = ۳۴۵–۳۵۲ هجری قمری .

جیپالا ۹٦۲—۱۰۰۱م = ۳۵۲ —۳۹۲ هجری قمری .

انندپالا ۱۰۰۱ — ۱۰۱۳ م = ۳۹۲ – ۴۰۴ هجری قمری .

ترلوچاناپالا ۱۰۱۳ ۱۰۲۱ م = ۴۰۴ – ۴۱۲ هجری قمری —

بهیماپالا ۱۰۲۱—۱۰۲٦ م = ۴۱۲ — ۴۱۸ هجری قمری .

خاتمه هندوشاهیان ۱۰۳۰ = ۴۲۲ هجری قمری مطابق ۴۰۹ شمسی

دوران اقتدار دوصدوبیست سال .

سقوط سلالهٔ بزرگ شاهیه‌را کلهنه معاصرهندی فرد وسی دراثر (راجاتارنگینی) خود دریک بیت بزبان سنسکرت افاده کرده که اینست ترجمهٔ انگلیسی‌آن :

The Sahi kingdom with its Kings, Ministers and its court—Now one asks oneself Whether it ever was or was Not.

Rajatarangini vll 69

و اینست ترجمهٔ دری که‌ما کرده‌ایم :

از کشور شاهیان دوران
دربار ووزیر و شهریاران
امروز بحیرتم که ایشان آیا بودند یا نبودند ؟ .

البیرونی می نویسد : این خاندان هندو شاهیه اکنون منقرض شده‌اند و کوچکترین اثری از ایشان برجای نیست با ید گفت که با آن همه عظمتی که داشتند ابدآ از اجرای امور عادلانه و نیکوکاری کوتاهی نکردند ایشان مردمان شریف النسب و نجیب الفکر بودند . (صفحه ۱۸ الهند ترجمهٔ زاخو) .

کرونولوژی هندوشاهیان

در کابل :

کالار ۸۱۵—۸۵۰م = ۲۰۰ — ۲۳۶ هجری قمری .

سپالاپاتی دیوا ۸۵۰—۸۶۷ م = ۲۳۶ — ۲۵۴ هجری قمری .

وکا دیوا ۸۶۷ — ۸۶۹ م = ۲۵۴ — ۲۵۶ هجری قمری .

سماتتادیوا (بار اول) ۸۶۹—۸۷۰م = ۲۵۶ — ۲۵۷ هجری قمری .

خواداوایاکا ۸۷۰—۸۷۶م = ۲۵۷—۲۶۳ هجری قمری .

سماتتادیوا (باردوم) ۸۷۶—۸۸۲م = ۲۶۳—۲۶۹ هجری قمری .

در اودابهاندا پورا (ویهند) :

لالیه ۸۸۳ — ۸۹۵ م = ۲۷۰—۲۸۳ هجری قمری .

کمالاوارمن ۸۹۵— ۸۹۶م = ۲۸۳—۲۸۴ هجری قمری .

شخص غاصب «مجهول الاسلام» ۸۹۹—۹۰۲م = ۲۸۴—۲۹۰ هجری قمری .

کمالاوارمن «باردوم» کمالوا ۹۰۲—۹۲۱م = ۲۹۰—۳۰۹ هجری قمری .

بهیما دیوا ۹۲۱—۹۵۷م = ۳۰۹—۳۴۵ هجری قمری .

تهاکانا ۹۵۷—۹۶۲ م = ۳۴۵—۳۵۲ هجری قمری .

جیپالا ۹۶۲—۱۰۰۱م = ۳۵۲ —۳۹۲ هجری قمری .

انندا پالا ۱۰۰۱ — ۱۰۱۳ م = ۳۹۲ — ۴۰۴ هجری قمری .

ترلوچاناپالا ۱۰۱۳—۱۰۲۱ م = ۴۰۴ — ۴۱۲ هجری قمری —

بهیماپالا ۱۰۲۱—۱۰۲۶ م = ۴۱۲ — ۴۱۸ هجری قمری .

خاتمه هندوشاهیان ۱۰۳۰ = ۴۲۲ هجری قمری مطابق ۴۰۹ شمسی

دوران اقتدار دوصدوبیست سال .

بخش پنجم

اوضاع اجتماعی فرهنگی وتجارتی

دورهٔ کابلشاهان کابل، کاپیشی و اوداینهاندا پورا دورهٔ اضطرار وعدم ثبات بود. کابلشاهیان در هنگام هجوم و جنگ دیگران بقدرت رسیدند و با جنگ و هجوم و حمله از بین رفتند.

شوانتانگ «هیون تسیانگ» زائر چینی که درحدود ۹ هجری از قسمت های شرقی و شمالی افغانستان دیدن کرده بود در سرزمین های شرقی از چهار طبقه مردم صحبت کرده: برهمن کشاتریه «شاهان طبقات حاکمه و لشکر» ویسه «بازرگانان وسوداگران» سودره «زارعان وکشاورزان».

همین نقص طبقاتی بود که سبب بی‌عدالتی اجتماعی شده بود بنا بران مساوات طلبی اسلام بسرعت شیوع یافت و امتیازات طبقاتی تاحد زیاد برانداخته شد. با آنهم افراد خاندان های حاکمه که فرمانفرمایان مطلق بودند با قبول اسلام توانستند مدتها اقتدار خود را حفظ کنند.

هیون تسیانگ گوید: لباس ایشان برش و طرز خاص ندارد. زنها

مویهای خودرا در فرق سر یک گره کوچک زده باقی را فرو می گذارد. برخی از مردم بروتها را می تراشند و کلاه و حمایل و شال گردن گلدار استعمال می کنند. تزئینات متعدد دارند بادستوانه و گردن بند خودرا می آرایند و گوشها را سوراخ می کنند و مویها را گره می زنند.. هنگام عبادت عطر صندل وغیره استعمال می کنند. اکثر مردم لباس سفید و پاک را می پسندند. زنان پیراهن دراز دارند که دامن آن بازمین تماس می کند و شانه های ایشان را کاملا می پوشاند البسه را از پنبه وابریشم و کتان و پشم می سازند.

البسه کشاتریه «لشکریان» و برهمن ها بسیار تمیز و خوشنما و ساده و مطابق صرفه جوئی است. پادشاه و وزیران البسه مزین و تزئیات مختلف دارند. گاهی گلها را برای آرایش موی استعمال می کنند و کلاههای آراسته بجواهر با گردن بند و دست برنجن پوشند «سی یو کی صفحه ۱۳۳ کتاب دوم»

کابل شاهیان بمانند اسلاف خود کوشانیان با آداب و مراسم مذهبی مردم سروکار نداشتند در کشور ایشان پیروان بودائی، برهمانی گبری وغیره آزادانه به امور دینی می پرداختند کابل شاهان کاپیسی و کابل بودائی بودند اما کابل شاهیان اودا بهاند اپورا برهمن بودند قابل توجه است که در تپه سردار غزنی در یک معبد بزرگ بودائی یک شعبه برای زائران هند نیز ساخته شده و در آن غلبهٔ «دورگا» بر (مئیشا) با مجسمه ها تمثیل شده است. این وضع غزنه فضای این ناحیه را از نظر تحمل متقابل بودائی و برهمنی نشان میدهد خود شاهان بمذهبی که گرویده بودند وفادار و مخلص ماندند کالار موسس سلسله برهمن شاهیان بامور دینی بسیار علاقمند بود معابد کالار که در قسمت شرقی قلمرو او بوده باو نسبت داده شده است و نیز بهیما دیوا معبد «بهیما کساوا» را در کشمیر در سرزمین دختر دختر خود ملکه «دیدا» بنا بر حسن عقیدت به «وشنو» آباد کرده بود.

کابل شاهان ومخصوصا کابل هاهان اوداپهاند اپورادر امور علمی وادبی بی علاقه نماندند پروفیسر مشرادر کتاب الهند البیرونی موضوعی را خوانده که مربوط به ادب وگرامر هندی است وی ازهشت کتاب درین باب ذکر کرده که آخرین آن موسوم به سیشیا هیتاوریتی است که از طرف «یوگراب هوتی» استاد «انند اپال» تالیف گردیده بود:

«این مولف استاد مربی شاه انند اپال پسر جیپال بود که در زمان ما یعنی زمان البیرونی حکومت می کرد» کتاب پس از تالیف به کشمیر فرستاده شد تا تصویب گردد. اما چون مردم کشمیر در چنین موارد بسیار محافظه کارند آنرا تصویب نکردند. معلم بشاه شکایت کرد وشاه به احترام استاد (۲۰۰۰۰) درهم وهدایای زیاد جهت مردمانی که کتاب استاد را میخواندند فرستاد. ایشان برای خواندن وتصویب هجوم آوردند وکتاب شهرت زیاد یافت. این حکایت علاقمندی شاه انند اپال را در حمایت از علم ودانش سنسکرت واحترام او با ستادان ومربیان نشان میدهد (صفحات ۱۶۷-۱۶۶ هندو شاهیان افغانستان وپنجاب پروفیسر مشرا).

دورهٔ کابلشاهان درفن ساختمان ومعماری نیز پیشرفته دارای سبک مخصوص بودند. اعراب در هنگام لشکرکشی این سبک را پسندیدند چنانیکه ابن سمره که عساکرش از سیستان تا کابل پیشرفته بودند دو جوان کابلی را از جمله اسیران به بصره بردتا در آنجا در کاخ خودش مسجدی را بر سبک بنای کابل بساختند (فتوح البلدان صفحه ۶۶۹ افغانستان بعد از اسلام).

روابط تجارتی در عهد سلطنت شاهیه کابل وویهند با وجود جنگها ولشکرکشی ها برقرار بود. کاروانها ازسرزمین ایشان می گذشت وبختیار بودند که راه شمال را بدست داشتند وکابل مخصوصاً بحیث مرکز عمدهٔ خراسان وترانسوگزیانه (ماورا النهر) وهند را بهم مربوط می ساخت. سعی اعراب برای بدست آوردن کابل هدف ومرام اقتصادی وسیاسی نیز داشت چه کابل مرکز

رو بترقی تجارتی بود و با گرفتن آن می توانستند برتجارت این خطه کنترول قائم سازنند . بعضی عقیده دارند که کلمهٔ کابل سندیست بمعنی تجارتگاه . شهرت تجارتی آن در بازار های یونان و روم رسیده بود . سلطان محمود وقتی با اننداپال صلح کرد روابط تجارتی بین کشور انندپال و مرکز غزنی که تازه رو بترقی می رفت توسعه پیدا کرد . یافته شدن سکه های کابل شاهیان وویهنددر روسیه واروپا از سال ۱۸۵۳ باینطرف قرار نظریهٔ (۱—۱. بایکوف) بنا بر روابط تجارتی بوده که در آن ایام بین قلمرو شاهیه و غرب برقرار بود (صفحه ۱۸۱ شاهیهٔ افغانستان وپنجاب مؤلفهٔ دکتر پاندی) .

« تصاویر نمبر ۲۴، ۲۵، ۲۶ و ۲۷ ملاحظه شود »

لشکر شاهیه و وسائل جنگی ایشان

ظهور کابل شاهیان در عهدی روی داد که مملکت دچار هجوم و حملهٔ از خود و بیگانه واقع شده بود. یفتالیان، ساسانیان، اعراب، صفاریان و غزنویان به کشور گیری و بسط ساحهٔ نفوذ و حمله پرداختند از ینرو کابل شاهیان چه درسرزمین کابلستان و گندهاره و چه در پنجاب مجبور بودند که برای حفظ قلمرو توجه زیاد به لشکر و لشکر داری کنند تا امور دیگر. عموماً سپاهیان زیاد نگاه میداشتند که با سلاح همان عصر مجهز میبود. پیاده سوار و قوای فیل هرکدام تشکیلات جداگانه داشت. در تشکیلات نظامی یک واحد را (اکشوهنی) می گفتند که این نظام لشکری بقول البیرونی برای ترتیب تعبیه و نقل و حرکت و نزول عساکر گرفته شده بود و تا عصر اسلامی هم وجود داشت و چون کابل شاهیان و رتبیلان در عنعنات قدیم با آریائیهای هندی مشترك بودند بنا برآن همان ترتیب عنعنوی لشکر داری قدیم را داشته بودند. یک واحد کوچک لشکر را «پتی» ، (Patti) »می گفتند که عبارت بود از پنج«۹» پیاده و سه اسپ و یک فیل و یک عراده که عراده را در سنسکرت « رتهه (Rath)» می خواندند « صفحه ۳۰۵ افغانستان بعد از اسلام» .

کابل شاهیان زمامدارانی بودند سلحشور و جنگ آزموده که علاوه برمقام شاهی سالار عسکر خود نیز بودند و صفات سپالاپاتی

وسما نتا که معنی سپهبد وسردار لشکر داشت برخود استعمال می کردند ایشان خود سپاه را بمیدان جنگ سوق میدادند ودرفن جنگ خوب ماهر بودند. جیپال وقتی بمقابل سبکتگین درلغمان آمد صد هزار عسکر پیاده و سوار باخود داشت. درسال ٦٥٦ میلادی مهلب بن ابی-صفره سپه سالار لشکر عرب دید که کابلشاه موسوم به «عرج» در میدان بنفس خویش جنگ همی کرد وعدهٔ زیادی را کشته بود. از عقب با وحمله برد که نیزهٔ او بدرع کابلشاه فرو شد و کابلشا بگردن اسپ چسپیدتا اینکه نیزه بزور اسپ بیرون شد وضرب نیزه او را از قربوس زین بخاك نیفگند. بر روی مسکوکات برهمن شاهان سوار کار رشید در حالیکه خودوزره وچار آئینه پوشیده نیزه بدست دارد که این علامه پادشاه وسردار سپه و«سپالاپاتی» است. درتمام جنگهائی که شاهان کابلی درکابلستان یا پنجاب با اعراب وغزنویان کرده بودند کابلشاهان قیادت نظام را بدست داشتند وعموماً سواره برفیل جنگی می‌آمدند تالشکریان همه او را ببینند ودل قوی دارند ودر جنگ مهارت نشان بدهند. گاهی هم رسیدن فیل شاهی از تیر باران ویاآتش نفط موجب شکست عسکر می گردید.

شاهان با اینکه مسلح بمیدان جنگ وارد می شدند لباس شاهانه می پوشیدند وخود را باجواهرات می آراستند. سرداران سپاه وشهزادگان خاندان شاهی نیز ازشاه پیروی می کردندوقتی جیپال شاه درجنگ پیشاور شکست خورد وباشهزادگان اسیر گشت گلوبند پر از جواهرو بسیار قیمت بها پوشیده بود همچنان شهزادگان اوقلاده های مرصع وجواهرنشان پوشیده بودند.

شاهیان بختیار بودند که شهرها وقلعه هائیکه اهمیت نظامی وستراتیژی داشت مانند کابل ویهند بهیم نگرونا ردین وغیره بدست ایشان بود. ازوضع جغرافیائی کشور نیزعلیه حمله آوران استاده-می کردند. تمام منطقهٔ کاپیسا با کوههای بلند احاطه شده و استحکامات داشت. شهر کابل که در برابر حملات متواتر عربها مقاومت

کرد و آنها نتوانستند بآن دست یابند همه در سایهٔ استحکامات عظیم آن بود که هنوز بقایای حصار آن دور بر فراز کوههای کابل موجود است .

اودابهاندا پورا نیز مستحکم بود . رود کابل و سندهـ کوهستان شمال در استحکام آن افزوده بود . قلعه های « بهیم نگر » و « نار دین » نیز مضبوط بودند که فتح و تسخیر آن ها برای محمود بزرگ نیز بآسانی میسر نشد .

دکتر پاندی از آداب الملوك نقل کرده است که شاهان شاهیه در آغاز جنگ در بوق و کرنا میدمیدند و آواز آنرا سنکهه نادا (Sankhanada) می گفتند . غالباً شاهان ووزرا از خود بوقها داشتند که در جنگ بکار می بردند . از آواز کرنا معلوم میشد که فلان شاه و یا وزیر برای جنگ برآمده است . از روی نوشته منصور برمی آید که (انندا پال) در جنگ (لوهور) بوق جیپال را دمید و سپاه لوهور تصور کردند که خود جیپال وارد جنگ شده و فرار کردند (صفحه ۲۷ ، شاهیان افغانستان و پنجاب).

موارل و مهارت و قوت عساکر شاهیه را مورخین شرح داده اند . از روی نگارش ایشان معلوم میشود که در چندین جنگ عساکر شاهیه نزدیک فتح و غلبه می بودند اما بخت یاورشان نبود . در لغمان هوای سرد که دفعتاً برمنطقه طاری شد سبب کلی شکست جیپال گردید . در بعضی جنگها رمیدن فیل هاه شکست آورمیشد اما مهارت سلطان محمود در فن حرب و مخصوصاً سرعت حرکت ، ترتیب حملات از عقب جبههٔ شاهیه وتیر باران برچشم و خرطوم فیلان علت بزرگ شکست های عساکر شاهیه بود . سلطان طوری بجنگ می پرداخت که سپاه شاهیه نظم خود را از دست میداد بی نظمی سپاه بزودی انتظام نمی یافت و عساکر شاهیه نمی توانستند دوباره صف آرائی کنند و بمقاومت بپردازند . علاوه برآن سرعت حرکت شاهیه مخصوصاً در جنگهای پنجاب بطی بود و مسلمانان بر ایشان رجحان داشتند . سرداران نظامی لشکر شاهیه عموماً متکبر واز-

خود راضی بودند و برقوای نظامی و تشکیلات فوقی می نازیدند چنانکه (تونگا) صدر اعظم کشمیر که برای کمک به (تری لوچا نا پالا) از طرف پادشاه کشمیر موظف شده بود در جنگ (تاوشی) بعد از یک فتح بر دستهٔ پیش قراول سلطان بقدری مغرور شد که بمشورهٔ (تری لوچا نا پالا) پادشاه شاهیه که با تکتیک جنگی سلطان آشنا بود اهمیت نداد بمیدان برآمد و برسلطان حمله کرد و چنان شکست خورد که سختی جان خود را نجات داد حالانکه تعبیه عساکر شاهیه طوری می بود که دهن دره با فیلان تحکیم و استناد لشکر را برکوهها می کردند .

کاپاشاهان هم در کابلستان و هم در پنجاب و هند برای صلح تاوان زیاد می دادند . اسلحهٔ جنگ شمشیر سپر تیرو کمان و نیزه بود. عتبی از خود سرخ رنگ حرف می زند که شاید دستارهای ایشان برنگ زعفران بوده باشد .

لشکر اسلام با عقیدات جدید مسلمانی و ایمان کامل به آخرت و ثوابی که از نشردین حنیف محمدی حاصل می کردند به جهاد می پرداختند که این خود علت بزرگ کامیابی غزنویان در هند واز اعراب در فارس بوده و هدف اصلی ایشان (طوریکه نویسندگان نامسلمان بمانند دکتر پاندی و پروفیسر مشرا وغیره نوشته اند). بدست آوردن غنائم نی بلکه نشر اسلام بود. اگر ما وضع ذهنی و فکری آن عصر را در نظر بگیریم سبب ویران کردن معابد و شکستن بتها و تبدیل معابد را بمساجد می یابیم. اگر غیر از آن می بود در هنگام شکستن بتها چندین بار بسلطان خزاین و دفائن هنگفت بحیث خونبهای بت ها تقدیم گردید ولی او از مرام اصلی که عوض کردن بت پرستی با خداپرستی بود عدول نکرد .

ملحقات

۱- مطالعات اخیر درمورد مسکوکات شاهیه :

پروفیسر مشرا مطالعات علمی‌دیود مکدوول (D. W. Macdowall) را برمسکوکات شاهیه افغانستان و پنجاب که تحت عنوان شاهیه کابل وگندهاره در مجلهٔ مسکوکات (نومسماتیک کرونیکل) سلسله هفتم جلد هشتم ۱۹۶۸ نشر شده بدینصورت خلاصه کرده است : (صفحات ۱۸۹-۲۳۵ هندوشاهیان افغانستان وپنجاب دیده شود).

توزیع مسکوکات نقره ومس :

مکدوول بعد از تبصرهٔ مقدماتی برتوزیع مسکوکات شاهیان جدولی ترتیب داده تعداد سکه های نقره ئین (سپالاپاتی)-(سمانتا) و (خواد اوایاکا)و (بهیما) ومسکوکات مسین (سپالاپاتی)و(واکا) و(سمانتا) راکه درافغانستان، کشمیر وپنجاب (نواحی‌راول‌پندی، شاهپور ، گجران والا ، گزیرات) و در شمال غرب هند (دراوتار پردیش حوزه های باریلی، علیگر، بدائون)درآن درج نموده‌است.

سه‌دسته عمدهٔ سکه های سیمین :

سه دسته عمدهٔ سکه های دارای نقش نرگاو و سوار کار که درکابل وگندهاره یافت شده است :

۱- سکه های نقره بنام «سری سپا لا پا تی دیوا» که وزن «۱ر۳ تا ۵ر۳» گرام ضرب زده شده که فلزآن یکدست و مرکب از «۷۰» فیصد طلا و نقره و نقش خوب میباشد . شعار پشت سکه بخط شکسته است که بدقت تقلید شده اما بتدریج از فهم خارج گشته .

۲- سکه های نقره بنام «سری سمانتاد یوا» که اندکی معیار آن پائین ترست بوزن «۹ر۲ تا ۳ر۳» گرام میباشد فلزآن خوب اما صافی آن در بین «۱ر٦ تا ۷۰» فیصد طلا و نقره فرق میکند . شعار پشت سکه بصورت نقش و دیگر محتویات نمونه تقلید شده ولی از فهم برآمده .

۳- سکه های بلون (Billon) «که مخلوطی از طلا و نقره و فلز پست میباشد» بنام «سری سمانتادیوا» ضرب شده وزن آن درست و فلزآن بلون است که دران ۵ر۲ تا ۳۰ فیصد طلا ونقره میبا شد . نقش پشت سکه خرابتر شده رفته است .

سکه هائی بنام «خواد او ایاکا» و «سری بهیما دیوا» که نسبتة کمیاب است بدسته دوم تعلق میگیرد . سری های زیاد درسکه های بلون که ازطرف دیگر خاندان ها بضرب رسیده نرگاو وسوارکار از رقم پساتتر مسکوکات گروپ سوم تقلید گردیده است .

در داخل هرگروپ سکه ها میتوان طبقه بندی دیگر هم کرد ومطابق بتاریخ ترتیب داد .

گروپ مهم اول

تغییرتدریجی درچگونگی ضرب سکه های نقره ئین سپالاپاتی را میتوان درهرنه نمونه مسکوکات مشاهده کرد که این مسکوکات را میتوان از بکاربردن علائم وحروف درعقب کلمهٔسوارکارشناخت . این نمونه‌ها درحقیقت تقسیم فرعی دسته‌هاست که ازروی استعمال رسم الخط مختلف شعار در پشت سکه مشخص می گردند و بمانند این تقسیم فرعی درنه نـوع سکه نیـز سلسلهٔ کـرونـولـوژی دیـده میشود وهـر سیری بـا سلسلهٔ مـا بعـد با اندك کمی

وزن ضرب شده سبب که مطالعهٔ در انکشاف و یا خرابی نمونه ها میشود .

گروپ مهم دوم

درین دستهٔ مسکوکات نقره با نام (سری سامانتا دیوا) و فلز مخلوط با شعار (سری خواد او ایکا) و (سری بهیما دیوا) بهمان قسم و تدریجاً کمی نقرهٔ اصلی غالباً دوام داده شده بود. اما برای این دسته ترتیب کرونولوژی واضح مشکل است. در داخل گروپ دوم شش نمونهٔ مهم رامیتوان تشخیص داد. چهار از آن جمله شعار (سری سامانتا دیوا) و دیگر خصوصیات را حائز است . دو نمونهٔ دیگر از شعار (سری خواد- او ایاکا) و (سری بهیما دیوا) برروی سکه تشخیص می گردد. استعمال وزن درهم عربی وضرب کلمهٔ (عدل) تائید می کند که این سکه های (خواداو ایاکا) سکه یعقوب لیث فاتح کابل بوده باشد. سکهٔ بهیما نیز از همین نوع است که به گروپ عمومی سکه های نقرهٔ این اخیر سامانتا تعلق میگیرد. اینکه تمام سکه های نایاب (بهیما) تقریباً بوزن (۳ر۲) گرام است نشان میدهد که سکه های (بهیما) قبل از آغاز خراب شدن سکه های سامانتا با علامهٔ کودی نما بضرب رسیده بود .

گروپ مهم سوم

گروپ مهم سوم سکه های بلون با شعار (سری سامانتا دیوا) دارای (۲۵ تا ۳۰) فیصد نقره است . درین سکه ها تقلیل نسبتی زیاد نقره را میبینیم که نظر به (۶۱ تا ۷۱) فیصد گروپ دوم تنزل کرده و هیچ اشارهٔ در پائین آمدن تدریجی معیار بدست نیست که این فاصلهٔ بین فیصدی راپر کند .

مسکوکات مسین

مسکوکات مسین مربوط باین خاندان شعار نام های ذیل را دارد:

سری سپالاپاتی دیوا

سری وا کادیوا

سری سما نتادیوا

سری بهیما دیوا.

سه ازین چهار نام وشعار درمسکوکات نقره هم موجودست. اما سکهٔ (سری وا کادیوا) محض در مس دیده میشود. در سکه های مسین (سری سپالاپاتی دیوا) بمانند مسکوکات نقره همان نقش نرگاو و سوار کار ضرب شده در سکه های « سری وا کادیوا » « سری سما نتادیوا » و « سری بهیما دیوا » تائپ مشخص شیر و فیل است سکه مسین « سری سپالاپاتی » با نقش شیر و فیل وجود ندارد.

در سکه های مسین نقش نرگاو و سوار کار سکه های نقره با اندك تغییر دیده میشود و بمانند سکه های نقره هم ازوزن آن کاسته شده است که ترتیب کرونولوژی آنرا ممکن میسازد.

سه گروپ مهم سکه های مسین

دوترتیب گروپهای عمدهٔ مسکوکات مسین اول نقش نرگاو و سوار کار در سکه های مسین « سپالاپاتی » و بعد شیر و فیل در سکه های « وا کا » و بالاخره نقش شیر و فیل در سکه های سما نتادیده میشود.

گروپ مهم اول

مسکوکات مسین سپالاپاتی با نقش نرگاو و سوار کار از حیث طرح و نقش با سکه های نقره ئین قدیمتر سپالاپاتی نزدیک است.

گروپ مهم دوم

مسکوکات مسین گروپ دوم مشتمل بر سکه های « سری وا کادیوا » با نقش شیر و فیل است. شش سلسله

ضرب سکه های (واکا) از علائم مخصوص آن شناخته میشود . سکه های مسین با نقش شیر و فیل با شعار (سری واکادیوا) با دسته دوم مسکوکات نقرهٔ نرگاو و سوار کار با شعار (سری سپالاپاتی دیوا) همزمان میباشد و اندک تغییر از نقش نقره دارد .

گروپ مهم سوم

گروپ مهم سوم در سکه های مسین نقش شیر و فیل با شعار (سری سماننتادیوا) را نیز میتوان مرتب ساخت و رو بهمرفته سه نوع سکه است .

سکه‌های نایاب مسین

سکه های نایاب مسین با شعار (سری بهیماديوا) را مکدورل از روی سه نمونهٔ سائیده شده لندن اکسفورد و پاریس تشخیص داده است . او جای این سکه ها را بعد از سه سلسله سکه های مسین (سماننتا) قرار میدهد بعضی سکه های کمیاب مسین که معیار وزن آن نظر به سومین سلسله سکه های مسین سماننتا کمتر ست نیز موجود میباشد ...

ضرب طلا

شرح سکه ممتاز طلائی شاهان هندو شاهی از طرف «اجت گهوس» در سال ۱۹۵۲ چاپ شده است . نام شاهی «سری بهیمادیوا» بر روی سکه و «سری مادگو نا ندهی سری سماننتادیوا» در پشت سکه ضرب شده است . مولف موصوف آنرا چنین تفسیر می کند که سکه «بهیما» بیاد بود سماننتاست که بخاطر وی از سلطنت دست کشیده بود . اما در البیرونی سلف «سماننتا» «کمالو» ست و سکه های نقره نشان میدهد که سماننتا بصورت عنوان و لقب در تمام سری های مسکوکات بکار میرفته .

نتیجهٔ اخیر بر مسکوکات

مکدوول چنین نتیجه گیری کرده است : شعار «سپالاپاتی دیوا» «سری واکاد یوا» «سری سما نتا دیوا» را نمی‌توان نام خاص شاهان شمرد چه این شعارها همه عنوان و لقب است که مسلسلا تکرار شده و از طرف تمام خاندان ادامه یافته . اگر سکه های انفرادی شاهان را جستجو کنیم باید در سکه های مختلف بین «سپالاپاتی» و «سما نتا» دقیق شویم . از طرف دیگر سکه های دارای عنوان «سری خوادا وایاکا» و «سری بهیما دیوا» نزدیک بیک سلسله سپا شد . یک راه حل اینست که این سکه های مختلف با شاهان معروف خاندان ربط داده شود اما ابهام باقی میماند . اگر چه ترتیب سلسله های سکه و بعضی علائم متعلق بیک زمان بعضی نقاط مبهم را روشن می سازد . چنین معلوم میشود که حرف «ک Ka» در سکه های سپالاپاتی به «کالار» وزیر برهمنی «لگه تورمان» که او را از تخت برانداخت ربط می گیرد نه به «کمالو» راي هندوستان و همعصر عمرو لیث «۸۷۸-۸۹۰م» سامند در فهرست البیرونی شاید نا می بوده که بغلط از سکه های موجود و متعدد «سری سما نتا دیوا» اتخاذ شده سکه های «سری خوادا وایاکا» یا «سری کمارایاکا» که کلمهٔ «عدل» ووزن معیاری درهم را دارد از آن یعقوب لیث «۸۷۰م» بوده می‌توانند . «بهیم» که از ۹۵۰ تا ۹۵۸ م حکومت کرده شاهی بوده که سکه های نایاب نقره و مس «سری بهیما دیوا» باو تعلق دارد .

اما «بهیماپالا» که در سال ۱۰۲٦ م کشته شد واضحاً بعدتر از آن است که این سکه‌ها باو تعلق بگیرد . سکه های کمیاب که نام کامل «بهیما» را دارد چیز دیست جدید . در سلسله سکه های نقره وی نام خود را بجای عنوان معیاری گنجانید و هم اوست که سکه یگانهٔ طلائی را بضرب رسانیده بود . البته مشکل است قبول کرد که محض

این یک سکه ممتاز و کمیاب از طرف «بهیم» مقتدر ضرب زده شده باشد و بس . و هم اقلاً بعضی مسکوکات با حرف «بهی bhi » را میتوان باو ربط داد . اما تمام سکه هائیکه در پشت خود «بهی» دارد به «بهیم» و «بهیم پالا» تعلق نمی گیرد . چه این علامه در تمام سکه های نقره ئین «سماننتا» و بدو سلسلهٔ سکه های «پلون» متعلق به «سماننتا» دیده میشود . محقق میخواهد فکر کند که سکه «جیپال بزرگ» چگونه بوده از روی سلسلهٔ تاریخی مسکوکات معلوم میشود که سکه ها کودی نما « Conch—Chell » سماننتا «آخرین سلسله نقرهٔ خوب» و نخستین سلسلهٔ بزرگ «پلون» سکه ها بود که بعد ازسقوط سکه های نقره درپی آنها بضرب رسیده است .

درنتیجه اکثر اسرار تاریخی که شاهیان را احاطه کرده همچنان برجای میماند اما اقلا اینقدر میتوان کرد که سلسلهٔ تاریخی سکه ها را براساس دلائلی که درشناخت آنها عرضه شده است مرتب نمود .

« تصاویر ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱٦، ۱۷، ۱۸، دیده شود »

جدول کرونولوژی مسکوکات

بعد از ذکر نتیجهٔ فوق (مکدوول) جدول ذیل را مرتب نموده است:

	سکه مس :	سکهٔ نقره :	سال مسیحی :
		I سپالاپاتی	۷۵۰
		II	
	سپالاپاتی		
«۱»	واکا	III	
«۲»		IV	
«۳»		V	
«۴»		VI	
«۵»		VII	
		VIII	
		IX	
«۱»	سامانتا	I سامانتا	۸۵۰
		II خواداوایاکا	۸۷۰
«۲»	سامانتا	II a سامانتا	۹۰۰
		II b	
		II c	
«۳»	سامانتا	III	
	بهیما	بهیما	۹۵۵
«۴»	سامانتا	IV سامانتا	۹۷۰
	بلون	سامانتا	۱۰۰۰

عناوین شاهی بر مسکوکات

تحقیقات مکدوول کارپرزحمت وقابل تمجیدست. اینکه وی «سپالاپاتی» و «واکا» و «سامنتا» را بر سکه ها عنوان شناخته است نه نام شخص نظرخوبی است. اما نظر به اینکه سکه های سپالاپاتی از سال ۷۵۰ میلادی شروع شده است در نظرمورخین دیگر قابل قبول نیست مگر اینکه این سپالاپاتی را از جملهٔ سلاله ترکی شاهیان کابل بشماریم. ولی این عقیده او را بمشکلات دیگرروبرو خواهد کرد.

درمورد اسمای سپالاپاتی واکا وسامنتا که عناوین اند نه نام اشخاص نیزقابل تامل است. نظر به ما درین موضوع در صفحات قبل شرح داده شده است.

معلوماتی که دکترپاندی درمورد مسکوکات شاهیه در کتاب مولفهٔ خود (صفحات ۱۹۰–۱۹۳ شاهیه افغانستان وپنجاب) گنجانیده نیزقابل تمجید میباشد. او گوید:

سکه های نقره و مس شاهیه بدودسته تقسیم میشود:
دردسته اول نقش شیردریکطرف ونقش طاووس ویا فیل بطرف دیگر آنست
دردسته دوم نقش گاو وسوارکاردیده میشود مسکوکات دسته دوم فراوان وازدسته اول کمتر ست.

ذیلاً نام شاهان وسکه های ایشان داده میشود :

نام شاهان :	تائپ :	فلز :
	دسته اول	
کمالا وارمن (دیوا)	شیر وطاووس ویا همزه	AE «مس»
بهیما دیوا	فیل و شیر	AE «مس»
سما نتا دیوا	فیل و شیر	نقره AR «مس» AE
و کادا	فیل و شیر	AE «مس»
	دسته دوم	
بهیما دا	گاو و سوار کار	«نقره» AR
خوادا وایا کا	گاو و سوار کار	«نقره» AR
سما نتا دیوا	گاو و سوار کار بلون Billon «نقره» AR	AE (مس)
سپالاپاتی دیوا	گاو و سوار کار نقره AR	AE «مس»
و کادا	گاو و سوار کار	AE «مس»
سما نتا دیوا	گاو و شاه سوار بر فیل .	AR نقره

سکه طلاه

یگانه سکه طلا از زمان بهیما دیوا بدست است که در یکطرف سکه شاه نشسته با یک زن . نقش زن در هر دو طرف سکه دیده میشود . بروی سکه زن ایستاده ودر پشت سکه زن بر گل نیلوفر نشسته و غنچه نیلوفر را گرفته وعصای شاهی «را جادنده» را بدست دارد شاید مفکوره این نقش از نقش شاه و ملکه سکه های کجلول نما «Coneh»ی چندر اگو پتای دوم گرفته شده باشد اما سکه شاهیه ابتکار خودرا دارا است .

تا وقتیکه سکه طلا بدست نیامده بود عقیده این بود که شاهیه افغانستان وپنجاب محض بر نقره ومس سکه زده بودند . بعد از بدست آمدن سکه بهیما دیوا بر طلا معلوم شد که ایشان بر طلا هم سکه می زدند .

ذیلا نام شاهان وفلزی که بران سکه میزدند نشان داده میشود:

نام شاه:	فلز سکه:
بهیمادیوا	(طلا AV (نقره AR AE (مس)
کمالا وارمن	AE (مس)
خواداوایاکا	نقره AR
سامنتا دیوا	بلون Billon نقره AR AE (مس)
سپالاپاتی دیوا	نقره AR AE (مس)
وکادیوا	AE (مس)

مسکوکات مدور بودند. تکنیک ساختن چنان بود که برپارچه‌های مدور ضرب‌زده میشد. مقایسهٔ سکه‌های شاهی با سکه های کوشانا وقبل ازآن ناقص‌تر معلوم میشود اما با مقایسه با سکه‌های شاهان همعصر ازوجهه‌آرت وهنرزیباترست.

اشکال حیوانات بسیار طبیعی است اما اشکال انسانی ناقص ساخته شده شعار سکه ها عموماً واضح است. رویهمرفته سکه‌ها جالب اند. در سکه های نقره ومس شعار در یکطرف سکه است باستثنای چندسکهٔ سپالاپاتی و سکه طلا که شعار برهردوطرف نقش گردیده است. شعار روی سکه عبارتست از نام‌شاه ولقب احترام (سری (SRI)) کلمهٔ ویزارگا (Visarga) در اخیرنام درسکه های (سمانتادیوا)، (خواداوا یاکا) دیده میشود. شعار بر سکهٔ طلای (بهیمادیوا) نمونه یگانه ایست که کلمهٔ شاهی درشعار روی سکه‌علاوه شده است.

مسکوکات «سپالاپاتی‌دیوا» دارای شعار مغشوش باختری وحروف باهمی است که «سری سپالاپاتی (Sri spalapati) و «شاهی‌دیوا» (Shahideva) خوانده میشود وچنین است نظریهٔ مکدورول. بفکر ما هردو شعار یکسان است وتغییر بنا برتقلید ناقهمانهٔ شعار باختری است. بعدتر شعار بعدی دگرگون گردید که بشکل ارقام عربی‌درآمده بود. شعار پشت سکه‌طلائی (بهیمادیوا(عنوان (سمانتادیوا) است باپیشوند (سری‌مادا) (Srimada)

۲ - رسم الخط تخاری «۱»

حیف که وثیقهٔ مربوط به (ترکی شاهیان) افغانستان در دست نیست محض اینقدر می توان گفت که شاهی نسل هونا رسم الخط «هونا لیپی» (Hunalipi) معروف به تخاری را بکار می بردند که در «لالیتا ویستارا» (Lalitavistara) ذکر یافته ودر کتیبه های ارزگان (عصر مهرا کولا) ودر کتیبه های وادی «توچی» در قرن نهم استعمال میشده. در مسکوکات (Chionites-Hephthalite) یک رسم الخط حلقه ئی و طویل شده بکار رفته. کتیبه تخاری را که اول ستین در ۱۹۱۶ در (لولان (Lu—lan)) یافت با همین رسم الخط نوشته شده است. بعض کتیبه ها و خطوط این رسم الخط در موزیم برلین نگاهداری شده وآن خط -یونانی- باختری است که بیست وچهار حرف دارد و حرف خاص برای بش (S) تعیین کرده اند که جمله بیست وپنج حرف شود. در وقتیکه هیون تسیانگ به تخارستان آمده بود آن خط معمول بوده. در کولوفون های آثار اویغوری این رسم الخط بنام تخاری قید شده است. استعمال این رسم الخط از طرف ترکی شاهیان بطور غیر مستقیم بر (سپالاپاتی دیوا) اثر انداخته بود که در سکه های خود بکار برده و طریق پیشینیان را تعقیب کرد. هوناهائی که با پارسیان رابطه داشتند خط پهلوی را بکار برده بودند ودر هند خط (گوپتا) را استعمال کردند.

«۱» — صفحات ۱۳۲ - ۱۳۳ شاهیه افغانستان و پنجاب دیده شود.

پس میتوان گفت که ترکی شاهیان کابل دراول خط تخاری را بکار بردند و بعداً الفبای هندی (گوپتا براهمی) و (سدهاماتریکا) (Siddhamatrika) و (ساره دا) (Sarada) را به ترتیب استعمال کردند.

خط ساره دا:

هند و شاهان خط ساره دا را استعمال می کردند دانشمند «نوگل» در ضمن مطالعات کتیبه های ولایت (چمبا) بر انتشار خط ساره دا از وجهه جغرافیائی تدقیق نمود. از موضع پیدا شدن کتیبه ها در مناطق غرب پنجاب (یعنی از پشاور) هزاره و سلسله تپه های سوات بنیرو جلال آباد تذکر داد وبا ین نتیجه رسید که دراستعمال الفبای «ساره دا» در گندهارهٔ قدیم در دوران سلالهٔ شاهیه که متعاقب آن فتوحات — اسلامی شروع شد شک نمانده است.

درهنگامیکه «نوگل» بر رسم الخط «ساره دا» مطالعه می کرد کتیبه واحد هم که تعلق بکدام شاه سلالهٔ شاهیه داشته باشد معلوم نشده بود. در ۱۹۱۷م نخستین بار «رای بهادر ساهنی» دو کتیبه بهیما دیوا «۹۵۵-۹۰۵م» وجیپا لادیوا «۱۰۰۱ - ۹۲۶م» را دریافت که معلومات آن در ۱۹۳۲ نشر شد. موصوف کتیبه سومی نیز پیدا کرد که متأسفانه دلیلی در دست نیست که آنرا بشاهیان ربط توان داد ولوکه درآن بریکه خاندان شاهی اشاره شده و جای پیدایش آنهم قلمرو شاهیه بوده. از آن معلوم میشود که اشاره ارتباط بکدام پادشاه شاهیه دارد در سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ «هه هر گری وز» درهوند (Hund) یعنی «اودابهاندا پورا» کتیبه بخط «ساره دا» یافت. درین کتیبه از ساختمان یک معبد «شیو ائی» ذکر شده و کاشف آنزمان کتیبه را براساس پلیوگرافی «یعنی مطالعه خطوط قدیم» قرن دهم نشان داده. «ل. د بارنت» عکس های یک یا چند کتیبهٔ زمان شاهیه را بدست دارد که آنرا بدسترس پروفیسر «ا. ل باشام» درسال ۱۹۵۰ گذاشت. افسوس که درعکسها حاصلی بدست نیامد.

کتیبه دیگری که در حوالی سلطنت شاهیه پیدا شده یا چیز مهمی ندارد ویا اینکه در ایام بعدی تراش شده است .

دو کتیبهٔ بخط (ساره دا) از قرن نهم در وادی (توچی) پیدا شد که از وجهه (پیلیوگرافی) بی ارزش بود اما بر حروف آن نوشته ها بحثی نشده زیرا بکد ام حکمران کابل یا اودا بهاندا پورا ربط ندارد . «گ . بوهلر» باستناد شواهد سکه شناسی قدیمترین استعمال خط (ساره دا) را در نوشته‌های سکه های شاهان (وارمن) کشمیر تثبیت نمود : اما موصوف بمسکوکات شاهیه گندهاره توجهی نکرد . فوگل نیز به مسکوکات نظر نینداخت تافکر اورا در باب اینکه شاهیه خط (ساره دا) را استعمال می گردند تا ئید کند . شاهان شاهیه بمانند وارمن ها شاهان کشمیر خط (ساره دا) را درمسکوکات خود بکار می بردند . مسکوکات شاهیه که در نزد علمای دیگر معلوم بود ازچشم این دو دانشمند (بوهلرو فوگل) دور مانده است .

قدیمترین استعمال (ساره‌دا) درمسکوکات (سپالا پاتی دیوا) (۸۶۷-۸۶۲م) بوده. نسخه خطی (بخش علی) که در قریه (بخش علی) در حوالی پیشاور بدست آمده بخط (ساره‌دا) است که (هورنل) زمان آنرا قرن ۹-۸ میلادی تعیین کرده . وی ثابت نمود که موجودیت این خط قدیمتر ازخود نسخه خطی میباشد براساس تاریخ وجای پیدایش آن امکان دارد که درعهد هند و شاهیان نوشته شده باشد .

قبلا تصور میشد که خط (ساره‌دا) تحولی است ازخط گوپتا براهمی زیرا شباهت با هم دارندا ما اکنون پیلیوگرافست ها (خطشناسان) دلائل کافی دارند برینکه خط (ساره‌دا) در کشمیرو پنجاب رانتیجه تحولات جدید خط «سدهاماترهکا» بدانند که آنهم تحول (گوپتا براهمی) هند شمالی بوده ودر دومنطقه مختلف شکل جداگانه گرفته .

داول تحول خط (ساره‌دا) طوریکه «دانی» باستان‌شناس پاکستانی

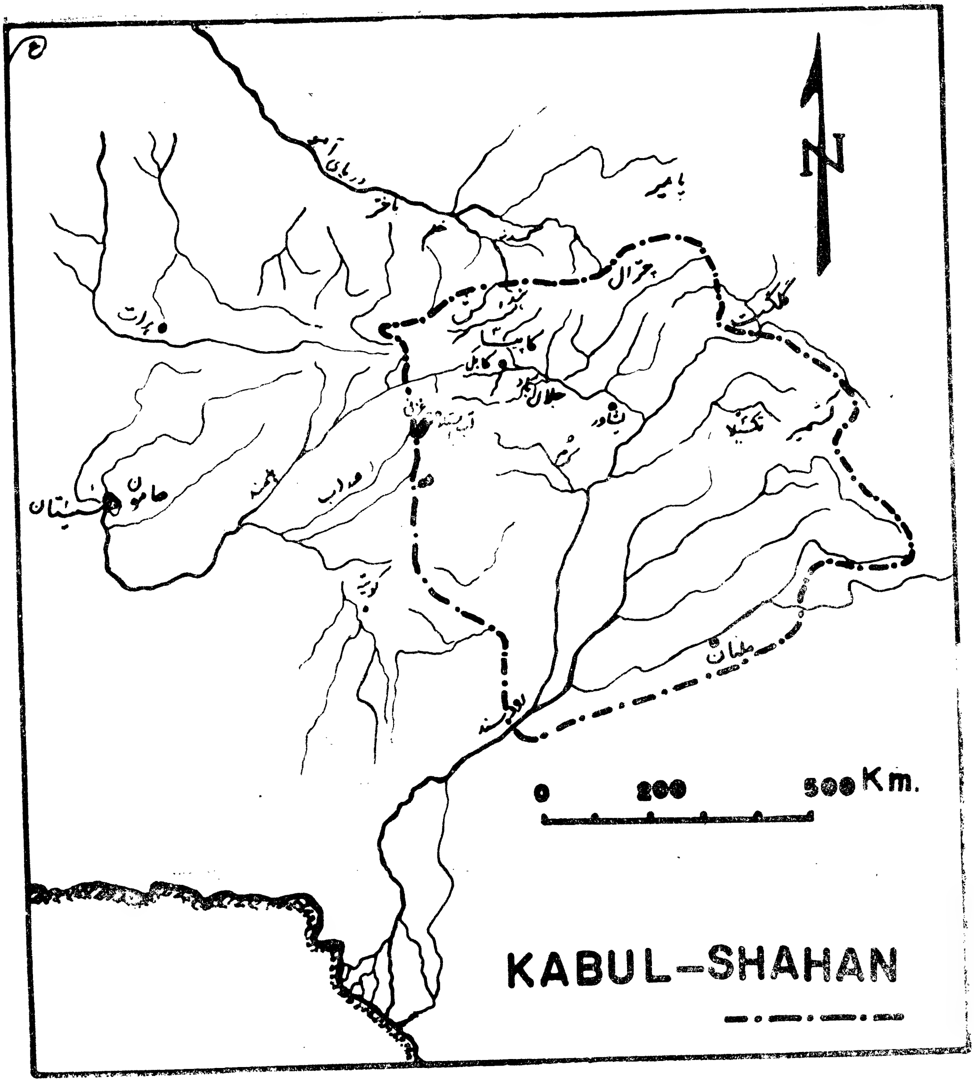
عقیده دارد قلم خارجی بوده که آنرا از «سدهاماتریکا» به «ساره دا» در شمال غرب هند در آورده است .

بوهلر عقیده دارد که تاریخ ظهور خط (ساره دا) در حدود سال ۸۰۰ میلادی بوده . نظر او متکی است بر مسکوکات شاهان وارمن کشمیر که در ۸۵۵ م حکمرانی داشتند و پراشاستی بیج نات The Baijnath prasasti که تاریخ آن سال ۸۰۴ تصور میشد و از نسخه «بخش علی» قرن ۸ و ۹ میلادی . ولی بعد که معلوم شد تاریخ پراشاستی بیج نات ساو ۱۲۰۹ بوده «گ . ه . او جها» بر اساس (سارهان پراشاستی) (Sarahan Prasasti) نظر به اول را که (ساره دا) بقرن دهم تعلق دارد رد کرد . معهذا در نظر نگرفت پراشاستی بیج نات تنها شاهد آن نبوده و نتوانست تاریخ اصلی آنرا که ۸۰۴ م بود رد کند . باری هورنل پیشنهاد کرد که (ساره دا) زادهٔ مستقیم الفبای گوپتای غربی ومربوط به ۵۰۰ م است . امادر نظر باید داشت که در بین «گوپتا» و «ساره دا» «سدهاماتیریکا» یعنی «کوتیلا» (Kutila) بوده که مدت درازی برای تحول گرفته از «گوپتا براهمی» به «ساره دا» رسیده «نوکل» نظریه «بوهله» را جداً تائید میکند . شهادت مسکوکات سیالاپاتی دیوا شاه شاهیه «۸۶۷ ۸۶۲ م» نظریه بوهلر را ثابت کرده که ظهور خط «ساره دا» در حدود ۸۰۰ میلادی بوده .

علما عقیده دارند که رسم الخط «ساره دا» اول در کشمیر بوجود آمد و نام آنرا بنحوی با نام کشمیر ارتباط میدهند زیرا ایشان بآسانی بر موادیکه از کشمیر و مناطق کوهی پنجاب یعنی «چمبا» و «کانگرا» یافته میشد دست می گذاشتند . پس براساس نقاط متذکره میتوان گفت که این نام بر رسم الخط بعدها اطلاق شد . مثلا در اوائل قرون وسطی در وقتیکه کشمیر بنام سرزمین «ساره دا» به «سراس واتی» (Sarasvati) شهرت داشت . از نام رسم الخط نمی توان بزادگاه آن پی برد بجز از استعمال عمومی آن در کشوری که آن نام را داده

است . قابل تذکر است که دانشمندان قبلی به مواد مربوط شاهیه افغانستان و پنجاب که خط (سارەدا) را زمان نسبتاً قدیمتر استعمال می کردند توجهی ننموده اند . همچنان کشور هند و شاهیه وسیلهٔ نفوذ قلم رو خارجی را که «سدهاماتریکا» را به «شاره»«تحول داد بیشتر از مناطق شمال باشمال غرب هند ممکن گردانیده بود . با نظرداشت این دلائل می توان گفت که این رسم الخط در سرزمین شاهیه ظهور گردیده باشد .

اینکه نام «سارەدا» باین رسم الخط در زمان انکشاف و ترقی آن در قرن نهم داده شده باشد ثابت نیست نام ساردا بمعنی «سراسواتی» است و گویا رسم الخط را به آلهه دانش ربط میدهد . کلمات (سراسواتی) یا «سراسواتی موکها» (Sarasvati Mukha) که بمعنی عام آن نوشتن بوده و استعمال عام خط در منطقه کشمیر بعد از تعمیر معبد «سارەدا» در حدود شمالی مملکت که آنرا بنام سرزمین «سارەدا» شهرت داده دلائل نظریهٔ قبلی است . دانشمندان با در نظر داشتن این نکات کلمه «ساراداکشارانی» (Saradaksharani) را بمعنی حروف مقدس به «شارەدا» یعنی «سراسواتو» ویا حروف که خود «سراسواتی» بوده گرفته اند . بهرحال معنی سادهٔ آن که نام این رسم الخط «سارەدا» است باید قبول گردد . با ارتباط نام سارەدا با رسم الخط چنین بنظر می آید که نام منطقه ئی که خط در آن عموماً استعمال میشده نسبت به الههٔ ویا معبد اهمیت بیشتر دارد . ارتباط نام «سارەدا» برسم الخط محض درحصهٔ اخیر قرون وسطی یعنی زمانیکه کشمیر بسرزمین «سارەدا» شهرت یافته بود صورت گرفته است .


N
دریای آمو
باختر
پامیر
چترال
گلگت
هرات
کابل
جلال آباد
پشاور
غزنی
تکسیلا
کشمیر
هامون
سیستان
ملتان
0 200 500 Km.
KABUL-SHAHAN

175



۱ــ نمایی از گوشه جنوبی شهر کابل که قلهٔ کاسه‌برج و بعضی از دیوار های قدیم
دیده می شود

۱۷۶



۲ـ بقایای یکی از استحکامات شهر قدیم کابل
بر زیر کوه شیر دروازه



۳ـ از بقا یای دیوار های شهر کابل بر زبر کوه شیردر وازه که از نزدیک عکس
بر داری شده



٤ـ بقا یای یکی از برج‌های فرو ریخته از دیوارهای‌قدیم شهر کابل



۵ـ مدخل فعلی چشمهٔ‌خضر واقع در منطقهٔ شهدای صالحین ، جایی که‌برهتگین‌به صورت دراماتیک از آن ظهور نمود



٦ـ سکهٔ کنشکا ـ موزیم کابل



۷ـ سكة هوشكا ـ موزيم كابل



۸ـ سکهٔ واسو دیوا ـ موزیم کابل



۹ـ مسکو کات دود مـان‌کیدا ری یا کو شانی هـای خورد
بالا : سکهٔ کیدا را، وسط :سکهٔ پیرو ،
پایان : سکهٔ ورهران



۱۰ـ نمونه های مسکوکات
۱ـدر بالا سکهٔ یکــی ازشماران عر جستان
۲ـ در وسط دو سکــه ازشا هان یفتلی که در کابــل بدست آمده .
۳ـ پائین سکهٔ یکــی ازشا هان یفتلی که در ستو پهٔ هده کشف شده .



۱۱ـ نمونه های مسکوکات
۱ـ بالا سکهٔ سری سامنته دیوا کابلشاه
۲ـ وسط سکهٔ سری سپاله پتی دیوا کابلشاه
۳ـ پائین سکهٔ یکی از نیپکی ملکان



۱۲- سکه واکا - موزیم کابل



۱۳ــ سکه سمانتا دیوا ــ موزیم کابل



١٤ــ سکه سپالا پاتی دیوا ــ موزیم کابل



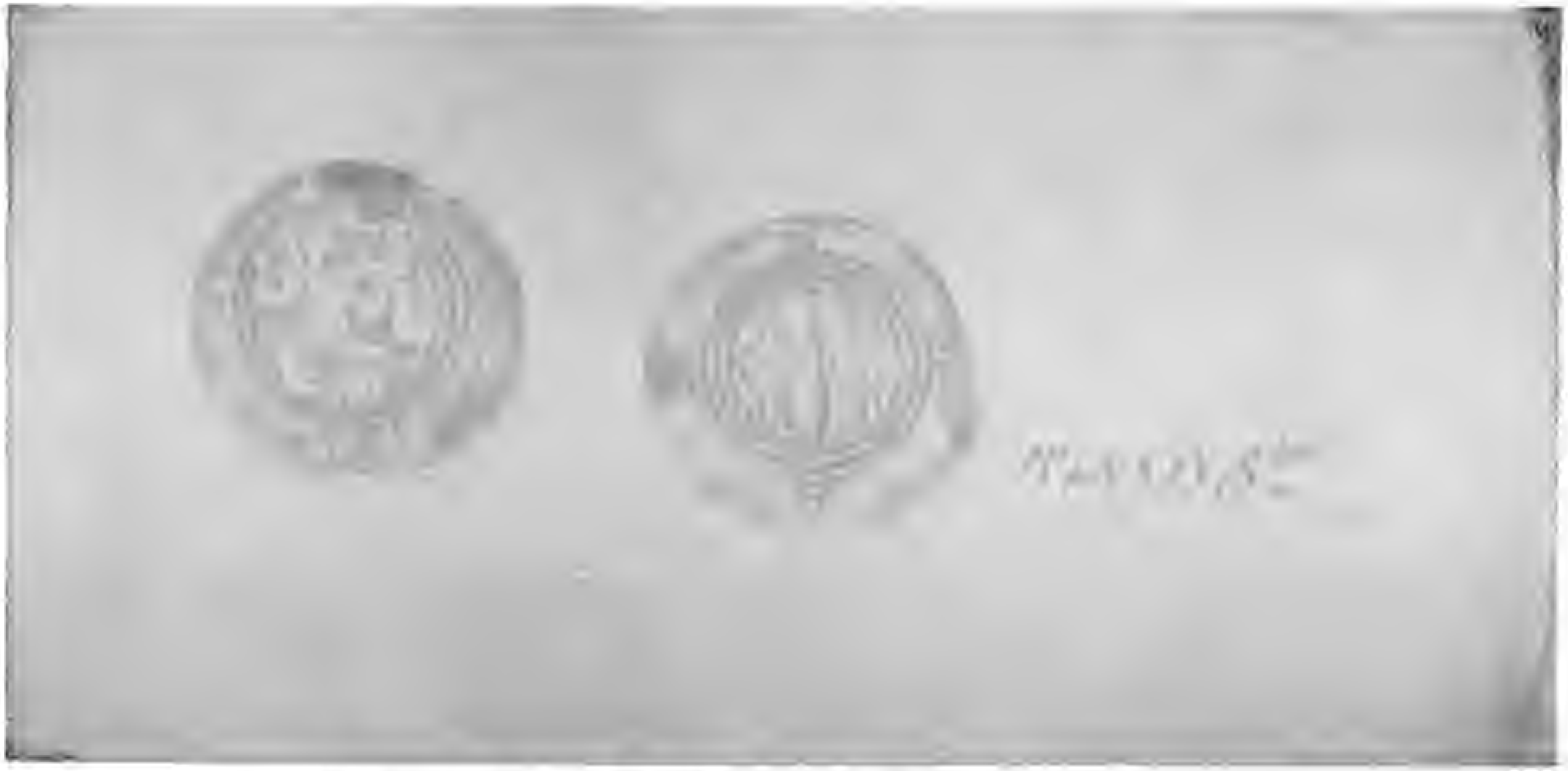
۱۵ـ سکهٔ از تگین   موزیم کابل



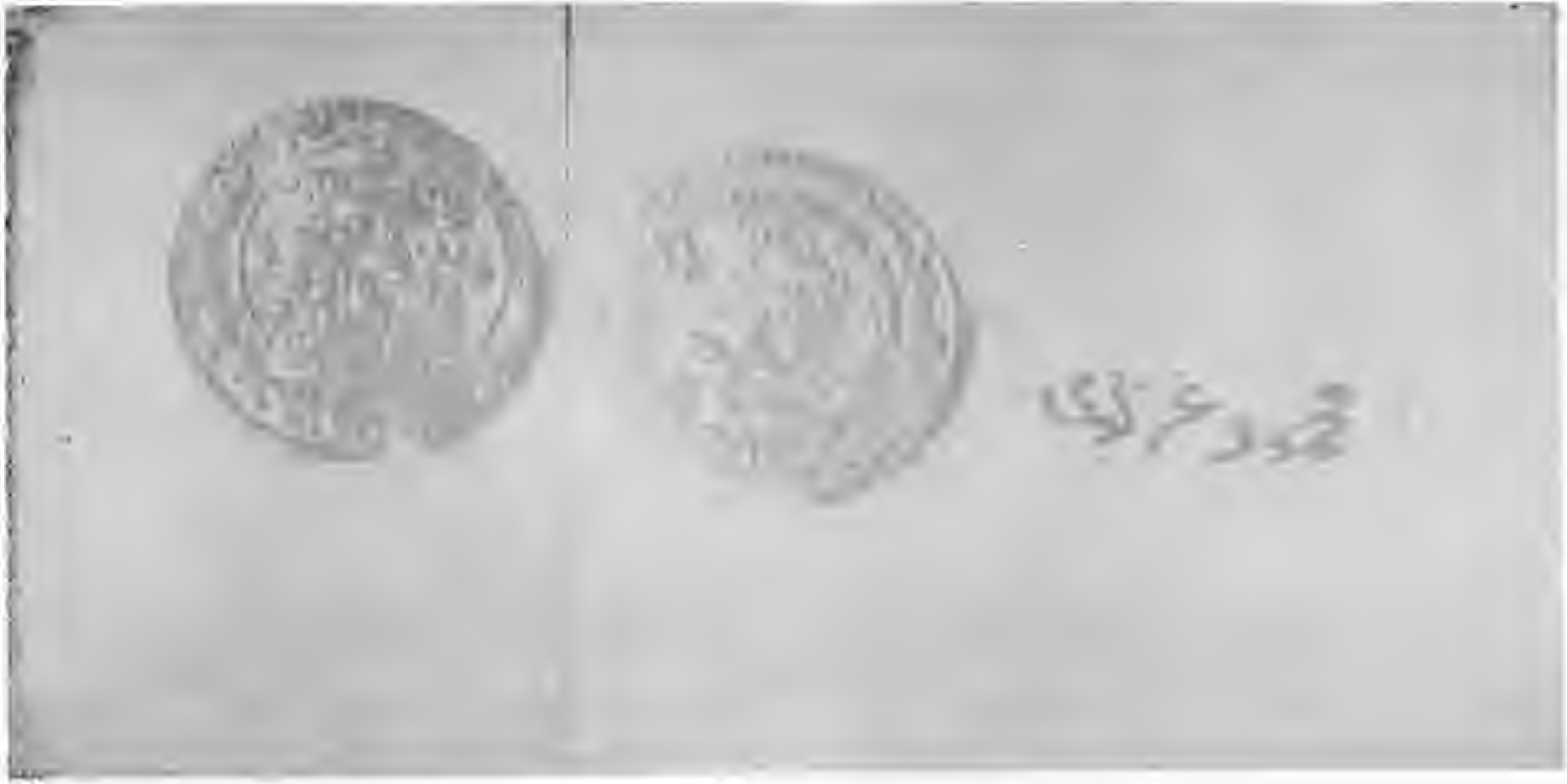
۱۶ـ سکهٔ شاه ژا بلـــی (یفتلی) مــوزیم کابل
۱۷ـ سکه‌از شا هان‌نپکی‌ـموزیم کابل



۱۸ ـ نمونه یی از سکه‌های حکمداران محلی- موزیم کابل



۱۹ ـ سکهٔ طلحه ابن عبدالله والی سیستان ـ موزیم کابل



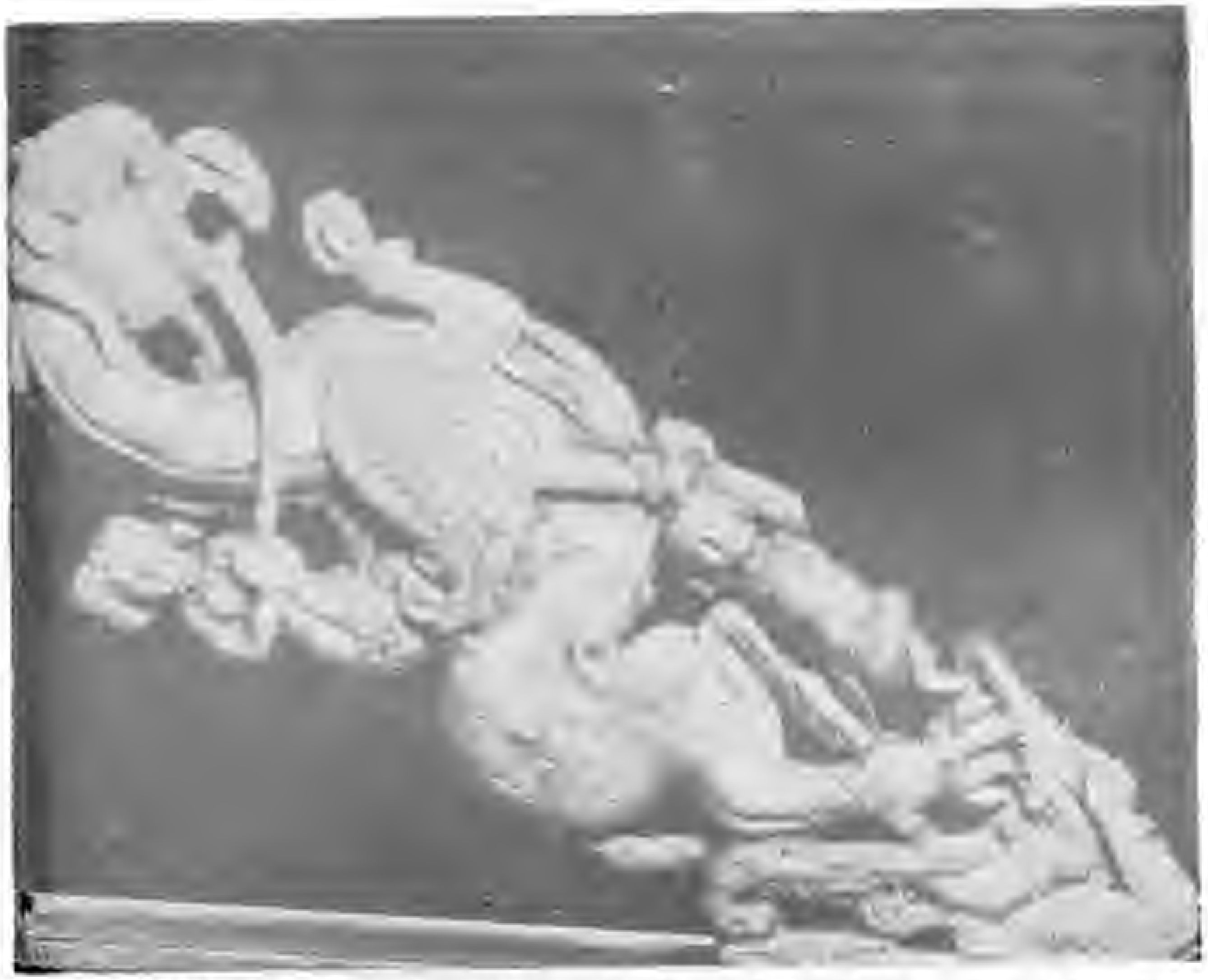
۲۰ـ سکهٔ سلطان محمودغزنوی ـ موزیم کابل



۲۱ ـ سنگ مزار حضرت سلطان محمود غزنوی که نمونهٔ عالیترین اثر هنری دورهٔ غزنوی میباشد .



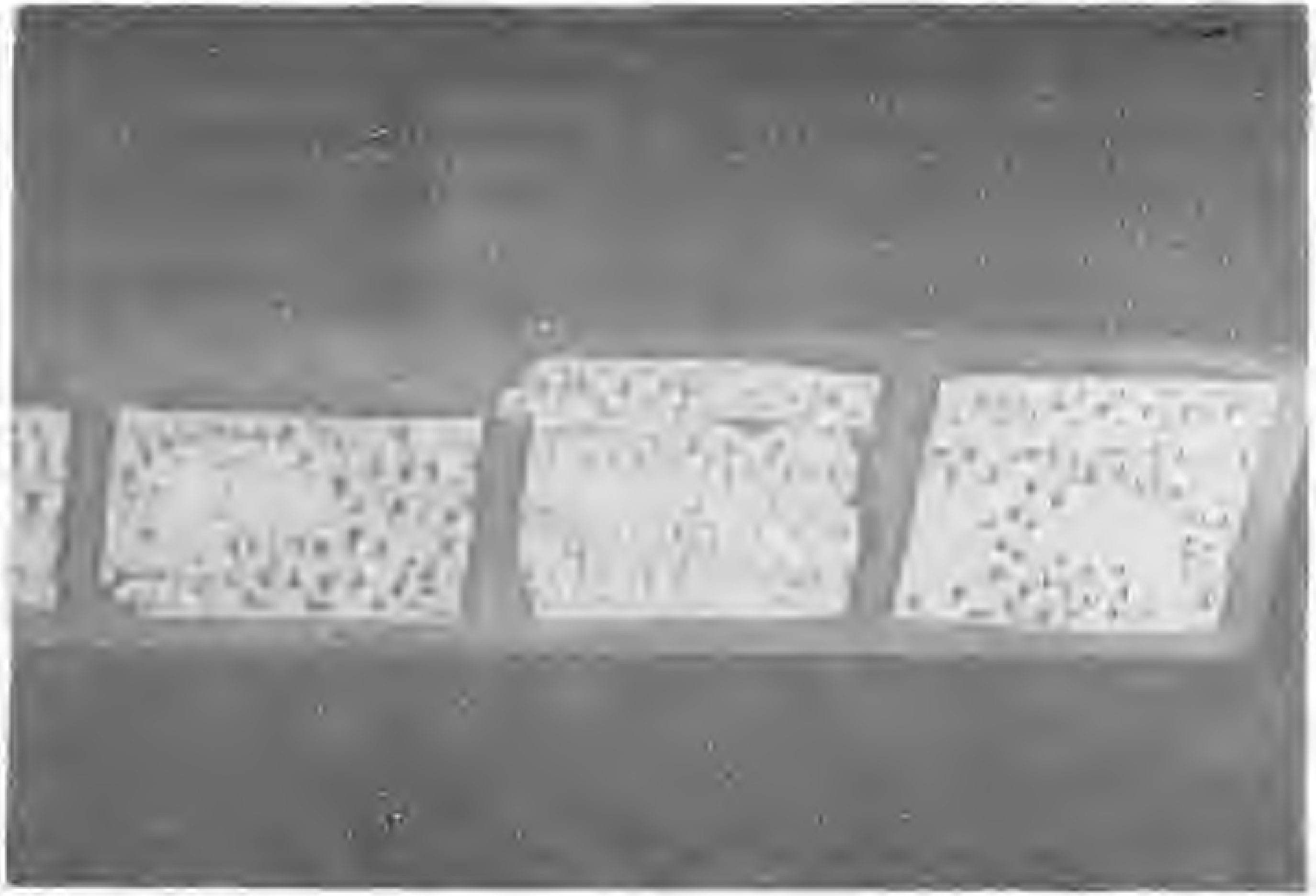
۲۳- بقیه یکی از منار های فرو ریخته غز نی نمونه یی
از صنعت معما ری عصـــــرغز نوی



٢٤ ـ زنی سوار بر شیربالدار (از عاج) از آثاربدست آمده از کاپیشی‌مرکز
کاپیسا ـ موزیم کابل



۲۵ـ زنان در زیر دروازه‌ها (از عاج) از آثار مکشوفه از
کاپیشی مرکز کاپیسا ـ موزیم کابل



۲۶ـ قطعات عاجی از تزئینات یك تخت از آثار بدست آمده از کاپیسی پای تخت کابل شاهان

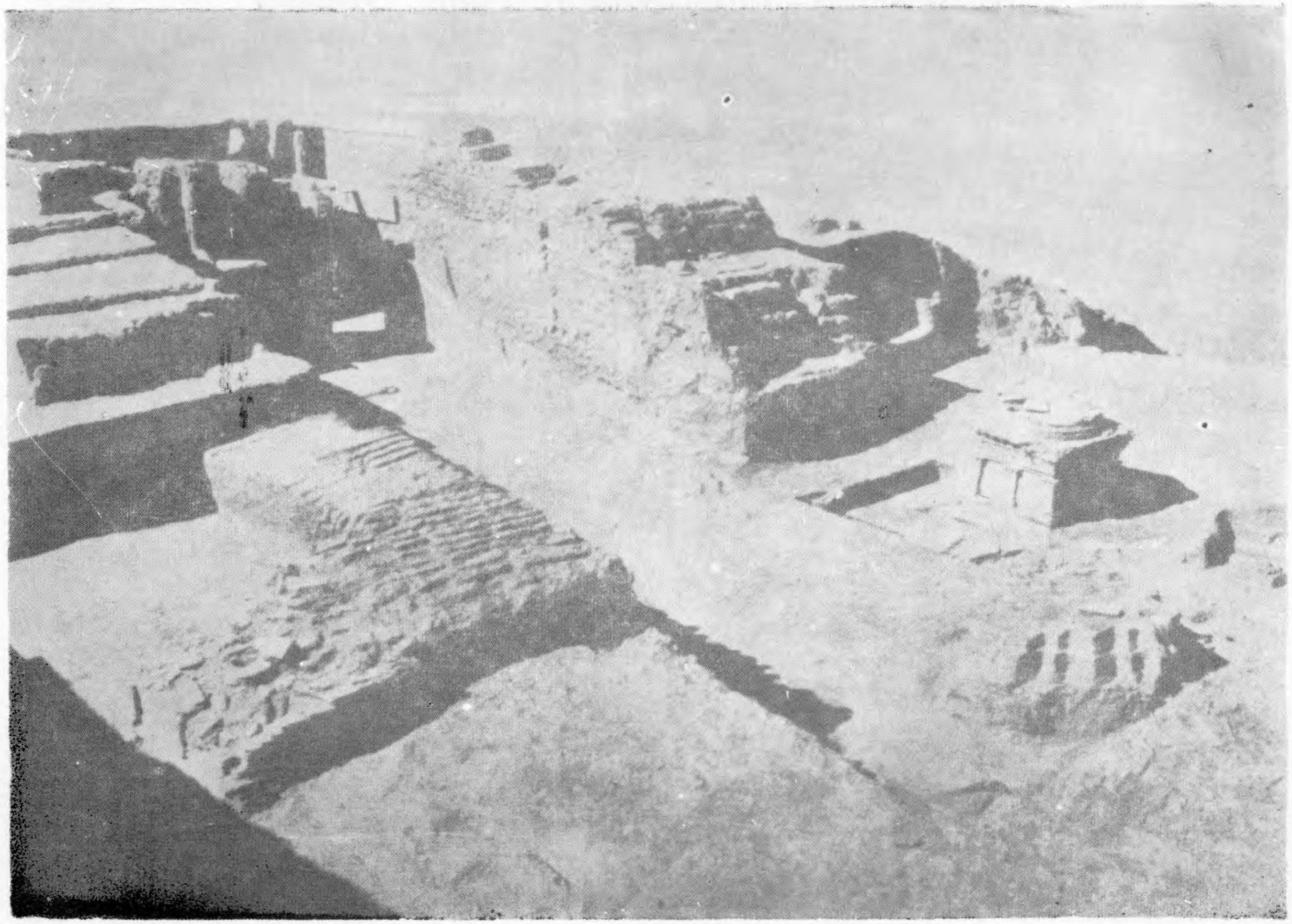


۲۷ ـ الف :

رقا صهٔ کنده کـــاری درچوب مر بوط قـــرن ۷ـ۸ مسیحی که از علاقه یوســف زی بدست آمده (بر تش ـ موزیم لندن) و از دورهٔ کابل‌شا هان اودا بـها نداپوراست



۲۷ـ ب :
جاهنو و بها گیرا نهاد(؟) کنده کاری در چوب قرن۷ـ۸مسیحی دورهٔ بر همن شاهان
(کابل شاهان) بدست آمده از علاقهٔ یوسف زی(برتش موزیم لندن)

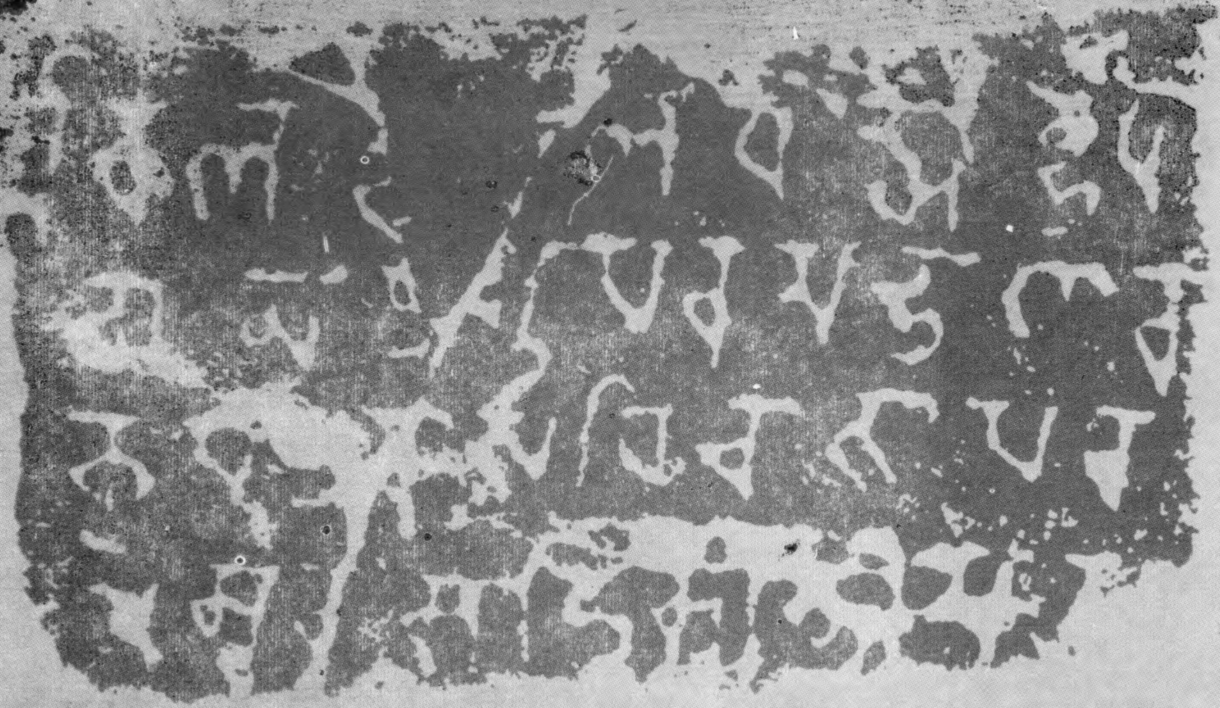


۲۸ـ نما یی از حفر یات تپهٔ سر دار ـ غزنی

Plate II

2

4



2

4

Dewai stone inscription of Śahi Bhīmadeva

۲۹ــ کتیبهٔ دیوی از عهـد بهیما دیوا (موزیم لا هور)

202

(30)

Plate XI



معبد کالار

1. Kalar Temple

۳۰ـ معبد کالار

MINISTRY OF INFORMATION AND CULTURE.

INTERNATIONAL SEMINAR OF KUSHAN STUDIES, KABUL—1978

مطبعه دولتی

A Brief Look on Kabul Shahees

BY

MOHAMMAD OSMAN SIDQI

PUBLISHED BY:

BAIHAQI BOOK PUBLISHING INSTITUTE

NOVEMBER, 1978